

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیمین در معارف اسلام

خدا تهنا یاری رسان

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه شهدا - دهه سوم ربیع - ۱۳۹۷ هش



www.erfan.ir

خدا تنها یاری رسان

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
 - ویرایش: خانم مهریانی
 - صفحه‌آرا: ف.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید ضیاء الدین پورمحمدیان
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۳۶۵۲۲۰۴۲۷ - ۰۳۷۷۴۰۴۲۷ - هموار: ۰۹۹۶۵۲۲۰۴۲۷

فهرست مطالب

جلسه اول: چهار حقیقت مشکل گشا	۱۱
یاری جز خدا نیست	۱۳
خیال سراب وار	۱۳
دنیای پاکیزه حلال	۱۴
نیاز انسان از دنیا	۱۵
زکات مال	۱۵
پس انداز	۱۶
اهمیت نماز	۱۶
عدم دلبستگی به دنیا	۱۷
حرکت به سمت پروردگار	۱۷
بخل، از چهره های مسلم جهنم	۱۸
با پول هایت آخرت را بخر	۱۹
هر معبدی جز خدا انسان را از حرکت باز می دارد	۱۹
در خطرات و مشکلات تنها یاور خداست	۲۰
کار کردن در رحمت خدا را باز می کند	۲۳
روضه دیدار حضرت زینب <small>ع</small> با بدن ابا عبدالله <small>ع</small>	۲۴
جلسه دوم: معانی ذکر، مراتب کفر، چهار حقیقت مشکل گشا.	۲۷
نورانی ترین چراغ در راه زندگی انسان	۲۹
معنای ذکر	۲۹



خدا تنها یاری رسان

۲۹	نگاه دانشمندان غرب درباره قرآن
۳۰	تازه مسلمانان
۳۱	اختیار در انتخاب زندگی صادقانه
۳۱	همه حالات تا قیامت همراه انسان است
۳۲	همه چیز در جهان اثر می‌گذارد
۳۴	مراحل کفر
۳۶	نمای انسان را پاک می‌کند
۳۶	نمای چگونه آسودگی‌های قلب را پاک می‌کند؟
۳۷	خوشی و گرفتاری
۳۸	خداآوند یاور انسان در تاریکی است
۳۹	تاریکی باطن
۳۹	یاری جز خدا نیست
۴۰	راهنمایی جز پیامبر ﷺ نیست
۴۰	توشهایی جز تقوای نیست
۴۰	هیچ کاری بالرزش تر از نگهداری تقوای نیست
۴۱	روضه دیدار حضرت زینب بنت علی با پیکر ابی عبدالله الحسین علیهم السلام
۴۳	جلسه سوم: فرشتگان یکی از مجاری یاری رسانی پروردگار
۴۵	واسطه‌های یاری خداوند
۴۵	مرگ قطعی
۴۵	تضاد درونی، جدال خوبی و بدی
۴۶	تفاوت معانی لغات عربی و فارسی(شهوت_شراب)
۴۶	خوردن سوپ قبل از غذا
۴۷	غذای شب
۴۷	سعه صدر، ابزار حکومت
۴۸	توصیه پیامبر ﷺ برای صبحانه
۴۸	طلب علم
۴۹	شناخت اسلام و فرهنگ اسلامی



فهرست مطالب

۵۰	حکومت ظالم
۵۱	ادامه داستان پینه دوز
۵۱	معرفت و شناخت اسلام
۵۱	علت بی دینی
۵۲	اهمیت معرفت
۵۲	معرفت، حصار انسانیت
۵۲	استواری مومن
۵۳	ظلم بنی امیه
۵۴	تنها یاور انسان
۵۴	ملائکه محافظ انسان
۵۵	انسان و انسانیت
۵۶	روضه سیدالشہدا
۵۹	جلسه چهارم: مالکیت حقیقی، بن بست‌ها و راه خروج از آنها
۶۱	جهان یاری جز خدا ندارد
۶۱	شرط کمک خدا به انسان
۶۲	راه خروج از بن بست‌ها
۶۲	توجه به مقاومت نماز
۶۲	معنای رب
۶۳	راه ملکیت ابدی انسان
۶۳	عاقبت بینی
۶۴	بخشن، انسان را مالک حقیقی ثروت دنیا می‌کند
۶۴	امرار معاش امیر المؤمنین <small>علیه السلام</small>
۶۵	مالک ذاتی
۶۵	شرط خروج از بن بست‌ها
۶۶	معنای تقول
۶۸	بدترین بن بست
۶۹	راه حل مشکلات
۷۰	بهترین راه باز شدن بن بست



خدا تنها یاری رسان

یاری خدا.....	۷۱
فهم قرآن.....	۷۲
روضه حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small>	۷۲
جلسه پنجم: تعریف رستگاری و راههای رسیدن به آن، بزرخ و قیامت.....	۷۵
تناسب فلاح(rstgari) با انسان.....	۷۷
چیزی بر خدا مجهول نیست.....	۷۷
«نمی‌دانم» بربخواسته از جهل انسان و دوری از خدا است.....	۷۷
بزرخ و حال محضر.....	۷۹
ابزار زندگی را باید برای زندگی به کار برد نه برای عاشق شدن.....	۸۰
معشوق ماندگار.....	۸۱
حال گناهکاران هنگام احتضار و در بزرخ.....	۸۳
گناهکار نعمت‌های بهشت را بر خود حرام کرده است.....	۸۴
بدن انسان در بزرخ.....	۸۴
معرفت دینی.....	۸۵
فلاح.....	۸۶
معنای فلاح.....	۸۷
راه رسیدن به بهشت.....	۸۷
روضه موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small>	۸۸
جلسه ششم: پیامبر رحمت، انواع کتاب‌های جهان.....	۹۱
فضائل قرآن.....	۹۳
قرآن ابر رحمت الهی است که تا قیامت می‌بارد.....	۹۳
قلب پیامبر ظرف قرآن مجید است.....	۹۴
با مخالفان باتلخی برخورد نکنید.....	۹۴
خداآوند انسان‌های تلح را دوست ندارد.....	۹۶
رفتار پیامبر <small>صلوات الله علیہ و آله و سلم</small> با مشرکان.....	۹۷
نزول قرآن بر پیامبر <small>صلوات الله علیہ و آله و سلم</small>	۹۹
سه کتاب جهان.....	۱۰۰



فهرست مطالب

۱۰۰.....	۱. کتاب آفاق.....
۱۰۱.....	۲. کتاب نفس.....
۱۰۱.....	آیات بدنی.....
۱۰۲.....	آیات روحی.....
۱۰۲.....	کتاب قرآن مجید.....

جلسه هفتم: کمک خداوند سبحان به انسان، ویژگی‌های بندگان محبوب خدا... ۱۰۵

۱۰۷.....	ابزارهای کمک خداوند به انسان.....
۱۰۸.....	بندگان محبوب خدا.....
۱۰۹.....	مهرورزی عام.....
۱۱۰.....	رعایت حلال و حرام در عین تنگ دستی.....
۱۱۱.....	کمک خدا به بندگان محبوبش.....
۱۱۲.....	خودت را در معرض یاری پروردگار قرار بده.....
۱۱۲.....	محبوبان خدا همه وجودشان برای مردم است.....
۱۱۳.....	یاری خدا.....
۱۱۵.....	انتخاب نام نیک برای فرزندان.....
۱۱۶.....	روضه حضرت علی اصغر <small>علیه السلام</small>

جلسه هشتم: یاری رسانی دائمی خداوند به موجودات و وظیفه ما در برابر آن... ۱۱۷

۱۱۹.....	بدون یاری خدا زندگی موجودات محال است.....
۱۱۹.....	ابزار یاری رساندن خدا به موجودات.....
۱۲۰.....	عجائب رشد گیاهان.....
۱۲۱.....	کل موجودات صاحب شعور هستند.....
۱۲۲.....	خداوند برای رساندن یک لقمه به انسان، عالم هستی را به کار می‌گیرد.....
۱۲۲.....	دزد هم دزدهای قدیم.....
۱۲۴.....	نمک به حرامی.....
۱۲۶.....	معصیت در برابر نعمت های خدا!.....
۱۲۶.....	رحمتی نیست در این قوم خدایا مددی.....
۱۲۷.....	جواب نعمت های خدا چیست؟.....

خدا تنها یاری رسان

روضه قمر بنی هاشم علیهم السلام

جلسه نهم: یاری رسانی خاص و عام	۱۳۱
یاری خداوند در امور طبیعی به همه انسان‌ها می‌رسد	۱۳۳
فیوضات خدا به چه کسانی می‌رسد	۱۳۳
مرگ حتمی و مرگ تعليقی	۱۳۴
خدا عذاب گناهکاران و نعمت مومنان را کامل می‌دهد	۱۳۴
از عینک نعمت‌ها معنم را ببین	۱۳۵
خدا برای بندگانش همه کار می‌کند	۱۳۷
هر کار خیریت را چندین برابر جواب می‌دهم	۱۴۱
طعم زندگی با خدا	۱۴۱
محبت دو طرفه	۱۴۳
روضه مادر	۱۴۳



جلسہ اول

چهار تحقیقت مسئلک کشا

این چهار جمله را که عرض می‌کنم در کتابی تالیف حکیم بزرگی دیدم، چهار کلمه با بنیان، استوار و اثربار است. این چهار کلمه بیان چهار حقیقت است، که توجه به این چهار حقیقت یا نمی‌گذارد انسان دچار مشکلات پیچیده‌ای بشود، یا اگر گرفتار مشکلی شد پیچیده نخواهد بود و به آسانی حل خواهد شد.

معمولاً در طول تاریخ بندگان حقیقی خدا با ارتباط با همین حقایق زندگی می‌کردند، خوب این حقایق را فهمیده بودند و خوب هم به کار می‌گرفتند. یعنی برایشان یک حقایق ملکوتی و آسمانی بود و به عنوان کلید مسائل زندگی از آنها استفاده می‌کردند.

یاری جز خدا نیست^۱

اما جمله اول فرمودند: «لا معین الا الله» در این عالم یار، پشتیبان و کمک‌دهنده‌ای جز خدا نیست.

خيال سراب وار

البته خیلی‌ها در اعصار و قرون، حتی در این زمان نسبت به خیلی از امور اندیشه نادرستی دارند، اندیشه غلطی دارند، و به قول قرآن مجید گرفتار خیال سراب‌وار هستند. به نظرشان

۱. بقیه موارد در جلسه بعد مطرح می‌گردد.

۲. سهل تستری، سیر اعلام النبلا، ج ۱۳، ص ۳۳۱.



است که مال یا ثروت کلید حل مشکلات است، پشتیبان مهمی است، یار فوق العاده‌ای است در حالی که ما هم در قرآن کریم و هم در تاریخ خیلی موارد را می‌بینیم که وابستگان به ثروت به عنوان این که ثروت تکیه‌گاه است و یک حریم امنی را در مقابل خطرات برای ما ایجاد می‌کند ولی به خطر برخورد کردند و ثروتشان هم آنها را از خطر نجات نداد. یعنی ثروت قدرت یاری دادن به آنها را نداشت، یکی از کسانی که در همین خیال سرابوار بود قارون بود، که گوشه‌هایی از داستانش را شنیدید نیاز ندارد من تکرار بکنم ولی در سوره مبارکه قصص چند آیه نازل شده، اختصاص به بیان زندگی قارون دارد. یک نکته مهم در آن آیات این است که در زمان خودش اهل معرفت که هیچ وقت آرزوی ثروت او را نکردند، البته یک عده‌ای هم بودند که قرآن مجید می‌فرماید به شدت آرزوی رسیدن به ثروت او را داشتند، ولی وقتی خطر برایش پیش آمد و ثروتش هم هیچ کاری نکرد خوشحال شدند و خدا را شکر کردند که به آن ثروت نرسیدند، چون اگر رسیده بودند آنها هم مثل قارون بی‌طاقت می‌شدند و همه حقایق را از دست می‌دادند، اسیر خیالات خودشان می‌شدند و هنگام خطر هم بدون یار می‌مانندند. خب ایشان نه فقط ثروت فراوان داشت، اطرافیان زیادی هم داشت، دوستان زیادی هم داشت ولی نه ثروتش، نه یارانش، نه رفقایش مطلقاً توان اینکه او را از خطری که برایش پیش آمد نجات بدنهند نداشتند. حالا ثروت که جماد است، شعور ندارد، ولی آنها بی کاری از دست داشتند فقط می‌دیدند که خطر دارد او را در کام خودش فرو می‌برد تماشاگر بودند، چون اگر از دستشان برنمی‌آمد.

دنیای پاکیزه حلال

آنها بی کاری که در زمان حضرت کلیم الله آرزوی آن ثروت را نداشتند، اهل معرفت بودند. البته تعدادشان کم بود و باطن امور از طریق موسی، نبوتش و تورات برایشان روشن شده بود، اگر وابستگی داشتند وابستگی‌های درست داشتند، وابستگی‌های غلط برای خودشان درست نکرده بودند، یعنی به امور فروعیختنی، از دست رفتتنی، فانی شدنی مطلقاً دلبسته نبودند. نه اینکه از دنیا کناره‌گیری کرده بودند، نه! یک دنیای پاکیزه حلالی مشروعی



جلسه اول / چهار حقیقت مشکل‌گشا

داشتند ولی از همین دنیای پاک حلال مشروع هم فریب نمی‌خوردند، گول نمی‌خوردند. چون این معرفت را داشتند که بر فرض اگر پروردگار عالم به یک بنده‌اش بگوید: من می‌خواهم تمام هفت آسمان را با هر چه که در آن هست تمیلک تو کنم. از پروردگار درخواست می‌کردند که این کار را در حق ما نکن، حالا اگر خدا می‌پرسید: چرا این کار را در حق شما نکنم؟ جواب می‌دادند: هم خود ما مردنی هستیم، هم این بنای عالم خلقت فروریختنی است، حالا تمیلک ما هم بشود به چه درد ما می‌خورد؟

نیاز انسان از دنیا

به قول پیغمبر اکرم ﷺ وقتی یک کسی از حضرت پرسید: از دنیا چه برداریم؟ فرمودند: خانه، مرکب، لباس، طعام. خب البته در کنار این خانه و ملبس و مطعم و مرکب یک خرجهای اضافه‌ای هم پیش می‌آید، خرج دکتر است، خرج عمل است، خرج شوهردادن دختر است، خرج زن دادن پسر است، خرج تعمیر موتور ماشین است، اینها دیگر داخل در این چهار مسئله مورد نظر پیغمبر اکرم ﷺ بود. هیچ وقت رسول خدا ﷺ نفرمودند: از دنیا آنقدر بردارید، که به اندازه همان یک روزتان باشد، یا به اندازه همان یک شب باشد. ما همچنین دستوری در فرمایشات پیغمبر ﷺ، در آیات قرآن کریم نداریم.

زکات مال

شما ببینید وقتی قرآن کریم به کشاورز، به دامدار، به طلادر می‌گوید: زکات بده، یعنی اضافه داری؟ من با آن اضافه داشتن موافق هستم، اما با اضافه داشتنی که مردم در آن شریک نباشند نه، من موافق نیستم. خودت بخور به دیگران هم بخوران، خودت ببوش به دیگران هم ببوشان، خودت برای خودت مسکن تهیه کن، می‌توانی به مسکن دیگران هم کمک بده، اگر بنا بود پیغمبر ﷺ دستور می‌داد از دنیا به قدر یک روزتان یا یک شب تان نگه دارید، خب در همه کارهای خیر بسته می‌شد که، اصلاً دیگر خیری در این عالم وجود نداشت لذا چنین دستوری نداریم.



پس انداز

شما ببینید در ولادت صدیقه کبریٰ^ع که مانده بود تا به دنیا بیاید، خدا فقط به پیامبر ﷺ

خبر داد که من می‌خواهم یک نسل کثیر با برکتی را به تو عطا کنم، زمینه‌هایش را فراهم کردم **﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾** زمینه برایت فراهم است، یعنی از قبل از ولادت من تمام زمینه‌های یک زندگی پاک و داشتن یک فرزند سالم را در علمم برایت داشتم، حالا به تدریج که عمرت دارد می‌گذرد، آنی که در علم من است برایت ظهور می‌دهم و آشکار می‌کنم. وقتی که من منشا و مبدأ و سرآغاز این نسل پربرکت را به تو دادم یک کار برای من بکن یک کار هم برای مردم. وقتی زهراء^ع به دنیا آمد یک کار برای من انجام بده یک کار برای مردم انجام بده.

اهمیت نماز

اما کاری که باید برای من انجام بدهی **«فصلٌ لِرَبِّكَ»** نماز بخوان برای شکر ولادت این فرزند، چون هیچ چیز دیگر نمی‌تواند جواب شکر این نعمت را بدهد، نماز می‌تواند جواب بدهد، اینقدر نماز مهم است، یعنی وزن نماز اینقدر زیاد است. حالا این **«فصلٌ لِرَبِّكَ»** فکر نمی‌کنم نمازهای واجب را بگویید، نمازهای واجب را که پیغمبر ﷺ داشتند می‌خوانند، حالا بعضی از مفسرین می‌گویند: منظور نماز عید فطر یا نماز عید قربان بوده، ولی چون سوره در مکه نازل شده، ده سال، سیزده سالی که پیغمبر ﷺ مکه بود هنوز حکم روزه نیامده بود که حالا این نماز نماز عید فطر باشد. یا حکم مناسک حج نیامده بود که این نماز نماز عید قربان باشد، آنهایی که نوشتن مراد نماز عید قربان بوده، توجه نکردند که نماز عید قربان برای ایام مناسک حج است، مستحب هم هست ولی هنوز در ایام بودن پیغمبر ﷺ در مکه، بحثی از مناسک حج نبوده، یا بحثی از ماه رمضان نبوده. اصلاً متدين‌های سیزده ساله مکه ماه



۱. کوثر: ۱

۲. کوثر: ۲

جلسه اول / چهار حقیقت مشکل‌گشا

رمضان روزه نمی‌گرفتند، چون هنوز خدا حکم و جوب روزه را اعلام نکرده بود. یا حج انجام نمی‌دادند با اینکه خانه‌هایشان بغل کعبه بود، چون هنوز حکم مناسک نیامده بود. پس این دو تا نماز که نبوده، نمازهای واجب هم که نبوده، نماز مستحب است.

«فصل لربک» نماز مستحبی هم دو رکعت است. خب چقدر مگر نماز وزن دارد که می‌تواند جواب تشکر ولادت حضرت زهراءؑ را بدهد؟ این که حالا نماز مستحبش است. نماز واجبیش چه وزنی دارد، این را فقط خودش می‌داند، ما حالا وزن همین نماز مستحب را هم نمی‌دانیم ولی می‌فهمیم که چقدر ارزش دارد همین دو رکعت نماز مستحب که می‌تواند جای تشکر ولادت حضرت زهراءؑ را پر بکند. این کار را برای من بکن.

یک کار هم برای مردم بکن، «وانحرون»، «شتر» که حالا در آن زمان هم محبوب عرب بوده هم گران‌ترین حیوان اهلی در آنجا. خب اگر اسلام بنا بود دستور بدهد از دنیا به اندازه روزی که در آن هستید بردارید یا به اندازه شب و خود پیغمبر ﷺ هم این کار را می‌کرد، شتر از کجا می‌خواست بیاورد قربانی بکند؟ دستور این است که از دنیا مسکن بردارید، خب اگر من درآمد روزمره نداشته باشم چگونه تامین مسکن بکنم؟ چگونه تامین لباس بکنم؟ چگونه تامین خوراک بکنم؟ و چگونه یک ماشین بخرم زیر پایم بیندازم؟ خب باید داشته باشم، اضافه باید داشته باشم که با آن اضافه‌ها هم کارهایی که پیش می‌آید انجام بدهم، در ضمن باید مردم هم با من از طریق خمس، زکات، اتفاق، مهمانی، کمک، هدیه، شریک باشند.

عدم دلبستگی به دنیا

اینها در قرآن و در روایات است. ولی دلبستگی نباید داشت چون تمام اینها از دست رفتنی است یعنی انسان نباید به چیزی در دنیا حالت معبدود بودن بدهد که جلوی حرکت آدم را بگیرد، چون هر چه معبدود آدم باشد یقیناً جلوی حرکت آدم را به طرف خدا می‌گیرد.

حرکت به سمت پروردگار

همین اتفاق، همین صدقه، همین زکات، همین خمس، همین کمک، همین هبه، همین صلح مال، اینها تمامش پله حرکت به طرف مقام قرب و لقاء الهی است. اگر آدم ثروت



داشته باشد و به خاطر عشق افراطی به ثروت این کارها را نکند، از حرکت به طرف پروردگار می‌ماند. چون آن که معبدش پول است، محال است بتوانید وادرش بکنید به کسی کمک کند، به مسکین، به فقیر، به تهییدست، به آبرودار، به جهازیه یک دختر، به عروسی یک پسر، به خانه‌دار شدن یک بی‌خانه، وقتی مال معبد است، معبد جلوی آدم را می‌گیرد، نمی‌گذارد حرکت کند.

یک روایتی را نقل کردند در مهمترین کتابهای روایتی مان که چند سال پیش من متن این روایت را در کتاب بسیار با ارزش جامع السعادات مرحوم ملا مهدی نراقی دیدم، یک کتاب مفصلی است شاید نزدیک هزار صفحه، عربی هم نوشته شده ولی خیلی کتاب مایه‌دار و با بنیانی است. جزو کتب اخلاقی معتبر شیعه است. که خب من چون با کتابهای اخلاقی خیلی سروکار داشتم واقعاً نمونه‌اش را در کل تالیفات اهل سنت ندیدم.

بخل، از چهره‌های مسلم جهنم

ایشان نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در حال طواف بود. وقتی که دور می‌زد، دور کعبه، رسید روبروی در البته آن زمان در کعبه همکف زمین بود کعبه هم ارتفاعش کمتر بود— دید یک مردی دست انداخته در حلقه در و دارد می‌گوید: خدایا من که یقین دارم من را نمی‌آمرزی، یقین دارم، باز خوب است این مقدار آدم بفهمد، یقین دارم من را نمی‌آمرزی، اما حالا اگر جا دارد من را بیامزی بیامز، ولی می‌دانم نمی‌آمرزی. خب این خیلی حرف سنگینی است. نامیدی از آمرزش خدا کفر است، این صریح آیات قرآن: **﴿لَا يَنْأِيْشُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾** پیغمبر ﷺ ایستاد، پیغمبر ﷺ خیلی با ناراحتی از او پرسید: برای چه می‌گویید خدا من را نمی‌آمرزد؟ مگر تو کی هستی؟ مگر تو چه کاره هستی؟ مگر گناه تو از خود خدا بزرگتر است که خدا زورش به آمرزش تو نرسد؟ گفت: یا رسول الله ﷺ من دچار یک گناهی هستم که برایتان می‌گویم و آن این است که من آدم پولداری هستم ولی اگر



کسی به من مراجعه کند، یک درهم از من بخواهد، یک درهم حالا برگردانش در روزگار ما بفرمایید یک قرآن است، حالا یک قرآنی که دیگر پیدا نمی‌شود، آن وقت که ما بچه بودیم ده تا یک قرآنی می‌شد یک تومان، ده تا یک تومانی می‌شد ده تومان، ده تا تک تومان، یک قرآن از من اگر بخواهد انگار جان من را می‌خواهد از بدن من بگیرد و من ردش می‌کنم.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: از من دور شو، برای اینکه تو یکی از چهره‌های مسلم جهنم هستی، چون خداوند متعال در دو جای قرآن، سوره آل عمران و سوره توبه، ثروتمند بخیل را تهدید قطعی کرده، گرچه میلیارد تومان ثروتش صدرصد حلال باشد اهل آتش جهنم است. هم در سوره آل عمران آیه ۱۸۰ است، هم اوایل سوره مبارکه توبه است، مردم همه حق دارند به همدیگر، نباید حق مردم پایمال بشود، خب این خیلی آیه عجیبی است که با ولادت زهراء ﷺ یک کار برای من بکن «فَصَلِّ لِرَبِّكَ» یک کار برای مردم بکن، یک شتر حسابی قربانی کن گوشتش را بده مردم بخورند.

با پول‌هایت آخرت را بخر

آنها بی که در زمان موسی اهل معرفت بودند، کاسب هم بودند، زندگی هم می‌کردند، در حد نیاز ذخیره هم داشتند، اضافه‌اش را هم می‌دادند به مستحق، اینها مرتب قارون را نصیحت کردند که «وَلَا تُشْغِلَ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَ مِنْهُ»^۱ سهمت را از پولت برای زندگی دنیا بردار. خانه، مرکب، لباس، غذا، «وَإِنَّمَا يُنْهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ» با بقیه پولت آخرت را به دست بیاور. در بین ما این همه تهییدست هست، مسکین هست، فقیر هست، بیمار هست، بیمار ویژه هست، خب با رسیدگی به اینها آخرت را به دست بیاور.

هر معبدی جز خدا انسان را از حرکت باز می‌دارد

اما وقتی که پول معبد باشد یقیناً جلوی حرکت آدم را به طرف خدا می‌گیرد، اگر صندلی معبد باشد، اگر علم معبد باشد، اگر قیافه معبد باشد، اگر شوهر معبد باشد، اگر زن

۱. قصص: ۱۷۷.



معبد باشد، اگر به قول پیغمبر ﷺ یک دانه سنگ معبد باشد، آدم را از حرکت می‌اندازد، دیگر نمی‌رود. شما به ثروتمند بخیل بگو ماه رجب است، ماه پروردگار است، ماه ریزش رحمت است و انفاق در این ماه با سایر ماه‌ها فرق می‌کند، آقا بیست میلیون تومان بدء مشکل یک خانواده حل می‌شود، ده میلیون بدء مشکل یک خانواده حل می‌شود، پانزده میلیون بدء یک عروسی راه می‌افتد، فقط نگاهت می‌کند، نمی‌تواند حرکت کند، نمی‌تواند به طرف خدا برود، چون مانع دارد.

در خطرات و مشکلات تنها یاور خداست

قارون به خطر خورد، نه ثروت کاری کرد نه دوستانش، یعنی ثروت یاری مطلق ندارد، دوستان هم یاری مطلق ندارند، زن و بچه هم یاری مطلق ندارند. آدم جلوی چشم زن و بچه‌اش یا در خانه یا بیمارستان دارد جان می‌دهد زن و بچه هم دارند تماساً می‌کنند، هیچ کاری نمی‌توانند بکنند.

در سوره واقعه می‌گوید **﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مَدِينَنَ﴾**، **﴿تَرَجَّعُونَهَا﴾** این کسی که جلوی چشمتان پدرتان، شوهرتان، فرزندتان دارد می‌میرد و شما دارید **﴿وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ﴾** الان دارید نگاهش می‌کنید، می‌بینید پلک‌ها دارد روی هم می‌افتد، لاله گوش دارد سیاه می‌شود، رنگ دارد زرد می‌شود، قدرت دارد به آخر می‌رسد خب روح را برگردانید، **﴿مَنْ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُوقُ﴾** روحش را رساندم به گلویش، دو سه لحظه دیگر بیشتر نماند که درآورم، شما می‌توانید کمکش کنید؟ روح را از گلو به کل بدنش برگردانید، تا حالا که کسی نتوانسته. این که این جمله اول نقل شده می‌گوید: «لا معین الا الله» یاری، کمک‌دهنده‌ای، پشتیبانی، پشتوانه‌ای که در تمام خطرات، بلاه‌ها، مصائب، مشکلات، بتواند به داد آدم برسد فقط خداست، هیچکس دیگر کار خدا را نمی‌تواند انجام بدهد، هیچکس.

۱. واقعه: ۸۶

۲. واقعه: ۸۷

۳. واقعه: ۸۴

۴. واقعه: ۸۳



جلسه اول / چهار حقیقت مشکل‌گشا

وقتی سوره «تبث يدا ابی لهب» که اسمش سوره مسد است نازل شد، خب پروردگار عالم از بین همه دشمنان مکه، معاندین مکه، مشرکین مکه، بتپرستان مکه، که آدمهای خبیثی بودند مثل عاص ابن واعل، مثل ولید ابن عتبه و امثال این چهره‌ها که تمام سیزده سال هم پیغمبر ﷺ را آزار دادند، یکیشان هم مسلمان نشد، یا مشرک مرد یا در جنگ بدر و در جنگ‌های بعد کشته شدند، تنها جانی و خبیثی از اهل مکه که خدا اسمش را در قرآن آورد ابولهب و همسرش بود. ابولهب هم عمومی واقعی پیغمبر ﷺ بود، عمومخوانده که نبود، ابولهب داداش حضرت ابوطالب بود، داداش حضرت حمزه بود، اما خیلی خبیث بود، خیلی پلید بود، خیلی آلوده بود، و کسی هم به اندازه این پیغمبر اکرم ﷺ را اذیت نکرد. خب حالا خدا مصلحت دید که اسمش را در قرآن بیاورد و از همسرش هم ذکری به میان بیاورد، خودش را آمد گفت «تبث يدا ابی لهب»^۱ و خانمش را گفت «وَأَمْرَأَتُهُ حَاتَّةُ الْحَطَبِ»^۲ خب این سوره در دهان‌ها شروع کرد به گشتن، خب خیلی تحقیر شده بود ابولهب. ابولهب آدم ژروتمندی بود، خیلی خوش لباس بود، خیلی خوش هیکل بود، خیلی زرنگ بود، خیلی هم ریاستی و خانی بود اخلاقش. حالا یک سوره سه چهار تا آیه بباید در سرش بزنده، تحقیرش بکند و سوره هم سر زبان‌ها بچرخد حتی سر زبان دشمنان، خب معلوم است چه حالی پیدا می‌کند، معلوم است زنش چه حالی پیدا می‌کند. یک روز زنش با عصبانیت کامل به قصد قطعی کشتن پیغمبر ﷺ حرکت کرد، پیغمبر ﷺ هم در مسجدالحرام بود، یک کسی هم آمد خبر داد که همسر ابولهب به شدت عصبانی است او هم زن قدرتمندی بود یک مقدار هم سواد آن زمان را داشت، زبان تحریک‌کننده شدیدی هم داشت تا می‌دید ابولهب و سه تا پسرش دارند از آزار دادن به پیغمبر ﷺ شل می‌شوند شروع می‌کرد به تشویق کردن و تحریک کردن. قوی هم بود به خاطر نزول همین سوره گفت الان می‌روم می‌کشم، به رسول خدا ﷺ گفتند این زن که مثل سگ هار می‌ماند، مثل خرس تیر خورده می‌ماند دارد

۱. مسد: ۱.

۲. مسد: ۴.

می‌آید سراغ شما، پیغمبر ﷺ هم که در مکه مصلح نمی‌گشتند، در مسجدالحرام مصلح وارد نمی‌شدند. خب حالا این خطر جدی که برایشان پیش آمد، خودشان که فعلاً زمینه دفاع ندارند، نمی‌شود بلند شوند با یک زن دست به گریبان بشوند و با هم کشتی بگیرند و پیغمبر ﷺ زانویش را بگذارد بین گلوی این زن نگه دارد تا خفه بشود، این اصلاً تابعی نداشت با پیغمبر ﷺ، بعد هم خیلی حرف در می‌آمد که یک زن، یک موجود لطیف، چه خبر است یک مرد آمده او را نابود کرده؟ کسی بغل دست پیغمبر ﷺ بود گفت: آقا این خطر که صدرصد جدی است. فرمود: بله گفت: حالا چه کار می‌خواهید بکنید؟ فرمود: با اسلحه‌ای که دارد بباید، تا یک قدمی من هم بباید من را نمی‌بینند، گفت: آقا روز روشن است ما نشستیم در مسجدالحرام، زن چشم قوی دارد چطور شما را نمی‌بینند؟ فرمود بگذار بباید آرام باش، بباید. آمد کنار حجر الاسود پیغمبر ﷺ نبود، حجر اسماعیل پیغمبر ﷺ نبود، مسجدالحرام پیغمبر ﷺ نبود، به چشم او نبود ولی پیغمبر ﷺ سر جای هر روزش نشسته بود و مشغول قرآن و تبلیغ بود و برای مردم دین می‌گفت. خب دید پیغمبر ﷺ نیست رفت، رفت و خطر برطرف شد، آن هم فهمید که ظاهراً این کشتن صورت نخواهد گرفت، فهم بود اما نه به آن اندازه، ولی این را فهمید که این کشتن صورت نخواهد گرفت.

این کسی که بغل دست پیغمبر ﷺ بود گفت: یا رسول الله ﷺ این خانم که با تصمیم قطعی برای کشتن شما آمد ندید شما را؟ فرمود نه گفت: چطور ندید شما را؟ فرمود: خدا من را از چشم او پنهان نگاه داشت. این یاری خدا، این کمک خدا، این معاونت خدا، حالا آن که یک زن بود. این شعر چقدر شعر جالبی است.

اگر تیغ عالم یعنی هفت میلیارد نفر همه اسلحه‌ها را آماده بکنند، هر هفت میلیارد هم با هم دیگر بخواهند به طرف یک نفر شلیک بکنند، همه واقعاً همین است که قرآن می‌گوید و این جمله «لا معین الا الله» می‌گوید.

اگر تیغ عالم بجند ز جای نبرد رگی گر نخواهد خدا
تیر باید به اجازه خدا دربرود، کارد باید به اجازه خدا سر اسماعیل را ببرد، باران به اجازه خدا باید بباید، یعنی موجودات عالم تمام حرکاتشان به اجازه پروردگار است، او اگر اجازه



جلسه اول / چهار حقیقت مشکل‌گشا

ندهد هیچی اتفاق نمی‌افتد، هیچی. این تنها یار موجودات عالم و یار انسان است که هیچ کجا و در کنار هیچ خطری برای دفاع از بندهاش ناتوان نیست، عاجز نیست و بندهاش را فراموش نمی‌کند.

فرمود: خدا من را از چشم او پنهان نگاه داشت، چشم که کاملاً سالم بود، یعنی این چشم این زن در اختیار قدرت و اراده خدادست: نبین!

یک کوه آتش، ابراهیم را انداختند در آن، هنوز وارد آتش نشده خدا به آتش فرمود: نسوزان. یونس رفت در معده نهنگ خدا به معده گفت هضمش نکن، تو غذای خودت را بخور در دریا، غذای خودت را من اجازه دادم به معدهات هضم بکند ولی این لقمه را حق نداری هضم بکنی، چرا نباید به این خدا تکیه کنیم برادران خواهاران؟ چرا باید همیشه یادش نباشیم؟ چرا نباید پیشانی تواضع در پیشگاهش روی مهر بگذاریم؟ چرا نباید برایش رکوع و سجود بکنیم؟ چرا؟

کار کردن در رحمت خدا را باز می‌کند

اگر هیچ کاری برای خدا نکنیم که تازه سودش که به خدا نمی‌رسد، سودش به خودمان می‌رسد. ولی اگر کاری نکنیم سر سفره خدا هفتاد سال خوردن و نوشیدن و پوشیدن این مفت‌خوری واقعی نیست؟ خب هست، مفت‌خوری کار درستی نیست، هیچ عاقلی مفت‌خوری را نپسندیده، هیچ عاقلی.

پیغمبر اکرم ﷺ در زمانی که مدینه بودند ده سال، مسجد بود و رفت و آمد مردم بود، اجازه ندادند به یک آدم سالم گدایی کند، اجازه ندادند. فرمودند: برو کار کن، تو برو کار، خدا در رحمتش را به روی تو باز می‌کند.

یک خانمی آمد زمان حکومت امیرالمؤمنین ؓ دم دارالعماره تا چشمش به امیرالمؤمنین ؓ افتاد گفت: یا علی شوهر من به من خرجی نمی‌دهد، آدرس بدhem مامورها بیایند بگیرند بیندازند زندان و ادارش بکنند خرجی بدهد؟ حضرت ؓ فرمودند: شوهرت پولدار است؟ گفت: نه پولدار زیادی نیست حضرت ؓ فرمودند: زندان که مشکل تو را حل نمی‌کند،



مشکل شوهرت را حل نمی‌کند، شما تکیهات به پروردگار عالم باشد خداوند متعال رزاق است، یک مقداری صبر کن، گشایش پیدا می‌شود. زندان یعنی چی؟ زندان برای چی؟ خب حالا یک ازدواجی به پاشوره خورده و طلاق پیش آمده، شوهر هم آدمی نیست که نخواهد مهریه را بدهد، قلدر نیست. این برای چی باید بروز زندان؟ خب زندان که حل نمی‌کند کار مهریه را. برای چی خانم‌های جوانی که طلاق می‌گیرند می‌روند پرونده تشکیل می‌دهند این جوان‌ها را می‌اندازند در زندان و قانون هم این است که مهر را بد و برو بیرون. اصلاً ما یک همچنین زندانی در اسلام نداریم، خود این زندان کردن غلط است، و کار نادرستی است. خدا! یک رباعی هم از باباطاهر بخوانم در زمینه همین بحث امشب. چقدر زیبا می‌گوید، آن هم آدم با معرفتی بوده،

شب تاریک و سنگستان و من مست قبح از دست من افتاد و نشکست^۱

نگهدارنده‌اش نیکونگه داشت و گرنه صد قبح نفتاده بشکست

او باید اجازه به سنگ بدهد که قبح را بشکند، خب اجازه نداد. به این وجود باید همیشه آدم پناه‌نده باشد، به این وجود آدم همیشه باید تکیه کند، دردش را آدم باید به این وجود بگوید او بلد است، دلها را جمع می‌کند می‌ریزند با افتخار درد آدم را درمان می‌کنند، او بلد است. یک ضرب المثلی از قدیم در ایران بوده سر زبان‌ها هم می‌گشته، الان هم هست قدیمی‌ها بیشتر از جدیدی‌ها این ضرب المثل را می‌دانند، اگر علی ساربان است بلد است شتر را کجا بخواباند، اگر کارگردان خداست بلد است برایمان همه کاری بکند. خدایا معرفت ما را به خودت زیاد کن، خدایا ما را از جهل به خودت نجات بده.

روضه دیدار حضرت زینب ع با بدن ابا عبدالله ع

نه پیدا کردن بدن نه، پیدا کردن را من نمی‌گویم، هفتاد و دو بدن قطعه در بیابان افتاده بود، بالاخره یک دانه‌اش برای ابی عبدالله ع بود، نه پیدا کردن بدن نه، شناخت



۱. طبیعتاً باید قبح چینی بیفتد بشکند نازک هم هست قبح چینی (از کلام استاد).

جلسه اول / چهار حقیقت مشکل‌گشا

بدن مشکل بود. چون برای بدن جای سالمی نگذاشته بودند، پیراهن را برده بودند، سر را برده بودند، خب خواهر شناخت برایش مشکل است. بالاخره شناخت، من نمی‌دانم چگونه شناخت، وقتی بدن را شناخت نشست کنار بدن، من هنوز در پنجاه سال منبر موفق نشدم همه حرفهای زینب کبریٰ را کنار بدن بگویم، چه حرفهایی است، دل ما چی، دل سنگ را آتش می‌زند. چطور با این بدن حرف زده، نهایتاً یک پیغام هم به ماها داده پیغامش را برایتان بگویم:

کسی چون من گل را ز من بهتر نبوسید	کسی چون من گلش نشکفت در خون
کسی گل را به چشم تر نبوسید	به عزم بوسه لعل لب نهادم
به آن جایی که پیغمبر نبوسید	کسی غیر از من و دل اندر این دشت
به تنها ی تن بی سر نبوسید	



جلسہ دوم

معانی ذکر، مراتب کفر، چهار

حقیقت مشکل کشا

نورانی‌ترین چراغ در راه زندگی انسان

عرض کردم چهار جمله حکیمانه، استوار، پرمفهوم نقل شده که می‌شود گفت این چهار جمله نورانی‌ترین چراغ در راه زندگی انسان است. البته کسی این چراغ نورانی را درک می‌کند که بخواهد مسیر راهش دارای چراغ باشد. این یک جمله قرآنی است، یعنی حرف پروردگار عالم است که درباره قرآن مجید می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^۱

معنای ذکر

ذکر در لغت چند معنا برایش آمده است.

۱. سخن گفتن است، فلاپی ذاکر است یعنی گوینده است، حرف می‌زند، شعر می‌خواند.
۲. یک معنی ذکر توجه قلب به وجود مقدس پروردگار مهربان عالم است.
۳. یک معنی ذکر علم است، دانش است. می‌فرماید «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» این قرآن جز دانش، آگاهی، علم، برای جهانیان نیست، یعنی اگر کسی بخواهد قرآن را تعریف بکند دیگر بهتر از این نمی‌شود، این برای جهانیان علم است.

نگاه دانشمندان غرب درباره قرآن

من یک وقتی نگاه دانشمندان با انصاف غرب را درباره قرآن مجید نگاه می‌کردم و به خاطر عظمت حرفهایشان اینها را یک جا جمع کردم. اینها می‌گویند که قرآن مجید

۱. تکویر: ۲۷.



شناخته شده نیست، به تمام رشته‌های علوم وصل است، کتابی است که مانند او کتابی از اسرار عالم طبیعت پرده برنداشته. یکیشان را دیدم نوشته بود، اگر جهان بخواهد نجات پیدا بکند و دارای یک امنیت پایدار عمومی بشود. مال مردم، جان مردم، ناموس مردم، آبروی مردم، خون مردم حفظ بشود. جهان باید به قرآن مجید برگردد و به قرآن عمل کند. این دانشمند غربی این حرفا را در یک سخنرانی در مصر زده، دعوتش کرده بودند که باید آنجا سخنرانی کند، گفته بود چون الان من دارم بین مسلمانها حرف میزنم، مطلبی را بگوییم که با مسلمان‌ها در ارتباط باشد.

تازه مسلمانان

البته خیلی‌هایشان هم مسلمان شدند، کم هم نیستند مسلمان شده‌هایی که به وسیله فهم قرآن مجید مسلمان شدند و من هر وقت جدید می‌بینم یک اروپایی یک امریکایی یا یک شرقی لائیک مسلمان شده، خوب هم مسلمان می‌شوند، یاد چند لحظه مانده به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌افتم که آن شب دخترها، پسرها، نوه‌ها همه دورش جمع بودند و شاهد از دنیا رفتتش بودند، نیمه شب بیست و یکم ماه رمضان. ایشان همان شب یک وصیت کردند که یک بخش وصیتشان این بود: اللہ اللہ، «اللہ اللہ» که دوبار در این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام آمده یعنی بجهه‌های من و کسانی که این وصیت من به گوشتان می‌رسد، چون حضرت فرمودند: من اینها را برای شما که الان دورم جمع هستید می‌گوییم «وَمَنْ يَلَّغِهُ كِتَابِي^۱» و تا قیامت هر کسی از این وصیت من خبردار شد دارم به آنها هم می‌گوییم، خدا را در زندگی خودتان پیائید. «فِي الْقُرْآنِ» درباره کتابش قرآن مجید، «فَلَا يَسْبِقُكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ»، خیلی مواطن باشید که بیگانگان در عمل به این قرآن و فهم آن از شما جلو نیفتند. فردای قیامت آنها را در صفحه مقدم قرار ندهند، شما را در صفحه‌ای آخر که حالا بمانید تا به حسابتان بعداً بررسیم، وضع شما با قرآن مجید اینگونه نشود.



اختیار در انتخاب زندگی صادقانه

یک کسی به پروردگار عالم می‌گوید: این قرآن علم، فهم و دانش برای همه جهانیان است. من این معدن علم را نمی‌خواهم. پروردگار در آیه بعد می‌گوید: بله من دارم می‌گوییم که این قرآن مطلقاً برای جهانیان علم است **﴿إِنَّ شَاءَ مِنْكُوٰنَ يَسْتَقِيمُ﴾** برای هر کدام از شما انسان‌ها که باورش کنید و بپذیرید و رغبت داشته باشید که زندگیتان در همه شئون، مستقیم بار بیاید. حالا اگر نخواستید، هیچکس نمی‌تواند زندگی تو را مستقیم بار بیاورد، نه خودت نه زن و بچهات، نه دولت، نه خارجی، نه داخلی و نه دیگران. وقتی نخواهی یک زندگی پاک، مستقیم، درست، صادقانه داشته باشی برو، من اینجا الان کاریت ندارم، اجبارت هم نمی‌کنم به اینکه حالا بیا قرآن من را قبول کن و عمل کن. خودت نخواستی، این خود نخواستن عمقش این است که خدایا من رحمت تو را، مفترت تو را، خواسته‌های تو را و نهایت بهشت تو را نمی‌خواهم. این مغز حرفت است. آن وقت قیامت هر کسی را می‌خواهند ببرند جهنم قلبش بی‌توقع نسبت به بهشت است، یعنی توقع ندارد او را بهشت ببرند، یعنی تسليمی عذاب پروردگار است، چون راهی ندارد که این توقع را ایجاد بکند، گفته نمی‌خواهم دیگر، تا آخر عمرش هم در این نخواستن مانده و این نخواستن اگر با آدم بماند و آدم بمیرد این نخواستن در قیامت و بزرخ هم با آدم هست.

همه حلالات تا قیامت همراه انسان است

یعنی همه حالات با آدم هست، ما هر چه برای خودمان حالات خوب انتخاب بکنیم و نگهش داریم این تا دم مردن با ما هست، بعد از مردن هم با ما هست، قیامت هم با ما هست. اگر حالات منفی انتخاب بکنیم آنها هم با ما هست، هم در بزرخ و هم در قیامت. چون راه جدا شدن از ما را ندارد. ببینید ما برای این مطلب خیلی مثل می‌توانیم بزنیم، حالا به خودمان مثل می‌زنم. همه ما نسبت به وجود مبارک حضرت ابی عبدالله

۱. تکویر: ۲۸.



الحسین علیه السلام یک محبت خاص داریم که با همه محبت‌ها فرق می‌کند. ما همه انبیا را دوست داریم ما ائمه طاهربن علیهم السلام را دوست داریم اما امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسین علیه السلام می‌گوید: تو کسی هستی که وقتی عاشقت یا محب تو، حرف تو را می‌زند اشکش جاری می‌شود و دلش می‌سوزد. خب این یک محبت ویژه است، این از بچگی با ما بوده، تا الان هم هست، تا دم مرگ هم هست، در بزخ هم هست، قیامت هم هست. آیا این حالت پایدار شده را، ثابت شده و بقا پیدا کرده را می‌توانند از ما بگیرند؟ نه. مثلاً یکی باید بگوید آقا، امام حسین علیه السلام را با شمر در قلبت جابجا کن، کینه پیدا کن به ابی عبدالله علیه السلام عاشق شمر شو ما چه جوابی می‌دهیم؟ حتماً اگر کسی این پیشنهاد را به ما بکند، هر کسی بغل دستمان باشد می‌گوییم این دیگر از دیوانگی زده آنور. اصلاً حاضر نیستیم این محبت مستقیم را، این محبت مثبت را با محبت منفی جابجا بکنیم. حالاً معرفت نسبت به هر چی که داریم هم همین است.

همه چیز در جهان اثر می‌گذارد

در کتاب وسائل الشیعه است، که پانصد سال پیش در اصفهان نوشته شده و از پانصد سال پیش هم در حوزه‌های شیعه در جریان است. یعنی شما هیچ حوزه‌ای را در شیعه نمی‌توانید سراغ بگیرید که هر روز از شنبه تا چهارشنبه از کتاب وسائل جدا باشد، چون ابزار علمی مجتهدین بزرگ شیعه و یکی از کتابهای مهم است. از کتابهای رده اول است و برای اینکه بدانید یک دانه توبه چهار پنج ساعته چه کار کرده با نسل تائب، نویسنده وسائل الشیعه که دائم پانصد سال است کتابش در کار است، نه فقط در حوزه‌ها، نویسنده‌گان معارف الهی چاره‌ای ندارند جز اینکه برای روایات اهل بیت علیهم السلام از این کتاب استفاده کنند، شما کتابهای عمومی شیعه را بردارید بخوانید، پاورقی‌هایش خیلی جاها آدرسش وسائل الشیعه است. خب پانصد سال پیش چه کسی این را نوشته؟ یک شخصیتی به نام شیخ حر عاملی که از نسل حر ابن یزید ریاحی است. یعنی همه چیز مثبت و منفی، آثارش را در این عالم می‌گذارد و نمی‌شود هم آثارش را پاک کرد، هیچ اثری از آثار و از جیبن جهان نمی‌توان پاک کرد.

جلسه دوم / معانی ذکر، مراتب کفر، چهار حقیقت مشکل‌گشا

عباس عمومی پیغمبر ﷺ تا سال فتح مکه سال هشتم از زمانی که نوجوان بود شغل اصليس رباخوری بوده، سیزده سالی هم که پیغمبر اکرم ﷺ مکه بود عمومی پیغمبر ﷺ بود، ربايش را می‌خورد، جنگ بدر هم که شروع شد عباس جزو افرادی بود که با ابوجهل و با عاص ابن واعل و با عتبة ابن ربيعه همدست شدند پیغمبر ﷺ را بکشند، ولی در جنگ بدر آنها شکست خوردن و عباس اسیر شد، تا کی؟ تا وقتی مسلمان شد. سال هشتم با پیغمبر ﷺ آمد حج، پیغمبر ﷺ وقتی وارد مسجدالحرام شدند همان روز اول، یعنی بعد از چند سال اولین باری بود که پیغمبر ﷺ وارد مسجدالحرام می‌شدند، جمعیت هم تا بیرون موج می‌زد، صدای پیغمبر ﷺ هم سکوت کامل بود شنیده می‌شد. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: من تمام امتیازات طبقاتی قبل از بعثت خودم را زیر پایم گذاشتیم، یعنی لنو کردم. هیچ عربی حق ندارد به عجم فخرفروشی کند، هیچ قبیله‌ای حق ندارد چون پنجاه سال پیش یکی از افرادش را کشتند حالا مسلح بشوند بریزند دویست تا از افراد آن قبیله را بکشند، این آدات و رسوم در عرب بود. فرمود: از جمله چیزهایی که زیر پایم می‌گذارم ربا است، هر کسی در مکه رباخور بوده از این به بعد حق ربادان ندارد و ربا را از طرف پروردگار عالم حرام می‌کنم. فقط در تمام رباخورهای مکه اسم عمومیشان را بردنده، حتی ربای عمومیم عباس را که فکر نکنید چون این آدم عمومی من است من رودربایستی با او دارم یا ملاحظه کاری درباره او میخواهم بکنم یا چون قوم و خویش من است بگوییم هر کسی ربا بخورد حرام است حالا این یکی استثنای عیبی ندارد، نه. حتی ربای عمومیم عباس را زیر پا گذاشتیم هر کسی به او بدھکار است پول ربايش را ندهد. فقط پول اصليس را بدھد، مازادش را ندهد. خب این یک عمری رباخور بود.

حز آدم حرامخواری نبوده، آدم معقول و با ادبی بوده. در خانواده‌ای هم که به دنیا آمد خانواده‌شان مسلمان بودند آدم‌های باوقار و با ادبی بودند، آدم‌های خوش‌فکری بودند، آدم‌های عاقلی بودند، مخصوصاً مادرش. تنها اشتباه ایشان این بود که آمد فرماندهی هزار نفر را قبول کرد، نه برای کشتن. این در ذهن کسی نباشد، به قصد کشتن ابی عبدالله علیه السلام نیامد، ماموریتش این بود که ابی عبدالله علیه السلام را پیاده کند امام علیه السلام نیاید کوفه و همانجا



خدا تنها یاری رسان

نگهش دارد. قصد جنگ با حضرت ﷺ را نداشت، ولی توبه کرد. آن وقت نسلش را شما می‌بینید چه نسل طیب و طاهر، یکیش همین شیخ حر عاملی است. اما نسل عباس عمومی پیغمبر ﷺ را می‌بینید، بنی عباس هستند که ششصد سال به جان و به مال و به ناموس و به آبروی مردم حکومت کردند و هر کاری دلشان خواست کردند و از امام صادق ﷺ به بعد را، امام صادق، موسی ابن جعفر، حضرت رضا، حضرت جواد، حضرت هادی، حضرت عسکری ﷺ ازدوازده امام ما شش تایشان را بنی عباس کشتند، این نتیجه حرامخوری است.

یعنی هیچی در این عالم نیست - این ثابت شده و حتی غربی‌ها هم این را ثابت کردند که چیزی در این عالم نیست - مگر این که دارای اثر است و اثرش هم ماندگار و باقی است، از بین نمی‌رود.

حالا خدا یک لطفی به مردم مومن کرده این را باید اسمش را گذاشت لطف خاص، که اگر مرتکب گناهی شدند و پشیمان شدند و غصه‌دار شدند و توبه واقعی کردند و آن گناه را جبران کردند مثلاً عمدی، بیدار هم شده بود، نماز صبحش رانخواند.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ كَفَرَ»^۱ کسی که عمدتاً یک نمازش را ترک بکند، «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّداً» این در قله ناسیپاسی قرار گرفته است، این «کفر» نه به معنی اینکه منکر خدا شده، کافر شده و مثل کفار مکه یا کفار امروز نه، کفر به نظر حضرت صادق ﷺ که در اصول کافی نقل شده است پنج تا مرتبه دارد.

مواحل کفر

کفر پنج مرحله دارد. یک مرحله‌اش به معنی ناسیپاسی است، ما در قرآن می‌خوانیم ﴿وَإِذْ
عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ﴾ بر کسی که استطاعت مالی و بدنی دارد بروд حج واجب،

۱. مرآت العقول فی شرح اخبار آل رسول، ج ۱۰، ص ۲۱.

۲. آل عمران: ۹۷.



واجب است برود، و همین الان هم واجب است برود چون ائمه ما تمامشان از امام صادق علیه السلام تا امام عسکری علیه السلام حجی که کردند تمام مکه و منازل مکه دست بدترین دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السلام بود اما هیچ امامی نگفت من پول حجم را ببرم خرج دو تا مستحق بکنم و در شکم این بنی عباس و بنی امية و در شکم این وهابی‌ها نریزم. به ما چه که آنجا پول ما را کی می‌گیرد؟ خودش می‌داند و قیامت خدا جواب باید بدهد که مومن نبودی، نمک من را خوردی حرمت بوده این نمک. شما مسئولیتی ندارید برای پولی که می‌دهید.

«وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ» اینجا «من کفر» به معنی این نیست که منکر خدا شده، منکر قیامت شده، نه «و من کفر» یعنی اگر کسی در کنار این حکم الهی ناسپاسی کند، ناسپاسی‌اش هم این است که نرود، «فِإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» خدا از همه جهانیان بی‌نیاز است، می‌خواهی مکه برو می‌خواهی نرو، من نیازی به مکه رفتن تو ندارم، من مکه را برای تو درست کدم یک دری به سوی بهشت است، یک دری به سوی مغفرت است، یک دری به سوی رحمت است، یک دری به سوی تجارت است. ما شش تا اماممان در عراق دفن هستند، وجود مقدس امیرالمؤمنین، ابی عبدالله، حضرت جواد، موسی ابن جعفر، امام هادی، امام عسکری علیهم السلام، هیچ روایتی از اهل بیت علیهم السلام نشده که می‌روید زیارت اهل بیت علیهم السلام یک گوشه کارتان هم بگذارید برای خرید و فروش و تجارت، ولی صریحاً قرآن می‌گوید مکه می‌روند **﴿لِتَشَهَّدُوا مَنَاطِقَ لَهُمْ﴾** اینها بروند عیی ندارد خرید و فروش بکنند تجارت بکنند اعمال حج شان هم انجام بدهند.

یک کسی بود از مناطق خراسان، من یک سال حج واجب بودم یک ساک، یک ساک که می‌گوییم یک ساک ها، تسبیح آورده بود. تسبیح شاه مقصود، تسبیح‌های خیلی خوب، تسبیح‌های سنگی، تسبیح‌های تراش داده شده، تسبیح فیروزه‌ای، اینها را سی تا سی تا چهل تا چهل تا صبح‌ها می‌کرد در دستش می‌آمد در مسیر حرم و برمی‌گشت همش هم



می فروخت، کسی هم حق نداشت بهش ایراد بگیرد چون پروردگار اجازه داده در سفر حج مردم تجارت بکنند مانع ندارد «لَيَشْهُدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ».

خب حالا اگر کسی نرفت، کافر شده به معنی اصطلاحی، یعنی منکر خدا شده؟ نه این نسبت به این حکمی که در بهشت است در مغفرت است، در رحمت است ناسپاسی کرده، درست؟ حالا «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ». اگر عمدتاً کسی نماز مغرب و عشا را نخواند بگوید نمی خواهم بخوانم، نماز ظهرش را نخواند، پیغمبر ﷺ می فرماید: «فقد کفر» این نسبت به این حکم الهی ناسپاسی کرده، یعنی چی ناسپاسی کرده؟ یعنی در خیلی خیرها را همان یک نماز صبحی که نخوانده، یک نماز مغرب و عشایی که نخوانده به روی خودش بسته، نماز خیلی خیر دارد.

نماز انسان را پاک می کند

امام صادق علیه السلام می فرمایند: کسی که پنج وقت را نماز می خواند، نه پنج تا وقت جدا جدا، یعنی نمازهای پنجگانه را، این فرد بعد از نماز صبح و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا مثل آدمی است که بدنش خیلی چرک داشته و یک چشمۀ آب پیدا کرده که این چشمۀ آب تمام چرک بدن را شستشو می کند. امام علیه السلام می گوید: نماز شستشو کننده چرک های فکریتان است، چرک های قلبیتان است. چطوری نماز چرک ها را پاک می کند؟

نماز چگونه آلودگی های قلب را پاک می کند؟

من باید توجه به نماز داشته باشم که بتواند نماز چرک های باطن من را، قلب من را، فکر من را پاک بکند. من اگر نماز را حالی ام نشود، می گوییم همه که می گویند خدا مهربان است، همه که می گویند خدا احسان دارد، همه که می گویند خدا مهروز است، همه که می گویند خدا لطف دارد، همه می گویند، پس چرا من در زندگیم دو جور، سه جور، چهار جور، پنج جور گرفتاری دارم؟ مگر من بnde خدا نیستم؟ مگر من با پروردگار پیوند ندارم؟ مگر خدا ناظر گرفتاری های من نیست؟ خب پس کو مهربانی خدا؟ این اشکال ذهنی را، انحراف فکری را همین ذکر رکوع و یا سجود حل می کند. اگر بفهمم.



خوشی و گرفتاری

می‌روم رکوع می‌گوییم: «سَبْحَانَ اللَّهِ سَبْحَانَ اللَّهِ سَبْحَانَ اللَّهِ» سه بار. یا یک بار می‌گوییم «سَبْحَانَ رَبِّ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ». ما باید برویم سراغ آیات قرآن ببینیم از اول سوره بقره، که آیات سی به بعدش دارد، تا جزء آخر قرآن چقدر کلمه سبحان، سبّح، یُسَبِّحُ، ٌسَبِّحُ ذکر شده است. این سبحان معنیش این است: خدا از هر عیبی، از هر نقصی، از هر قصوری، از هر ایرادی منزه است، پاک، هیچ عیبی ندارد. پس این عیب‌هایی که در زندگی من هست به اراده او اتفاق نیفتاده؟ نه. چون قرآن مجید می‌گوید **﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾** هر چه خوبی در زندگیت می‌بینی، بچه خوب، زن خوب، پول خوب، رفیق خوب، رفتار خوب اینها کار من است که توفیق بهت دادم. خب این طرف که هیچ گیری نیست، خوبیها گیری نیست، خوبیها راحتی است، خوبیها رفاه است، خوبیها درستی است، طرف خدا گیری نداریم ما، چون می‌گویید هر چه خوبی داری من بهت دادم. **﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكُمْ﴾** اما تمام مشکلات و گرفتاری‌هایت برای خودت است، کار خودت است.

شما یک نفر آمد اعتمادت را جلب کرد گفت پنجاه میلیون به من بده من دو ماهه بهت می‌دهم چرا از آن مدرک قوی نگرفتی که اگر پنجاه تومانت را خواست بخورد نتواند بخورد؟ حالا می‌گویی من مشکل دارم، خب این مشکل را چه کسی ساخته؟ این پنجاه میلیون مشکل را خدا در دامن من انداخته؟ نه

یا رسول خدا ﷺ می‌فرماید: تا گرسنه نشیدد دست به غذا نبرید، تا سیر نشیدد بیاید کنار. همیشه پیغمبر ﷺ می‌گوید: بار معده را سبک بگیرید. خب حالا من خیلی علاقه به غذا دارم، چربی‌ها را خوردم، نوشیدنی‌ها را خوردم، سرخ‌کردنی‌ها را خوردم، بیش از اندازه بدنم هم خوردم، حالا می‌روم دکتر می‌گوییم آقای دکتر خیلی خوابیم می‌گیرد، کسل هستم و همچین در حال نیستم. می‌گوید: فعلا نمی‌دانم چه دوایی بهت بدhem آزمایش بده. آزمایش را که می‌برد دکتر می‌گوید: چربی تو چهارصد است، آن یکی چربی پانصد است،

۱. نساء: ۷۹، **﴿مَا أَصَابَكُمْ مِنْ حَسَنَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ سَيِّئَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَأَرْسَلَنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾**.

قندت از مرز نرمال گذشته، غلظت خون داری، کبدت هم چرب است. خب این کار خداست؟ یعنی اینها را خدا در دامن بندهاش گذاشته؟ خدا که بی عیب است، خدا که بی نقص است، خدا که منزه است، اینها را خود بشر در دامن خودش گذاشته است. خب وقتی آدم نمازش را عمدتاً ترک بکند خیلی خیرات را از دست داده. وقتی آدم «سبحان الله» نماز را بفهمد، خیالش نسبت به خدا راحت می شود. یعنی دیگر اشکال و ایرادی نسبت به پروردگار برایش نمی آید، می بیند که همه ایرادها برای خودش است، همه اشکالات برای خودش است، در هر صورت.

برگردم به اول سخن که این چهار جمله حکیمانه که حال هر چهار تا را امشب ترجمه اش را می گوییم، تا توضیح بدهم. چون اولی اش هنوز خیلی کار دارد. این چهار جمله حکیمانه برای اهل انصاف، برای اهل خرد پر فروغ ترین چراغ راه زندگی شان بوده چون می خواستند، که با چراغ حرکت کنند، در تاریکی نروند.

خداوند یاور انسان در تاریکی است

قرآن یک آیه دارد در یک سوره قبل از پایان سوره ها، سوره فلق **﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ^۱**» پیغمبر من پناه بیاور به من از تاریکی شب وقتی همه جا را می گیرد، همه جا را می پوشاند، همه چیز را پنهان می کند در خودش. خب شب که از نعمت های خداست، چقدر در قران می گوید **﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لَأُولَى الْأَلْبَابِ^۲**»، چرا حالاً به پیغمبر ﷺ می گوید: از شب به من پناه بیاور؟ منظور پناه بردن از خود شب نیست، شب وقتی که تاریکیش را پهن می کند، مارها، عقربها، حرامیان، دزدان، ستمگران، حیوانات وحشی، همه از کمین گاه بیرون می آیند. پناه بیاور به من از شری که دیگران در شب دارند، درست است؟ این معنی آیه شریفه است.



۱. فلق: ۳.
۲. آل عمران: ۱۹۰.

تاریکی باطن

حالا اگر در بعد معنوی وجود ما نماز نباشد خودش عامل تاریکی است، روزه نباشد عامل تاریکی است، ربا باشد عامل تاریکی است، زنا باشد عامل تاریکی است، غبیت و تهمت باشد عامل تاریکی است. این تاریکی‌ها وقتی درون ما را گرفت حیوانات وحشی باطن، از این تاریکی‌ها به آدم هجوم می‌کنند. آدم یواش یواش حسود می‌شود، متکبر می‌شود، مغدور می‌شود، ریاکار می‌شود، ظالم می‌شود، ستمکار می‌شود، همه اینها از تاریکی باطن و از کمین گاه این تاریکی می‌ریزند بیرون و به آدم هجوم می‌کنند و بعد از مدتی اگر آدم به داد خودش نرسد کاخ انسانیت آدم را ویران می‌کنند. و از آدم یک هیزمی برای جهنم فقط می‌گذارند. که در قرآن می‌گوید **﴿كَافُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾** ^۱ یعنی این حیوانات وحشی درون، دنبال تاریکی می‌گردند. ما حالا خیلی تاریک نیستیم، دچار خیلی این مسائل نیستیم، اما اگر ما هم کل وجودمان تاریک بود الان یک دانه ترامپ کوچولو بودیم، یک نتانياهو کوچولو بودیم. حالا آنها کشور و مملکت دستشان است ما نه یک خانه دستمان است و یک مغازه یا یک کارخانه، چهار تا هم رفیق. بینید تاریکی باطن آنها بر سر مردم دنیا چی کار دارد می‌کند. یعنی اینها به هفت میلیارد نفر بیست و چهار ساعته در حال حمله کردن هستند، در حال دریدن هستند، در حال استعلا جویی هستند، در حال فرعونیت هستند. تمام این وحشی‌های باطنشان از کمین گاه تاریکی آمده بیرون خودشان نمی‌فهمند حمله بهشان کرده. اما اگر آدم با چراغ راه برود زندگی را، وقتی تاریک نباشد زندگی من، دیگر از این مار و موران و عقربها و خرسها و خوکها در زندگی باطنی من و زندگی ظاهری من خبری نخواهد بود.

یاری جز خدا نیست

خب چهار جمله یکیش این است «لا معین الا الله»، یاری، پشتیبانی، کمک‌کننده‌ای جز خدا در این عالم وجود ندارد. پیغمبر ﷺ هم با حوادث رویرو بود اما خدا چی بهش

۱. جن: ۱۵

می‌گوید؟ می‌گوید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، وَمِنْ شَرِّ
النَّفَاثَاتِ فِي الْأَعْقَدِ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ بیا در پناه ربوبیت من، بیا در پناه دین من، من
پناهگاهم قدرتم است، پناهگاهم قرآنم است، پناهگاهم اخلاص است، پناهگاهم عبادات است، اگر در این پناهگاه قرار بگیری هیچ خطروی متوجه تو نخواهد شد. یار خداست.

راهنمایی جز پیامبر ﷺ نیست

«لا دلیل الا رسول الله» هیچ دلیلی، راهنمایی جز پیغمبر ﷺ نیست. شما راهنمایی پیغمبر ﷺ را در خانواده خودش ببینید. کیفیت راهنمایی چی بوده که کنار پیغمبر ﷺ، امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده، فاطمه زهرا علیها السلام تربیت شده، حسن و حسین علیهم السلام تربیت شدند این دلیل راه است. این راهنمایی.

توشهایی جز تقوا نیست

«وَ لَا زَادَ كَالْتَقْوَا»، توشهایی در این عالم به ارزش تقوا نیست. تقوا یعنی چی؟ تقوا ساده‌اش این است، تقوا سه مرحله دارد مرحله عام، خاص، خاص الخاصل. مرحله ساده‌اش این است که هر گناهی آمد طرف من، من مقاومت بکنم بگوییم گناه با تو نه قصد، نه حال و نه فکر رفاقت را دارم بفرمایید بروید دنبال کارتان، این تقواست.

هیچ کاری با ارزش تر از نگهداری تقوا نیست

«وَ لَا عَمَلَ كَالصِّيرَ فِيهِ»، هیچ کاری هم با ارزشتر از این نیست که تقوایت را نگه داری، حفظ کنی. این چهار جمله. خب این چهار جمله روی هم رفته پر فروع‌ترین چراغ است.



۱. فلق: ۱ تا ۵.

۲. سهل تستری، سیر اعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۳۳۱.

۳. عيون الحكم، ج ۱، ص ۵۳۱.

روضه دیدار حضرت زینب ع با پیکر ابی عبدالله الحسین ع

امشب هم من پایین جلسه نشسته بودم، باز صحبت از وجود مبارک زینب کبری ع بود. بچه‌ها همه می‌دانند که عمه در زندگیش، در بقجه‌اش، حالا در صندوقی که از مدینه با خودش آورده چیز قیمتی نداشته که حالا آن چیز قیمتی گم شده باشد عمه هم دنبالش بگردد. حالا بر فرض هم که گم شده باشد وسط میدان کربلا که گم نشده، اگر شیء ای بوده، در خیمه‌ها، در جایجا کردن، در عوض و بدل کردن گم شده. ولی اگر هم گم می‌شد آخر قیمت و ارزشی نداشت. اما حالا بچه‌ها در فکر هستند که عمه در این میدان گرم و پر از خاک دنبال چه می‌گردد؟ چیزی گم کرده؟ اینقدر هم این بچه‌ها با ادب هستند، با وقار هستند، اینقدر با عظمت هستند که نمی‌آیند سوال بکنند. برای اینکه می‌گویند عمه ما حکیم است و حکیم کار بیهوده نمی‌کند. آن که دارد می‌گردد هدف دارد، گشتن او فلسفه دارد. حالا بچه‌ها! اگر یکی از شما از عمه می‌پرسیدید عمه جان دنبال چه می‌گردی؟ جوابتان را چه می‌داد؟ او خیلی ادب بود، زینب کبری ع، به بچه‌ای که سوال کرده نمی‌گفت حالا باشد بعدا، نه. اهل بیت ع حتی به این مقدار بچه‌ها را رد نمی‌کردن، ولی حالا اگر می‌پرسید، حقیقتش را می‌گفت. اگر می‌پرسیدند می‌گفت.

می‌گفت :

گلی گم کرده ام می‌جویم او را
به هر گل می‌رسم می‌بویم او را
اگر بینم گلم در خاک و در خون
به آب دیدگان می‌شویم او را
سوال نکردند، اما دیدند عمه وارد یک گودال شد، بچه‌ها گودال را نگاه کردند چیزی در گودال ندیدند، دیدند عمه با یک دنیا وقار نشست، با دو تا دستش دارد نیزه شکسته‌ها را کنار می‌زند، دارد تیر و شمشیر و خنجر را کنار می‌زند. من اگر از امام باقر ع این روایت نمی‌دیدم نمی‌توانستم این روایت باور کنم، امام باقر ع کربلا ۴ سالشان بود، همهٔ حوادث را دیدند. می‌فرماید: عمه ام وقتی کنار گودال نشست، غیر اسلحه‌ها شروع کرد یک مشت سنگ و چوب را هم کنار زد. دیدند دست برد زیر بغل یک، بدن قطعه قطعه، بدن را روی



خدا تنها یاری رسان

دامن گذاشت: «أَ أنت أخى؟» آيا تو برادر منى؟ و ابن امى؟ حسين من، تو پسر مادر منى؟ و بن والدى؟ تو پسر اميرالمؤمنين علیه السلام، پدر منى؟
پروانه ز من، شمع ز من، گل ز من آموخت افروختن و سوختن و جامه دريدن



جلسه سوم

فرشگان کی از محاری

یاری رسانی پروردگار

واسطه‌ای یاری خداوند

یاری و کمک‌کاری و پشتیبانی به جز پروردگار مهربان عالم نیست. البته در صد بالایی از کمک‌های پروردگار، با واسطه به انسان می‌رسد، حالا واسطه این کمک‌ها یا موجودات عالم هستند یا به فرموده قرآن مجید «مدبرات امر»، گروهی از فرشتگان حضرت حق، هستند. که مجرای تحقق خواسته پروردگارند و جلوه کمک‌های او در همه عالم قابل مشاهده است. ما شاید نسبت به خودمان خبر از کمک‌های او نداشته باشیم، ولی در این مدت عمری که داشتیم بارها وجود مقدس او به ما کمک داده و ما توجه به کمک و یاری او نداشتم.

مرگ قطعی

خیلی جالب است که در قرآن مجید می‌فرماید: من فرشتگانی را برای هر کدامتان مامور کرم که شما را از بسیاری از خطرات حفظ بکنند و این فرشتگان من شبانه روز با شما هستند تا مرگ قطعی شما برسد، که وقتی مرگ قطعی شما برسد هیچ قدرت و نیرو و فرشته‌ای نمی‌تواند شما را از آن مرگ قطعی نجات بدهد. پروردگار در قرآن مجید کرارا به این مسئله اشاره کرده است و این مرگ قطعی در پرونده همه موجودات نه فقط انسان، نوشته شده است.

تضاد درونی، جداول خوبی و بدی

و اگر انسان، آدم میزانی باشد، آدم درستی باشد، حالا این حرف را دیگر من چاره‌ای ندارم در این روزگار باید بزنم اگر گناهش کم باشد یعنی به قول پیغمبر اکرم ﷺ حد گناه، تعداد

گناه، بار گناه غلبه بر خوبی‌هایش نداشته باشد، بالاخره بین خوبی‌ها و بدی‌ها در عالم معنا جنگ است، خوبی‌ها بدی‌ها را نمی‌پسندند، بدی‌ها هم خوبی‌ها را نمی‌پسندند. نفاق اخلاص را نمی‌پسندند، اخلاص هم نفاق را نمی‌پسندند. فطرت، دزدی را نمی‌پسندد دزدی هم جهت‌گیری فطرت را نمی‌پسندد. یعنی آنی که از دیوار مردم دارد می‌رود بالا یا آنی که یک خانه از صاحبانش خالی است، دارد می‌رود خالی کند. یا روز روشن در ادارات، در بانک‌ها دارد سندسازی می‌کند که میلیاردی حق این مردم مظلوم را ببرد، در فطرتش بسیار ناراحت است که چرا دارد این کار را می‌کند، در هوای نفسش خوشحال است که دارد این کار را می‌کند. یعنی در درونش یک تضادی و یک جنگ است.

تفاوت معانی لغات عربی و فارسی(شهوت_شراب)

معمولًا در نود درصد از مردم دنیا، حالا ما که آمار دقیق نمی‌توانیم بگیریم هوای نفس، شهوت نامعقول، شهوت که می‌گوییم کلمه شهوت در عرب یعنی خواسته، ما می‌گوییم اشتها ندارم، اشتها از ماده شهوت است یعنی فعلا سیر هستم و میل به غذا ندارم، میل به حرکت ندارم، میل به حرف زدن ندارم، این لغت اشتها است. مثل لغت شراب که در عرب به مستکنندها نمی‌گویند شراب، ابدا. یک کسی به من گفت: ابن سينا با آن همه عظمتش، با آن علم و دانشش که هنوز هم در دنیا حرف دارد و کل دانش او کهنه نشده و از صحنه زندگی علمی بیرون نرفته است، می‌گفت این آدم حیف که مشروب خور بوده، بهش گفتم: از کجا به دست آوردی که مشروب خور بود؟ گفت: خودش در کتابخان نوشته که من زیاد میل به شراب داشتم - کتاب هم عربی است اصلاً کتاب فارسی ندارد ایشان - یعنی من خیلی زیاد علاقه داشتم که غذاهای روان را بخورم، مایعات بخورم.

خوردن سوپ قبل از غذا

جدیدا هم از پیغمبر اکرم ﷺ دیدم که پانزده قرن قبل فرمودند: قبل از نهار و شامتان یک مقدار غذای آبکی و روان بخورید. حالا روزگار ما اسمش را گذاشتند سوپ، و این را پیغمبر اکرم ﷺ پانزده قرن قبل فرمودند.

غذای شب

و جالب هم هست که می فرمایند: شب سنگین نخورید ولی گرسنه هم نخوابید. حالا شما به دکترهای تغذیه مراجعه کن بین، ضرر گرسنه خوابیدن شب چقدر است و سود چند لقمه خوردن چقدر است. ضرر پرخوری چقدر است که متأسفانه بیشتر مهمانی‌های ایران به جای روز شب است و این خب کار اشتباهی است. بعضی شهرها البته عروسی‌هایشان ظهر است _من خیلی شهرهای ایران را تقریبا درصد بالایی را رفتم، شب عروسی نمی‌گیرند_ خیلی کار خوبی می‌کنند. هم مهمان‌ها خسته نمی‌شوند، هم عروس و داماد از حال و نامی افتند و هم مردم پرخوری نمی‌کنند. روز عروسی می‌گیرند که بعد از خوردن هم تحرک داشته باشند، رفت و آمد داشته باشند.

در غذا خوردن رسول خدا^{صلوات الله عليه و آله و سلم} دستورات معجزه‌آسایی دارد، شب را گرسنه نخوابید، برای غذای شب به چند لقمه اکتفا کنید که وقتی خواب هستید دستگاه گوارش شما کار بکند و صبح – این روایت صبح شان که یک روز من کلمه به کلمه‌اش را دقت می‌کردم نصف صفحه است خیلی عجیب است. گاهی روایتشان دو خط است، گاهی یک خط است، گاهی دو کلمه است. امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و ائمه^{علیهم السلام} دیگر هم همینطور.

سعهٔ صدر، ابزار حکومت

مثلاً امیرالمؤمنین^{علیه السلام} یک روایت دارند درباره کسانی که به حکومت می‌رسند، البته این سفارش برای آنها یک است که حرف دین را گوش بدند، امیرالمؤمنین^{علیه السلام} به کافر که نمی‌گوید، او که راضی به حکومت کافران و ظالمان و ستمگران و متجاوزان نبوده، یک آدم خوبی حالا استاندار می‌شود، یک آدم خوبی وزیر می‌شود، یک آدم خوبی مدیر می‌شود حضرت در حکمت‌های نهج البلاغه می‌فرماید «آلت الریاسه»^۱ این یک کلمه است. چون در عربی این کلمه مضاف و مضاف‌الیه است، «آلت» مضاف است «ریاست» مضاف‌الیه است. خب این در حکم یک کلمه است «آلت الریاسه سعة الصدر» این هم یک کلمه



است. ابزار حکومت تحمل است، از کوره در نرفتن است، چون کسی که حاکم می‌شود قدرت دارد، اگر بخواهد از کوره در برود، خب باید هر روز، هفته‌ای یک روز، ماهی دو روز، این را بگیر، این را بیرون کن، حقوق این را قطع کن، آن را تبعید کن، اداره این را بفرست در دهات‌های بندرعباس، خب این خیلی ظلم به مردم می‌شود، که حضرت ﷺ می‌فرماید: ابزار حکومت، یعنی اگر صندلی گیرت آمد گنجایش داشته باش، صندلی تو را در تنگنا قرار ندهد، مغروت نکند، متکبرت نکند، با نخوت نکند، در حکومت زیردست‌هایت را تحقیر نکنی، خلاصه حاکم شدی آدم باش.

توصیه پیامبر ﷺ برای صحانه

اما برای صحانه، روایت پیغمبر ﷺ نصف صفحه کتاب روایتی است و آن این است که می‌فرماید: قبل از شروع صحانه یک مقدار آب و لرم بخورید، که حالا پیرمردها یا آنها یی که حدود پنجاه سالشان است یادشان است، قدیم صبح‌ها حتی در مهمانی‌ها، در خانه‌ها اول یک آب گرم می‌خورند. حالا من که دکتر تغذیه نیستم اما همین خوردن آب گرم را شما برو از یک دکتر تغذیه بپرس ببین چه می‌گوید. برای معده، برای روده، برای دستگاه گوارش چی کار می‌کند. اینها حرفاًی معجزه‌آسایی است. هزار و پانصد سال پیش مکه دکتر گوارش نبوده، مکه اصلاً دکتر نبود. مکه یک نفر که در خانواده مريض می‌شد زن، مرد، جوان، بچه شیرخواره، پدر، شوهر، برادر، حالا هر کسی، سریع می‌آمد آتش روشن می‌کرد یک دانه سیخ را در آتش سرخ می‌کرد می‌برد می‌گذاشت روی گرده یک شتر تا پوستش را می‌سوزاند، می‌گفت: مريضم خوب می‌شود. حالا شما فکر کن خوب شدن بیماری چه ربطی به آتش دارد؟ چه ربطی به شتر و سیخ سرخ کرده دارد؟ این مردم مکه. کسی آنجا طب بلد نبود هیچی بلد نبودند.

طلب علم

امیرالمؤمنین علیهم السلام می‌فرماید: یک نفر در مکه نبود که نوشته‌های روی صفحه را بتواند بخواند، اصلاً بلد نبودند خواندن، نوشتن هم بلد نبودند. این پیغمبر اکرم ﷺ بود که آمد



گفت: «ن، وَالْقَلْمَ وَمَا يَسْطُرُونَ»^۱ قسم به قلم و نوشتن قلم، این رسول خدا^۲ بود آمد
گفت: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، إِقْرَأْ وَرِبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمَ»^۳
این رسول اکرم^۴ بود که آمد اعلام کرد «طلب العلم فريضة على كل مسلم» که مرد و زن را می‌گیرد. حالا بعضی روایات مسلمه هم دارد، اما نیازی نیست. مسلم یعنی امت اسلامی مردان، زنان، به اینها واجب است اهل معرفت بشوند.

شناخت اسلام و فرهنگ اسلامی

و من چند روز پیش داشتم شاهنامه را می‌خواندم، بالاخره ما اهل گشت و گذار هستیم.
هم قرآن را می‌رویم می‌بینیم و در آن دقت می‌کنیم و هم شاهنامه را، هم سراغ اصول کافی می‌رویم هم سراغ بینوایان و یکتور هوگو، هم سراغ فلسفه این سینا می‌رویم هم سراغ فلسفه کانت و دکارت. ما به هر باغی سر می‌زنیم و با این سر زدنمان فهمیدیم که هیچ فرهنگی در این عالم استوارتر، بهتر، قیمتی‌تر، موثرتر از فرهنگ اسلام که در قرآن و روایات اهل بیت^۵ تجلی دارد نیست. همه جا نقص به چشم می‌خورد الا اسلام نازل شده خدا، نه اسلامی که این یک میلیارد جمعیت در کشورهای دیگر و یک بخشی هم در کشور ما دارند. اسلام اموی نه، اسلام عباسی نه، اسلام وزارت خارجه انگلیس به نام وهابیت نه، اسلام نازل شده. یعنی مردم اگر به خودشان زحمت بدهند دو تا کتاب یکی قرآن مجید یکی هم تحف العقول، حالا نمی‌گوییم بروید صد و ده جلد بخار را بخوانید، بروید سی و چند جلد وسائل الشیعه را بخوانید، بروید بیست و پنج جلد وافی فیض را بخوانید، این را نمی‌گوییم نه، یک جلد تحف العقول با ترجمه بخرید، اسلام بخشی روایات است و بخشی قرآن، کنار هم‌دیگر دین کامل است. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لِكُمُ دِيَنَكُمْ وَأَنْتُمْ

۱. قلم: ۱

۲. علق: ۱ تا ۴

۳. مصباح الشریعه، ترجمه مصطفوی، متن، ص ۱۴

علَيْكُمْ نِعْمَةٍ^۱ همان وقت که پیغمبر ﷺ اعلام عمومی کرد «طلب العلم فريضة على كل مسلم» همان وقت.

حکومت ظالم

شاهنامه که دیگر کتاب دینی نیست، کتاب ملی است. یک کتابی است که روشن فکران ایران خیلی برایش ارزش و اهمیت قائل هستند، این را که دیگر آنها نمی‌توانند انکار بکنند، این که حرف ما آخوندها نیست که بگویند دروغ می‌گویید، ساخته‌اید، این متن شاهنامه است که: انوشیروان در جنگ با روم شرقی برای ارتش بودجه کم آورد به بودزمهر نخست وزیرش گفت: یک فکری بکن، بودجه را تامین کن و گرنه ما نمی‌توانیم ارتش را نگه داریم. نمی‌شود که ارتش گرسنه و تشنه را فرستاد در میدان جنگ. گفت: چشم. این حرف انوشیروان دهان به دهان در مدائی گشت، پایتخت آن وقت مدائی بود. یک کفش دوز که حالا من نمی‌دانم فردوسی هم نوشته ارث بهش رسیده بوده، زمین داشته گران شده، هر چه بوده آمد پیش بودزمهر نخست وزیر ایران، زمان انوشیروان که به دروغ و به تقلب یک عدالت هم به او چسبانندند. انوشیروان عادل، شما باز کتابهای گذشتگان را بخوانید، کتابهایی که خارجی‌ها درباره حکومت ساسانیان نوشته‌اند را بخوانید، کتاب کربستان سن را بخوانید، کتاب تاریخ جهان نهرو را بخوانید، کتاب ویلدورانت، تاریخ تمدن را بخوانید، کتابهایی هم که در داخل نوشته شده بخوانید که عدالت ایشان چه عدالتی بوده که سه روز مردم مظلوم رنج کشیده، اینها آمده بودند به اعتراض، رنج کشیده بودند، مالیات‌ها سنگین شده بود، حاکم‌های قدر می‌بردند محصولات زمینشان را، درختشان را گوسفندشان را گاوشن را، پولش را نمی‌دادند، خب اینها به جان آمدندو حرکت کردند. انوشیروان دستور داد این حرکت را بخوابانید. - این کتابها را بخوانید - برای خواباندن این حرکت سه روز صد هزار نفر ایرانی مظلوم را گرفتند، بستند، مج پایشان را می‌گرفتند تا ناف لای لجن می‌کردند اینقدر نگه



می‌داشتند تا خفه بشود، این عدالت است. می‌شود کافر عادل باشد؟ می‌شود آتشپرست عادل باشد؟ می‌شود مشرک عادل باشد؟ اصلاً امکان ندارد. عادل کیست؟ سلیمان، عادل کیست؟ یوسف، عادل کیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام، این سخن آدم‌ها عادل هستند، خب این عدل است.

ادامه داستان پینه دوز

پینه دوز، کفش‌گر می‌گفتند آن وقت‌ها، قدیم، آمد اتاق نخست وزیری گفت که چقدر کم دارید بودجه؟ بوذرجمهر گفت: این مقدار گفت: من بودجه را میدهم که جنگ ایران با روم شکست نخورد، آبروی مملکت نزود، کشته ندهیم، من می‌دهم، کمبود بودجه را می‌دهم. ولی یک شرط دارد شما یک ورقه از انوشیروان برای من بگیر، من رسید پول را نمی‌خواهم پول برای شما، ولی یک ورقه از انوشیروان بگیر به من اجازه بدهد بچه‌ام را بگذارم مدرسه درس بخواند. بوذرجمهر رفت پیش انوشیروان – این در فردوسی است – بهش گفت، انوشیروان گفت: پولش را نگیر، من هم ننگ اجازه دادن این که بچه طبقات پایین بروند مدرسه را نمی‌توانم به گور ببرم. این ایران ما بوده، روزگار بعثت.

معرفت و شناخت اسلام

این معرفت مردم خیلی چیز مهمی است خیلی مهم است. من اگر اسلام را در حد قرآن و همان کتاب تحف العقول بشناسم نه گول ماهواره‌ها را می‌خورم که بی‌دین بشوم نه گول وسوسه‌ها و سفسطه‌های شیاطین جنی و انسی داخلی و خارجی را می‌خورم که از خدا جدا بشوم، نه گول تبلیغات و فیلم‌ها و سریال‌های خارجی و جاهای دیگر را می‌خورم که بی‌دین بشوم.

علت بی‌دینی

علت فرار مردم از دین نه من هستم نه شما، نه فلان مدیر، فلان مدیر کی هست؟ که حالا به خاطر او ملت بی‌دین بشوند. فلان آخوند کی هست؟ که حالا یک اشتباه کرده ملت بی‌دین بشوند. بی‌دینی برای جهل است، نه برای شخص، نه اینکه یک کسی قدمش



را کج برداشته نسل بی‌دین شد، نسل بیخود بی‌دین شد، نسل مگر استقلال فکر ندارد؟
مگر استقلال عقل ندارد؟ مگر آزادی خداداده ندارد؟ چرا خودش را در بی‌دین کردن، اسیر
یک مدیر یا یک آخوند بدکار کرد؟ این که اسیر شده بدبخت، ذلیل شده که. این که
آزادیش را زیر پا گذاشت، سعادت دنیا و آخرتش را به باد داده. معرفت!

اهمیت معرفت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید^۱: دوست دارم _ البته به عمر شست و هفت ساله‌شان یک دفعه
هم این کار را نکردن، می‌گویند دوست دارم نه اینکه می‌خواهم این کار را بکنم _ دوست
دارم تازیانه بالای سر بجهه‌های شیعه بگیرم که بروند آگاه بشوند، بروند اهل معرفت
 بشوند، که گول تبلیغات بنی عباس را نخورند، گول تبلیغات آخوندهای درباری بنی امیه را
 نخورند، دوست دارم، روایت در اصول کافی است. یعنی معرفت اینقدر مهم است.

معرفت، حصار انسانیت

معرفت یک حصار است معرفت یک قلعه است، نمی‌گذارد آدم بی‌دین بشود، نمی‌گذارد
آدم پشت پا به آخرتش بزند، نمی‌گذارد آدم پشت پا به ارزشهای انسانی و اخلاق انسانیش
بزند. آنی که معرفت دارد یعنی حق را فهمیده، کنار حق تحمل می‌کند، هیچ وقت
شکست نمی‌خورد.

استواری مومن

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: المؤمن - چقدر این جمله جالب است، در نهج البلاغه است -
«المُؤْمِن كَالْجَبَلِ الرَّاسِخٍ» حالاً این را فارسی معنی بکنم این می‌شود: مومن عین کوه

۱. فرمود: دلم می‌خواهد تازیانه به سر یارانم بزنند تا دین را بفهمند و احکامش را یاد بگیرند. اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۱، ص ۸۹

۲. نهج البلاغه حکمت - شبیه همین عبارت را حضرت برای خودشان بکار می‌برند خطبه ۳۷ - همچنین چنین عبارتی از حضرت خضر علیه السلام در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام بیان شده است «كَنْتَ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرِكَهُ الْعَوَاصِفُ» مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۸۱



دماوند است، کوه ایستاده و ریشه دار. راسخ! عین کوه هیمالیا است هر چی می خواهد کره زمین باد بباید، کوه دماوند چند سالش است؟ میلیون ها سال از عمرش گذشته، هیچ بادی کوه دماوند را نینداخته. هر چی می خواهد سیل بباید، پنج متر برف روی خودش جمع بشود بعد هم آب بشود به صورت سیل خروشان بباید پایین، سیل را می دهد بیابان خودش مانده، ایستاده، خراب نشده، نشکسته، هیمالیا ایستاده است، اورست ایستاده، «المؤمن گالجبل الراسخ لا تحرّك العواصف» مومن مثل کوه ایستاده هر چی باد و طوفان و سیل می خواهد بباید، بباید، مومن چپ نمی کند شکست نمی خورد، طوفان عظیم تبلیغات بنی امیه، بدتر از سیل و باد بباید، ولی از بچه نه ساله، که حالا کوچکتر از این را نداشتیم، آن شیرخواره ها که شیرخواره بودند تکلیفی نداشتند، از بچه نه ساله تا مسن ترینشان حدود هشتاد ساله، که خیلی عجیب است هشتاد ساله رفته جنگ کرده یک دستمال هم به ابروهایش بسته که نیاید در چشم، رفته با سی هزار نفر، یک نفر درگیر شده، کشته، برگشته کنار خیمه، ابی عبدالله علیه السلام فرمود: برای چی آمدی؟! گفت: برای اینکه من خبر دارم زیارت تو چقدر ثواب دارد، گفتم تا کشته نشدم یک بار دیگر بباییم زیارت. اینها چرا چپ نکردند؟ به خدا مردم! اینها در معرض بدتر از ماهواره های زمان ما بودند.

ظلم بنی امیه

شما نمی دانید بنی امیه چه کردند، نمی دانید. نفر اولشان معاویه وقتی جنازه اش را دفن کردند، صد هزار نفر را کشته بود و در پرونده اش بود، همه هم آدم خوبها را. که خوبی ها را جمع کند، خوبی با بدی آشتبانی ندارد که، جنگ دارد، ولی من اگر معرفت داشته باشم خوبی هایم به بدیهایم پیروز می شود و من قیامت را از دست نمی دهم، توحیدم را از دست نمی دهم. در هر صورت ما که پژشک گوارش نیستیم، ولی بپرسید از متخصص گوارش که این آب گرم قبل از صبحانه خوردن چه آثاری دارد برای انسان.



این روایت از نبی مکرم اسلام هم نقل شده است. شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی، ج ۹، ص ۱۸۱
ذیل روایت «المؤمن اصلب من الجبل...»

تنها یاور انسان

در هر صورت برگردم به اول حرف و آن این است که پروردگار عالم تنها پشتیبان و تنها یار و تنها کمک کار است که کمکهایش را در مجراهای متعدد می‌ریزد و مردم را از خیلی خطرات و حوادث حفظ می‌کند.

ملائکه محافظ انسان

یکیش این است که صریح قرآن است، همتان ملائکه محافظ دارید، چقدر پای ما دارد خدا خرج می‌کند، چه خبر است؟ مگر ما کی هستیم؟ شما اگر می‌خواستید مثل آن ملائکه محافظ، آدم استخدام کنید که شما را محافظت بکند، خرجنان چقدر می‌رفت بالا؟ همه می‌دیدند که مردم نیاز به محافظ دارند، می‌گفت آقا من می‌آیم شما را محافظت می‌کنم ماهی ده میلیون هم می‌گیرم. ولی پروردگار عالم مفت، مجانی، برای تک تک ما از فرشتگانش که باید شبانه روز در عبادت باشند محافظ گذاشته است. گفته یک رشته عبادت شما هم این است که از بندگان من محافظت کنید، نگذارید زن و مرد به خطر بربخورند، و گزنه روزی چند نفر در تهران از این طرف خیابان می‌آیند آن طرف، اگر محافظهای الهی نباشند که روزی هشتصد هفتصد هزار نفر به موتور می‌خورند، به ماشین می‌خورند. روزی دو میلیون نفر سیم برق می‌گیردشان. من به خلبان گفتم، بغل دستش نشسته بودم، خیلی خلبان بزرگواری بود، اولین بار بود می‌دیدمش راه هم دور بود، یعنی از تهران نزدیک دو ساعت و نیم، سه ساعت باید می‌رفتم. من روی باند می‌آمدم سوار بشوم من را دید، وقتی رفتم بالا مهماندار را فرستاد دنبالم گفت به ایشان بگویید بباید کنار من بنشینند، تا فرود آمد هم من را نگه داشت نگذشت برگردم روی صندلیم. بهش گفتم من اجازه دارم در حالی که هواپیما دارد با نهصد کیلومتر سرعت می‌رود سوالاتی از شما بکنم؟ گفت بله، هر سوالی راجع به طیاره داری، راجع به دستگاههایش داری، راجع به گیرنده‌هایش داری، راجع به حرکتش داری، راجع به برخواستن، نشستن. گفتم اولین سوال این است نظام موتور چگونه است که این هواپیما را با چهارصد و پنجاه نفر و بارشان بلند می‌کند تا سی و دو هزار



جلسه سوم / فرشتگان یکی از مجاری یاری رسانی پروردگار

پا و بعد هم در این سی و دو هزار پا هزار کیلومتر می‌دود و بعد هم با این بار سنگین جمعیت و بار سنگین خودش که یک موتورش هفتاد تن است یک دانه‌اش، می‌آید پایین، نمی‌افتد. گفت بسیار سوال خوبی کردی، دستگاه‌های هوایپیما با همدیگر چگونه هماهنگ هستند؟ چگونه؟ که این غول عظیم را با چهارصد مسافر، با بارهایشان تا سی و دو هزار پا، سی و چهار هزار پا می‌برد بالا، ابر را می‌شکافد می‌رود بالا، در باران و برف می‌رود، در هوای باد دار می‌رود بعد هم می‌آید پایین. گفت مختصر بگوییم یا مفصل توضیح بدهم؟ چون وقت داریم تا به فرودگاه بعد برسیم، گفتم نه، مختصر بگو که حواس‌تی هم جمع کارت باشد. گفت بلند شدن هوایپیما، رفتن روی هوا، و فرود آمدنش در فرودگاه فقط کار خداست. کار این سیم و چهار تا مس و چهار تا روی و چهار تا آهن نیست، هر کسی خیال می‌کند کار کار این سیم‌ها و آنهایا و مس‌هایش خیال باطلی می‌کند. یعنی خدا، شما در هوایپیما می‌نشینی مگر خلبان اشتباہ بکنند! خدا شما را سه چهار هزار پا می‌برد بالا، اگر محافظت دنبال هوایپیما خدا نداشته باشد، فرشتگان، که هزار جور خطر برایش پیش می‌آید.

انسان و انسانیت

یک شعری از استاد اول اولم بخوانه، آن وقت من شش سالم بود. یک روحانی بود تقریباً شصت و هفت سال است من در کل ایران نمونه او را هنوز پیدا نکردم، فقط می‌توانم تعریف‌ش را اینجوری داشته باشم: انسان کاملی بود، همین. هر شب و هر روز صبح هم بعد از نماز جماعت در مسجد ده دقیقه، هفت دقیقه برای مردم حرف می‌زد، با هفت دقیقه کار هفتاد ساعت را می‌کرد در اثربخشی. گاهی روی منبر، منبر که نه روی یک صندلی کوتاه بود، این شعر را می‌خواند، یک صدای خیلی لطیفی هم داشت من هنوز صدایش در گوشم است با یک تن صدای محزونی و این دو تا حلقه چشمش با خواندن این شعر پر از اشک می‌شد. او الان شصت و شش سال است از دنیا رفته، الان از خاک بلند شود ببیند چه خبر است. آن وقت که این شعر را می‌خواند تلویزیون نبود، متدین‌ها رادیو نداشتند، بی‌حجابی خیلی کم، بالای شهر، تجربیش یک مشت بی‌حجاب داشت. اما تهران یک شهر سالمی بود. بازار یک بازار بسیار سالمی بود، سالم، دلال در بازار می‌مرد، برج شهریور، تا آخر سال



خدا تنها یاری رسان

تاجر دلای اش را می‌برد در خانه‌اش به زن و بچه‌اش می‌داد، او نبود که دلای کند،
می‌گفت این نانش از دلای بوده، بیست سال برای من جنس فروخته. بعد هم که سال
تمام می‌شد به زن و بچه‌اش می‌گفت این آدرس من، هر کاری دارید مشغول ذمه خدا
هستی خانم، اگر این یتیم‌ها را در مشکل نگه داری، این مردم آن وقت در تهران بودند.
آن وقت می‌خواند چشمش پر از اشک می‌شد:
مستند ذرات جهان هشیار کو؟ هشیار کو؟

در قیل و قالند این همه بیدار کو؟ بیدار کو؟
حالا این که حرف استاد من بود شصت و شش سال پیش، جلال الدین هفتصد سال قبل
این شعر را گفته:

دی^۱ شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر^۲
کز دیو و دد ملولم و انسانم آزوست^۳

من از بحث «لا معین الا الله» جز خدا یاری در این عالم نیست، یک کلمه‌اش را امشب
گفتم که پروردگار یاری‌دهندگی‌اش مجرأ دارد، یک مجرایش فرشتگاند، تا بقیه مطلب
انشالله برای جلسه بعد.

روضه سید الشهداء

باز هم امشب برایتان از ابی عبدالله^{علیه السلام} بخوانم، تنها شده بود، همه شهید شده بودند،
می‌دانید در تنها ی و آخرین لحظات چه تصمیمی گرفت؟ این را تا حالا فکر کردید؟



۱. دیروز.
۲. دیدند یک روحانی، یک آدم عالم، یک آدم جا افتاده، شیخ معنیش یعنی بزرگ، عاقل در عربی، حالا در ایران شیخ به معنی آخوند است، اما در عربی نه، به معنی بزرگ و عاقل و آدم و جیه در روچیه و در اخلاق. دیدند روز روشن چراغ دسته‌دار روشن کرده و دارد می‌گردد در بازار، در کوچه‌ها این طرف و آن طرف بهش گفتند: آقا شیخ! یعنی ای مرد بزرگ و عاقل، خورشید به این با عظمتی دارد می‌تابد برای چی چراغ دست گرفتی؟
۳. دنبال آدم می‌گردم. گفت در روزگاری هستم، چراغ برداشتم دنبال آدم می‌گردم، چه خبر است در این مملکت این مال مردمخوری، رباخوری، بی‌حجابی، بدحجابی، زنا، کارهای دیگر، تهمت‌ها این همراهها هم که انواع گناهان را مردم رویش می‌ریزند و پخش می‌کنند.

جلسه سوم / فرشتگان یکی از مجاری یاری‌رسانی پروردگار

آنها یی که روضه می‌خوانند، مذاхی می‌کنند تا حالا فکر کردند که آن لحظات آخر چه تصمیمی گرفت؟ این نشانه کامل امامت است، تصمیم گرفت بدون اسلحه، باید و مردم گمراه را هدایت کند، تصمیم گرفت بیاید بهشان بگوید با اینکه هفتاد و یک نفر من را کشته‌ید در توبه بسته نیست، این امام است. آمد، خب معلوم است تن صدایش حرفهایش قیافه‌اش اثرگذار است. شروع کرد به صحبت اما نگذاشتند تمام بشود، در نوشته‌های شیخ مفید دیدم که با اشاره عمر سعد یک تیری به پیشانیش زدن، خب صحبت قطع شد، نشد ادامه بدهد. با کف دست دید جلوی خون گرفته نمی‌شود، پیراهنش را بالا زد. همه می‌دانید چه اتفاقی افتاد.

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد	بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
نه سیدالشهدا بر جمال طاقت داشت	نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید	هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید



جلسہ چہارم

مالکیت حقیقی، بن بستہ و

راہ خروج از آنها

جهان‌یاری جز خدامدار

صریح آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام بیان می‌کنند که تمام عالم هستی از کوچکترین جزء تا بزرگترینش که نمی‌دانیم چیست، در حیطه یاری پروردگار هستن. اگر خداوند مهربان یک جا اراده کند یاریش را قطع کند، موجود، هر چه که هست و هر کسی که هست در کام هلاکت می‌افتد. این اصل مسئله، عالم، جهان، هستی، یاری به جز خدا ندارد، کمک‌کننده‌ای به جز پروردگار ندارد.

شرط کمک خدا به انسان

امروز که من آیات قرآن را در این زمینه می‌دیدم برای کمک‌رسانی به انسان، البته یک قیدی را بیان کرده، که نمی‌گوییم تحقق دادن این قید کار مشکلی است، ممکن است به نظر مشکل برسد و یا در عمل مردم حس بکنند مشکل است ولی مشکل نیست. یک قیدی است که شدنی است، یعنی می‌تواند به وسیله همه انجام بگیرد، و آن قید هم یک کلمه است در قرآن، یک حقیقت است، یک واقعیت است تقواست. البته در آیه شریفه انسان وقتی دقت می‌کند این حقیقت از آیه استفاده می‌شود که برای انسان‌ها بن بسته‌ایی به وجود می‌آید در زندگی، که خودش یا پولش، یا پارتی او، یا اقوامش، یا مردم، توان برداشتن این بن بست را ندارند. اگر وجود مقدس او کمک نکند و یاری ندهد بن بست تا وقت مرگ انسان می‌ماند و رد نمی‌شود.



راه خروج از بن بست‌ها

اگر مردم تقوا را رعایت بکنند پروردگار می‌فرماید: خود من این بن بست‌ها را برمی‌دارم و راه خروج از بن بست‌ها را باز می‌کنم. چون پروردگار عالم یک اسمش رب است، که ما شبانه روز بالای نزدیک بیست بار این کلمه رب را هم در حمد می‌خوانیم هم در رکوع و سجود. «الحمد لله رب العالمين» «سبحان رب الاعلى و بحمده»

توجه به مفاهیم نماز

چقدر خوب است مردان، زنان، معنای نماز را یاد بگیرند که وقتی دارند نماز می‌خوانند به آن حقیقت معانی و حقیقت به اصطلاح مفاهیم توجه بکنند، چون در زندگی‌شان کاربرد دارد، هم آرامش به انسان می‌دهد هم انسان حس می‌کند تکیه‌گاه دارد. از اضطراب، دغدغه، ناامنی درونی مصون می‌ماند.

معنای رب

رب در لغت عرب یعنی مالک، ولی این مالک ملکیتش ملکیت حقیقی است. یعنی ملکیت اعتباری نیست، یعنی یک مالکی است که ملکیت‌ش از دستش نمی‌رود. فرق مالکیت خدا با مالکیت ما این است که ما در زمان زنده بودن‌مان می‌توانیم ملکمان را انتقال بدھیم ولی خدا ملکش انتقال پیدا نمی‌کند. و می‌توانیم ملکمان را ببخشیم، هبه کنیم، صلح کنیم، اما پروردگار ملکش از ملکیت‌ش بیرون نمی‌رود مالک ذاتی است، و ممکن است ما ملک‌هایمان را تا آخر عمر نگه داریم و انتقال ندهیم ولی سر و کله عزرا ایل که پیدا شد ملک‌های ما خودبخود همه انتقال پیدا می‌کند، یعنی هر چی سند به نام ماست باطل می‌شود، هر چی امضا به نام ماست باطل می‌شود. حالا با باطل شدن امضاهای سندها این کار درستی است که من کنار ثروت و املاک قابل انتقال و از دست رفتني متوقف بشوم و چهاردهستی این ملک‌ها را نگه دارم و بپایم که یک وقت چیزی از آن کم نشود؟ یعنی خیلی بپایم، یک وقت خدا سراغم نیاید بگوید زکات بده، سراغم نیاید بگوید احسان کن،

سراغم نیاید بگوید اطعم طعام کن، سراغم نیاید بگوید مشکل این خانواده را حل کن. خب حالا نگهش هم داری تا آخر عمر هم انتقال ندهی، تا آخر عمر هم یک دینار به کسی کمک نکنی، تا آخر عمر هم یک پول به یک تهیdest و مستحق ندهی کل را که آخر باید رها بکنی و رها کردنت هم اجباری است، آزاد نمی‌توانی رها بکنی، ازت می‌گیرند، سلب می‌کنند، قطع می‌کنند.

راهِ ملکیت ابدی انسان

اینی که گرفتنی است از دست من به دست دیگری می‌رسد چه بهتر که من خودم یک مارک ملکیت دائمی بزنم به ثروتم. خدا یک مهری در قرآن به ما داده این مهر را بزن روی ثروت ثروت تا ابد ماندنی است. این مهر چیست؟ که در سندها یعنی بزنم؟

عاقبت بینی

امیرالمؤمنین علیه السلام کشاورز بسیار قوی بود، این روایت را حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید، من روایات دیگر را راجع به کارهای اقتصادی امیرالمؤمنین علیه السلام ندیدم. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: یک روزی یک شتری را بار کرده بود و دنبال این شتر داشت می‌رفت یک کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید گفت بارت چیست؟ چون پیدا نبود، در یک گونی بود، در جوال بود، در ظرفهای آن زمان بود. حضرت خیلی با آرامش، با طمانيه فرمودند: اگر خدا بخواهد - چون یاری خدا باید باشد اگر نباشد هیچ کاری صورت نمی‌گیرد - اگر خدا بخواهد بارم صد هزار درخت خرماست، نگفت صد هزار هسته خرما، یک خصلت امیرالمؤمنین علیه السلام عاقبت بینی بوده. مردم فقط جلوی پایشان را می‌بینند، امروز را می‌بینند ولی اولیاء خدا همه چیز را آینده‌اش را نگاه می‌کنند. و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: جدم امیرالمؤمنین علیه السلام این صد هزار هسته خرما را در زمین‌های مختلف کاشت، هیچی هدر نرفت، تمامش سبز شد، تمامش خرما داد، تمام به ثمر نشست، قطعه قطعه. خرمایش را می‌فروختند پوش را می‌دادند به امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت هزینه می‌کرد برای عباد خدا، برای کار خیر.



بخشش، انسان را مالک حقیقی ثروت دنیا می‌کند

وقتی که پول یک جایی را به امیرالمؤمنین ﷺ می‌دادند این پول را می‌گذاشت کف دستش، یک نگاه به این پول می‌کرد می‌گفت که: پول! تا پیش من هستی من مالک واقعیت نیستم، اما وقتی از این دست من بروی در دست خدا قرار بگیری من مالک واقعی تو هستم، یعنی ملکیت من دیگر مهر ابدی خورد، تازه اینی هم که می‌رود پیش خدا که مثلاً ده تومان است، یک میلیون تومان است، پنج میلیون تومان است، صد میلیون تومان است، قرآن مجید در سوره بقره می‌گوید: این را من هفتصد برابر بمهت بر می‌گردانم، چون خدا که نیازی به پول ما و یا به عبادت ما ندارد. برای بعضی‌ها هم پروردگار می‌فرماید ﴿وَاللّٰهُ يُضَعِّفُ لِمَنْ يَسْأَءُ﴾ من این عدد هفتصد هم می‌توانم قطع بکنم هر چه بخواهم بهتان اضافه بکنم. پس تا ثروت پیش من است و من آن را بستم و نمی‌گذارم از پیش خودم تکان بخورد من مالکش نیستم، چون یا زلزله می‌آید یا طوفان می‌آید یا آتش‌سوزی می‌شود یا من می‌میرم، یک مرتبه از بین می‌رود. خب شما خودتان شاهد بودید پاساژ پلاسکو مغازه کم نداشت، اولین ساختمانی بود که وقتی می‌ساختند من یادم است. بلندترین ساختمان تهران بود، میلیاردها تومان ثروت در آن بود، میلیاردها تومان سرقفلی مغازه‌هایش بود، سه ساعت یا چهار ساعت طول کشید کلش خاکستر شد. ماندنی نیست ثروت، حادثه بغل ثروت است. آن کسی که ایمان ندارد یا ایمانش ضعیف است حادثه را نمی‌بیند، ولی اهل معرفت آینده را می‌بینند حادثه را هم می‌بینند خیلی به قول پیغمبر ﷺ زرنگ هستند. تا حادثه مال را از بین نبرده مال را مهر بقاء می‌زنند، مهر ابدیت می‌زنند. مهر همیشه شدن می‌زنند.

امراز معاش امیرالمؤمنین ﷺ

آن وقت خود امیرالمؤمنین ﷺ چطوری زندگی می‌کرد؟ خود امیرالمؤمنین ﷺ با این ثروت گران و سنگین، قناعت به یک خانه کرده بود در مدینه، کوفه چهار پنج سالی که حکومت داشت و رئیس جمهور بود خانه نداشت. در روایاتمان دارد خانه‌اش اجاره‌ای بود از



جلسه چهارم / مالکیت حقیقی، بن بست‌ها و راه خروج از آنها

بیت المال هم کرایه را نمی‌داد، از بیت المال هم یک دانه نان نخورد، از بیت المال هم یک دانه خرما نخورد، از بیت المال هم یک قرآن به بچه‌هایش نداد. هر سال وقتی خرما می‌رسید، مدینه خرمایش را می‌فروختند به اندازه نگه داشته بود که مخارج سالش را اداره کند، پولش را می‌فرستادند کوفه، ارزیابی می‌کرد که این یک سال من چه لباسی چه غذایی چه نانی بخورم که پولم کم نیاید، و با همان زندگی می‌کرد. وقتی هم از دنیا رفت ششصد درهم که شصت دینار می‌شود از ثروت حدود چهل ساله‌اش بیشتر نمانده بود که به امام حسن عسکری فرمود: من این را آماده کرده بودم کاری با آن بکنم که دیگر مرگم رسید، این ششصد درهم هم حسن جان خودتان هر چی صلاح می‌دانید انجام بدھید. پس خدا یک مهری در قرآن برای ما گذاشته که ما به ثروتمن بزنیم، به ملکمان بزنیم، این برای ابد بماند. برای ما باشد و بعد از مرگمان در کنارش قرار بگیریم و استفاده ببریم.

مالک ذاتی

رب یعنی مالک، ولی چه نوع مالکیتی؟ مالکیت ذاتی، غیر قابل انتقال، غیر پروردگار عالم بقیه موجودات چه هستند؟ در برابر آن مالک که مالک ذاتی است آنچه در عالم وجود دارد مملوک است، یعنی در سیطره فرمانروایی و حکومت او است. وجود مقدسی که دارد تمام کهکشان‌ها را اداره می‌کند، مالکی که دارد تمام صحابی‌ها را اداره می‌کند، مالکی که دارد میلیاردها ستاره را که بعضی‌هایش چند میلیون برابر خورشید است و وزنش هم چند میلیون برابر است دارد اداره می‌کند، مالکی که تمام جهان را براساس عدل و حکمت اداره می‌کند، مالکی که نگاه مدبرانه حکیمانه به مملوکش دارد، چنین مالکی با یک گوشه چشم می‌تواند بن بستی که برای من در زندگی پیش آمده را خراب کند و راه خروج برای من باز بکند.

شرط خروج از بن بست‌ها

کسی که میلیاردها کهکشان را دارد اداره می‌کند نمی‌تواند بن بست من را خراب بکند و راه باز بکند من رد بشوم؟ اما خودش در قرآن می‌گوید من این بن بست‌ها را خراب می‌کنم، جاده بیرون رفتن شما را باز می‌کنم، ولی شرطش تقواست، تقوا یعنی چی؟

معنای تقوا

پروردگار کلمه تقوا را در قرآن از سوره بقره آورده تا جزء آخر، ائمه ما، اهل بیت علیهم السلام یعنی آنها بیان کرده اند که عمق قرآن پیششان است می فرمایند: تقوا دو تا کار است، این کار هم از دست همه بر می آید.

۱. اطاعت از دستورات خدا. دستوراتی که شامل حالت می شود. خیلی دستورات پروردگار هم شامل حال آدم نمی شود، مثلا قرآن مجید می گوید که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» یا در آیه دیگر می فرماید که «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ كُلَّ أَنْ تُقْدُمُ الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» یا در آیه دیگر می فرماید «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» وقتی دولت تشکیل دادید بین مردم، رئیس جمهور شدید، وزیر شدید، وکیل شدید، مدیر شدید، دولت تشکیل دادید «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ» تمام جهتگیری حکومتان را به طرف حق جهت بدھید «فَاحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ إِلَيْهِنَّ». خب حالا من و شما نه وزیر هستیم، نه رئیس جمهور هستیم، نه وکیل هستیم، نه مدیر کل هستیم، نه بازرس کل هستیم، نه رئیس قوه قضائیه هستیم نه کاری دستمنان است. این نوع آیات قرآن که شامل حال ما نمی شود، که من موظف باشم حق را و عدالت را در هفتاد و پنج میلیون نفر جریان بیندازم، چون من کاری در دستم نیست، کاری دستم نیست، پس این مسئولیت شامل حال من نمی شود. آن مقداری که شامل حالم می شود، آن را ائمه ما می گویند عمل کن، یک.

۲. بدنہ دیگر تقوا، تقوا دو بدنہ است یک کره ای است که نصفش اطاعت الله است نصفش هم اجتناب از محرمات الهی است. دامنت را آلوده نکن، چشمت را، گوشت را، زیانت را آلوده نکن، پولت را آلوده نکن، بدن را آلوده نکن، پوست بدن را آلوده نکن، گناه نکن، حالا اگر بن بست برایت پیش بباید که هیچکس نتواند تو را از این بن بست بیرون بباورد، وقتی من

۱. نحل: ۹۰

۲. نساء: ۵۸، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ كُلَّ أَنْ تُقْدُمُ الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا».

۳. ص: ۲۶

تقوا را در تو ببینم، منی که دارم میلیاردها کهکشان و ستاره و صحابی را می‌چرخانم به آن بن بست می‌گویم آب شو، داغون شو و راه خروج بنده من را باز کن.

یک کسی از پشت سر - خیلی قدر بود - به پیغمبر ﷺ پشت پا زد، پیغمبر ﷺ با تمام بدن خورد زمین، به پیغمبر ﷺ مهلت نداد نشست روی سینه پیغمبر ﷺ. کسی هم نبود، خنجرش را کشید به پیغمبر ﷺ گفت: هی می‌گویی خدا خدا حالا به این خدا بگو نجات بدده، چه کسی می‌تواند الان نجات بدده؟ چه کسی می‌تواند الان تو را از زیر دست و پای من به این سنگینی دربیاورد؟ چه کسی می‌تواند مج من را بگیرد، با این خنجر نگذارد سرت را ببرم؟ هی می‌گویی خدا خدا، کجاست خدا؟ پیغمبر ﷺ فرمود: من اهل نجات هستم. گفت کی نجات می‌دهد؟ گفت: خدا گفت: خب بگو نجات بدده. همینطوری با پیغمبر ﷺ که گرم حرف بود که به اصطلاح پیغمبر ﷺ را تحت فشار قرار بدده که خدای تو الان کاری برایت نمی‌تواند بکند، خب قواعد هم نشان می‌دهد که الان پیغمبر ﷺ نجات پیدا نمی‌تواند بکند. یک چشم به هم زدن است دیگر خنجر را بکشد سر را ببریده. در این احوال با آن وقت کم به قول ما امروزی‌ها پیغمبر اکرم ﷺ یک مانور داد، طرف از روی سینه پیغمبر ﷺ خورد زمین، پیغمبر ﷺ هم زانویش را گذاشت روی سینه‌اش. گفت تو را کی نجات می‌دهد؟ گفت آقایی تو، کرم تو، بزرگی تو، پیغمبر ﷺ بلند شد فرمود: برو، برو. گفت نمی‌روم، فرمود: من کاریت ندارم، من نه می‌خواهم دستگیرت کنم، نه می‌خواهم خبر بدhem بیایند بگیرند تو را، آزاد هستی. گفت: نمی‌روم، گفت: خب می‌خواهی چه کار کنی نروی؟ گفت که من را با خدا آشتبده بعد بروم. بن بست را رد می‌کند، خیلی هم راحت رد می‌کند. شما اینجا یک سوال من به ذهنتان بریزم بعد خودم جواب بدhem، چون در بحث‌های کلامی یا بحث‌های لطیف یا بحث‌های دقیق یا بحث‌های عرفانی یا بحث‌های فلسفی به ذهن آدم اشکال می‌آید. خوب است، خب آدم باید پرسید حل بکند. اگر شما سوال بکنید وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام که در اوج تقوا بود و بعد از خودش این هفتاد و دو نفر در اوج تقوا بودند چطور اینها از بن بست روز عاشورا نجات پیدا نکردند؟ گیر افتادند در این بن بست و همسان هم قطعه قطعه شدند. اتفاقاً اگر ابی عبدالله علیه السلام با یزید آشتبه می‌کرد در



بن بست افتاده بود، خداوند متعال نگذاشت آن بن بست به وجود باید، زیباترین، بهترین، پربارترین، پرمفعت‌ترین جاده را که شهادت بود برایش باز کرد.

اگر امام حسین علیه السلام با یزید آشتی کرده بود به عنوان یک عالم از دنیا رفته بود و هیچ خبری هم ازش نبود. ولی همین راه شهادتی که به روی او باز کرد، یک گلی که از این راه، در این راه شکفته شده، یک دانه گلش، این است که سالی بیست و دو میلیون نفر از همه جای دنیا می‌آیند نجف، از بصره می‌آیند، از اروپا و امریکا می‌آیند، از ایران می‌آیند. بعضی‌هایشان هم کفش‌هایشان را درمی‌آورند، پیاده، می‌آیند تا حرم ابی عبدالله علیه السلام به امید این که این پیاده روی – این امید هم درست است – روز قیامت گره از کارشان باز بکند. نسبت به ابی عبدالله علیه السلام که خدا همه راهها را باز کرد، امام به بن بست نخورد که. باز بودن راه باعث شد که امام صادق علیه السلام می‌گوید: لحظه آخرش که دیگر بین بدن و جان فاصله‌ای نبود که جدا بشود، لحظه آخر که شمر خنجر روی گلویش گذاشت لبخند زد، یعنی من را پروردگارم به آن جایی که برساند رساند، شما بدخت شدید.

بدترین بن بست

خود اینهایی که کربلا بودند، کتابها دارد: وقتی برگشتند کوفه دو سال بیشتر زنده نبودند، چون همه را مختار گرفت و نابودشان کرد ولی در همان دو سال ورد زیانشان، نوشتند این آیه شده بود، این بدترین بن بست است، «خَيْرُ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْحُسْنَاءُ الْمُبِينُ»^۱ ما تمام سرمایه‌های وجودمان در دنیا و آخرت به باد رفت و این خسaran آشکار است. در بن بست مانده بودند. اگر می‌خواستند از بن بست درآیند می‌دانید باید چه کار می‌کردند؟ فکر می‌کنید باید شب جمعه سرشان را روی زانو می‌گذاشتند و گریه می‌کردند و به خدا می‌گفتند ما توبه کردیم؟ خدا هر توبه‌ای را قبول کند به موسی فرمود: من توبه هر تائبی را در این عالم، هر کسی می‌خواهد باشد، قبول می‌کنم جز توبه قاتلان حسین علیه السلام را، اون



جلسه چهارم / مالکیت حقیقی، بن بست‌ها و راه خروج از آنها

در بسته شد. این بن بست. اینها اگر می‌خواستند از آن بن بست درآیند می‌دانید باید چه کار می‌کردند؟ سی هزار نفر یک سفر دیگر باید بر می‌گشتند کربلا این هفتاد و دو تا را زنده می‌کردند و حکومت را دستشان می‌دادند و خودشان هم پا به رکاب آنها می‌شدند. شدنی بود؟ شمر قدرت داشت یک دانه عدس را سبز بکند؟ که حالا برود هفتاد و دو نفر را زنده کن، شما فکر نکنید بن بست بسیار سنگین جانکاه فقط بن بست پولی است، یا بن بست بدنی است نه! فکر نکنید اگر مریض شدید دکتر بهتان گفت شما بیماریت دوا ندارد به بن بستی خوردی. نه بن بست نخوردید، بیماری که بن بست نیست. بن بست آنجایی است که آدم از رحمت و مغفرت و لطف و احسان و آخرت آباد محروم بشود. این بن بست است، این را خدا می‌تواند حل بکند.

راه حل مشکلات

حال آیه‌اش را گوش بدید «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» این شرط خداست، کسی که تقوا را مراعات بکند یعنی واجبات الهی را ادا کند، از گناهان حداکثر گناهان کبیره و گناهان بزرگ بپرهیزد و حداکثر هم اصرار بر گناهان کوچک نداشته باشد، اگر این تقوا را رعایت بکند «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَغْرِجاً» خود من خدا راه بیرون رفت از مشکلات روحی، مشکلات درونی، مشکلات عقلی، مشکلات آخرتی، مشکلات وقت مرگ، و بسیاری از مشکلات زندگی را برایش باز می‌کنم.

من یک رفیق داشتم پنجاه سال با من فاصله سنی داشت، در یک خانه‌ای زندگی می‌کرد دو تا اتاق بود تیرچوبی، خشتی. یک درآمد خیلی مختصری هم داشت، ولی خدا می‌داند این آدم دریایی از تقوا بود. آن زمان که من پیش او می‌رفتم کسی را در گریه بر ابی عبدالله علیه السلام مثلش ندیده بودم، یعنی فکر کنید این وقتی که منبری روضه می‌خواند، فکر کنید که این همین دیروز دو تا جوان بیست ساله‌اش جلوی چشمش مردند و بی‌طاقت

۱. طلاق: ۲.

است. هیچ کس هم نمی‌تواند جلوی گریه‌اش را بگیرد. نسبت به ابی عبدالله^{علیه السلام} بی‌طاقت بود. اینی که من دارم می‌گوییم برای پنجاه و پنج سال پیش است. خیلی هم مختصر بود زندگیش، خیلی. سه چهار تا هم بچه داشت. بچه‌هایش هم همه گل از آب درآمدند. یک کسی یک روز می‌آید در خانه‌اش می‌گوید که این آدرس را به من دادند بیایم شما را زیارت بکنم. می‌گوید کارتان؟ می‌گوید اسم فلان دکتر را شنیدید؟ پنجاه و پنج سال پیش، گفت: شنیدم گفت: این دکتر بچه نداشت، یک خانه به خانمش داده ملکش کرده، خانه هم اثاثش مجهر است. سهم زن را قبل از مردنش داده تمام شد. شش میلیون تومان ازش مانده، شش میلیون تومان پنجاه و پنج سال پیش. از درآمد جراحی و دکتری و دیدن بیمار و عیادت بیمار و... شش میلیون ازش مانده است، وصیت کرده به این آدرس بروید پیش این آقا کل شش میلیون من را بدھید بگویید: ملک خودت است هر کاری می‌خواهی بکن.

خب آن زمان من یادم است ما اولین خانه‌ای که تهران پدرمان خرید چهار هزار و نهصد تومان پولش شد، بعد که این خانه را بزرگتر کرد، پدرم علاقه داشت به خانه وسیع. یک خانه خرید هشتصد متر، نود و پنج تومان. یعنی همین صد تومانی که در جیتان است نود و پنج تومان داد یک خانه هشتصد متری خرید، پنج تومان هم برایش ماند، فکر کنید با این شصت میلیون چی کار می‌توانست بکند؟! فکر کنم نصف آن محلی که تهران زندگی می‌کرد می‌توانست بخرد، یقیناً، یقیناً می‌توانست بخرد.

آن هم همان نگاه امیرالمؤمنین^{علیه السلام} را داشت، شیعه بود دیگر، شیعه واقعی. گفت عیی ندارد. شصت میلیون را گرفت. آن هم همان نگاه را داشت به شصت میلیون گفت: نگهت دارم مالکت نمی‌شوم، از پیشم برو در دست رحمت خدا قرار بگیر که مهر ابدی شدن این پول برای من بخورد، تا آن دینار آخرش را، هیچی را خودش برنداشت، خرج راه الهی کرد، خرج‌های خیلی خوب، خیلی خوب.

بهترین راه باز شدن بن بست

شما فکر کن با این شش میلیون تومان خدا چه بن بستهایی را در روح او، هنگام مرگ او، در بزخ او، هنگام قیامت او برایش باز کرد. شما می‌دانید روز قیامت طبق آیات و



جلسه چهارم / مالکیت حقیقی، بن بست‌ها و راه خروج از آنها

روايات یک عده‌ای برای حسابرسی باید بايستند. سالها باید بايستند. اما قرآن مجید می‌گوید من یک بندگانی دارم که «بغیر حساب» وارد بهشت می‌شوند. یعنی وقتی زنده‌شان می‌کنم از قبر درمی‌آورم **﴿وَأُرْلِقْتِ الْجَنَّةُ لِمُتَقِّيِّينَ﴾** بهشت را می‌آورم نزدیکشان. می‌گوییم در باز است شما حساب و کتاب نداری برو، این بهترین شکل باز شدن بن بست است. هم در دنیا و هم در آخرت. **﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلَ لَهُ مُخْرَجًا، وَتَرْزُقُهُ مَنْ حَيَّثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾** شش میلیون از جایی برایش می‌رسانم که به خیالش نمی‌رسید، به گمانش نمی‌رسید، **﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾** هر کسی به من تکیه کند، همان تکیه کردن برای دنیا و آخرتش بس است، چون هر کسی به من تکیه کند مملوک من است، من همه کاری برایش می‌کنم. راست است، این آیه را باور بکنید راست است. من همه کاری می‌کنم، تکیه کنید به من.

یاری خدا

الان قبل از منبر گفتم، گفتم من ایامی که طلبه بودم پولی نمی‌گرفتم از مراجع آن زمان، حقوق طلبگی هم نمی‌گرفتم، یک قرآن هم سهم امام نخوردم، دو سه تومن در ماه مادرم به من می‌داد. پدرم هم دستش تنگ بود. در ایام طلبگیم پیاز و سیب زمینی قم کیلو یک قرآن بود، من یک کیلو سیب زمینی یک کیلو پیاز می‌خریدم در یک قابلمه ناصاف، روحی می‌پختم با هم بعد با گوشت کوب اینها را می‌کوبیدم در هفته، در ماه، سه چهار بار، پنج شش بار هم روزه می‌گرفتم که از پولم آخر کار کم نیاید. خب فکر کنید من طلبه، هیچ کس هم نمی‌شناخت من را، در چه حالی بودم آن زمان. این آیه را باور بکنید، خدا بن بستها را برای من باز کرد **«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»**.

.۳۱: ق.

۲. طلاق: ۳ و ۴. **﴿فَإِذَا بَلَغُنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَنْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ قَارُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا دَوْنِي عَذْلِي مِنْكُوْ أَوْ إِيمَانُ السَّهَادَةِ اللَّهُ ذَلِكُمُّ بُوْعَظُ يَهْمَنْ كَانَ يَوْمَنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلَ لَهُ مُخْرَجًا، وَتَرْزُقُهُ مَنْ حَيَّثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ هُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَمْرِي وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾**.

قم خیلی زمستان سرد بود. کفش‌های من هم پاره بود، رفتم دم کفاشی یک کفش‌هایی بود که با لاستیک ماشینهای کامیونی درست می‌کردند، کفش‌ها هشت هزار تا یک تومان بود. من یک تومان نداشتم کفش بخرم مجبور بودم صبح که می‌روم درس وقتی برگردم انگشت‌هایم یخ زده بود بنشینم با دستم گرمش کنم که ناراحتیش ادامه پیدا نکند، پول یک جفت کفش را نداشتم. اما الان اگر بروم در دکان کفاشی میگوییم یک جفت کفش می‌خواهم می‌گوید: حاج آقا ده جفت کفش بخر برو، این «فَهُوَ حَسْبِهِ» است «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» این آیه را باور کنید «إِنَّ اللَّهَ بِالْأَعْلَمُ أَمْرِهِ» من کارم را به ثمر می‌رسانم، من کار نیمه کاره ندارم «إِنَّ اللَّهَ بِالْأَعْلَمُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» برای هر چیزی هم اندازه قرار دادم، آدم سراغت طمع برندارد تو را، مواطن باش! اگر گره پولیت را باز کردم خوشت آمد و دیدی من خدا گره پولیت را باز کردم درجا سرت را بلند نکن بگو حالا که گره مالی من را باز کردی نصف پول بانک مرکزی را هم برای من برسان، دیگر پررویی نکن من برای هر چیزی اندازه قرار دادم.

فهم قرآن

چقدر قرآن فهمی به درد می‌خورد، چقدر عمق آیات و فهمیدن به درد می‌خورد، خیلی آدم را سالم نگه می‌دارد خیلی به آدم آرامش می‌دهد و راحتی می‌دهد خیلی. حرفم تمام.

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

بر سر نعش علی اکبر نشست	پس بیامد شاه معشوق السنت
خیز تا بینم قد و بالای تو	ای بطرف دیده خالی جای تو
کایمن از صیاد تیر انداز نیست	این بیابان جای خواب ناز نیست
زاده لیلی؛ مرا مجnon مکن ^۱	بیش از این بایا! دلم را خون مکن
تک بسوی خیمه لیلا رویم	خیز و تا بیرون از این صحرا رویم



^۱ این بیت از عَمَان سامانی است و بقیه ابیات از نیر تبریزی.

جلسه چهارم / مالکیت حقیقی، بن بست‌ها و راه خروج از آنها

در سنجدین روایات برام ثابت شده که مادر کربلا بود. خانم‌ها در خیمه دیدند مادر دارد دعا می‌کند: خدایی که یوسف را به یعقوب برگرداندی، خدایی که اسماعیل را به هاجر برگرداندی، یک بار دیگر عزیز من را به من برگردان. در گیر و دار دعا بعضی از خانم‌ها دیدند ابی عبدالله^ع دارد جنازه اکبر را می‌آورد. آمدند گفتند: مادر دیگر نمی‌خواهد دعا کنی، حسین دارد عزیزت را می‌آورد. دیگر من نمی‌توانم ادامه دهم که خانم‌های محرم، خواهرها، عمه‌ها با چه بدنی روبه‌رو شدند.



جلسہ پنجم

تعریف رسگاری و راههای

رسیدن به آن، بزرخ و قیامت

متاسب فلاح (رسگاری) با انسان

از ابتدای قرآن تا پایان کتاب خدا تقریبا در سی جزء، در بسیاری از سوره‌ها کلمه فلاح و مشتقاتش مثل افلح، یفلح، ٹفلحون یفلحون زیاد آمده است. تناسب این کلمه و مشتقاتش با انسان چیست، که پروردگار عالم اصرار دارد مردم به فلاح برسند.

چیزی بر خدا مجهول نیست

در بعضی از آیات دارد «لعلکم تفلحون» حتما به فلاح می‌رسید. ترجمه‌هایی که می‌گویند: شاید به فلاح برسید غلط است، برای اینکه شاید یعنی ممکن است، ممکن هم نیست، این تردید شاید برسید شاید نرسید هرگز بر خداوند متعال روا نیست، چیزی برای وجود مبارک او مجهول نیست که شاید را به کار بگیرد.

«نمی‌دانم» برخواسته از جهل انسان و دوری از خدا است

این شاید مربوط به ماست، می‌گوییم این کار را بکن شاید به نتیجه برسی، معنیش این است شاید هم نرسی. این دو مرحله شاید بررسی شاید نرسی مربوط به جهل ماست، چون ما عاقبت کار را نمی‌دانیم، در خانواده‌ها الان با این اوضاع اجتماعی «نمی‌دانم» زیاد است، ولی نمی‌دانم در قدیم خیلی کم بود. جوانی می‌آید به خانواده‌اش یک دختری را پیشنهاد می‌کند، بزرگترهایش می‌روند می‌آیند می‌گویند: نمی‌دانیم که این ازدواج به سامان می‌رسد



یا نمی‌رسد، این شغلی می‌خواهی انتخاب بکنی نمی‌دانیم به سامان می‌رسد یا نمی‌رسد، این آقایی که داری با او دوستی می‌کنی عاقبتیش را نمیدانیم به جایی می‌رسد یا نمی‌رسد، کار ویران می‌شود سامان می‌گیرد؟، الان نمی‌دانم خیلی زیادتر از گذشته شده.

گذشته جریان زندگی منهای این ماهواره‌ها و تبلیغات و همراهها و وسائل‌های الکترونیکی و روابط بوده، بزرگترها تقریباً عاقبت خیلی از مسائل را می‌توانستند ارزیابی بکنند، علتی هم این بود که خطرات سنگینی بچه‌هایشان را تهدید نمی‌کرد، یک زندگی آرام مطمئن سالم بدون حاشیه داشتند و در آن سلامت زندگی عاقبت‌بینی راحت‌تر بود. این نمی‌دانهای برخواسته از این همه خطرات است، مثلاً کشور ما در بین صد و هشتاد و چند کشور از نظر آمار طلاق صف اول است، در صف اول است. خب حالا یک جوانی در یک خانواده‌ای که اهل بازیگری و اهل معاصی نیستند می‌خواهد ازدواج بکند پدر و مادر خیلی سخت می‌توانند عاقبت کار را ببینند، خودش هم سخت می‌توانند عاقبت کار را ببینند، لذا زیر بار ازدواج می‌روند با شک و تردید با اینکه انشالله خدا حفظ می‌کند، انشالله که چیزی پیش نمی‌آید. ولی در گذشته در همین تهران زمانی که من هنوز بچه مدرسه‌ای نبودم در خانواده، در مهمانی‌ها، در عروسی‌ها، در عقدکنون‌ها ما مسئله طلاق نمی‌شنیدیم، اصلاً یک بخشی که خاموش بود بحث طلاق بود، کثرت طلاق مردم را در امر ازدواج پسران و دخترانشان به شدت دچار تردید کرده، کثرت مال مردم‌خوری، خود مردم را و هر کسی دنبال یک کسی می‌خواهد بروند دچار تردید کرده، کثرت رشوه افراد متدين را که می‌خواهند بروند اداری بشوند دچار تردید کرده که نکند ماهم در این چاه خطرناک بیقتیم شاید هم نیقتیم نمی‌دانیم، از آن طرف هم این بچه مذهبی‌ها شنیدند که پیغمبر اکرم ﷺ مخصوصاً در کار دادگاه و دادگستری و قاضی فرمودند: «لَعْنَ اللَّهِ الرَّاشِيَ وَ الْمُرْتَشِيِ وَ الْمَاشِيَ بَيْنَهُمَا^۱» جدا از رحمت خودش منع بکند، این نفرین پیغمبر ﷺ است که نفرین گیرایی است_ کسی که به قاضی رشوه می‌دهد، قاضی که رشوه می‌گیرد، دلالی که بین صاحب پرونده و قاضی واسطه رشوه است.



برزخ و حال محتضر

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: یک قاضی از دنیا رفت در برزخش – برزخ به این قبر نمی‌گویند، قبر یک زندان است برای بدن که این زندان هم زود بدن را متلاشی می‌کند و می‌بوساند. در قبر بدن هیچ حسی ندارد، کاری هم به هیچ بدنی ندارند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر ما می‌گوییم قبر، شب اول قبر، روزگار قبر منظورمان برزخ است. که ما فقط از دو آیه قرآن می‌فهمیم که بین این دنیا و بین آخرت یک دنیای وسطی قرار دارد که پروردگار اسم آن دنیای وسط را گذاشته برزخ، بین این دنیا و بین آن دنیا، که آنجایی که اسم برزخ را می‌برد یکی در سوره مومنون است جزء هجده قرآن، که محتضر در حالی که چند لحظه به جان دادنش مانده امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: کل گذشته عمر تکلیفش می‌آید جلوی چشمش، تمام گناهان، رشته‌ها، ظلم‌ها، خیانت‌ها، دردی‌ها و با دیدن فیلم واقعی گذشته‌اش که فرصت هم از دست رفته و جای جبران نمانده ناله می‌زند. حالا دور و برعی‌ها آن ناله را نمی‌شنوند آن ناله یک ناله عمقی است، یک ناله قلبی است زبانش که کار نمی‌کند. که حالا یک روشنگری بباید بگوید ما خیلی کنار مرده‌ها بودیم خب مردن، آدم‌های بدی هم بودند، آدم‌های ظالمی بودند، ستمکار بودند، رشوه‌خور بودند، رشوه بگیر بودند، اهل ربا بودند، اهل زنا بودند ولی ما دیدیم چند تا نفس زدن و مردن، صدایی ازشان در نیامده. لازم نیست که صدای این محتضرها را ما بشنویم، خدا می‌شنود و خدا دارد نقل می‌کند، دارد حکایت ناله باطنی آنها را بیان می‌کند. آنجا یک مرتبه بعد از هفتاد سال، هشتاد سال عمر می‌فهمند که عالم صاحب دارد، مالک دارد، کلیددار دارد، همه کاره دارد اسمش هم رب است.

با همان اسم به خدا می‌گویند **﴿رَبُّ الْأَرْضَمُونِ، لَعَلَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكَ﴾** خدایا ما را سر جاده تکلیف، اول جاده تکلیف برگردان، بشویم پانزده ساله، تا هر عبادت و کار خیر و کمک و درستگاری را که در عمرمان رها کردیم و انجام ندادیم انجام بدھیم. چون آنجا، یعنی در آن

لحظاتی که هنوز نمرده، دارد از دنیا قطع می‌شود، دارد به عالم بعد وصل می‌شود، آنجا خیلی خوب می‌فهمد که تمام عمر را اشتباه کرده و می‌فهمد عظیم‌ترین سرمایه که ایمان و عمل صالح بوده از زندگیش پریده و نیست، ولی تمام گناهان با بارش، با تبعاش همه هست. اینها را مشاهده می‌کند و می‌فهمد. هم از یک طرف می‌بیند و هم از یک طرف می‌فهمد.

یک دوستی داشتم از اولیاء خدا بود و خدا چشمش هم در حدی باز کرده بود، در حدی که می‌گوییم چون من اهل افراط در سخن نیستم، خدا در حدی چشمش را باز کرده بود.

ایشان می‌فرمودند من خیلی از معنویت او استفاده کردم. نگاهش هم آدم را تربیت می‌کرد نگاهش! یعنی هیچی هم که نمی‌گفت داشت آدم را می‌ساخت. حرکاتش، اطوارش، تن صدایش، حرفهایی که می‌زد همه، آدم را می‌ساخت. البته الان اینها بسیار کم هستند یکیشان را من پنج شش ماه است پیدا کردم که او هم راه به کسی نمی‌دهد. به قول معروف در خودش است. شما هم ممکن است بگویید وظیفه ندارد باید و این خرابی‌های روان و عقل مردم را درست بکند، چرا وظیفه دارد، ولی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اگر یقین داری گفتار، امر به معروف اثر نمی‌گذارد قدم برندار چون فایده‌ای ندارد. البته تهران هم نیست بیرون است. به من خیلی الان محبت دارد، من که تازه پیدایش کردم اما او از زمانی که من دو سه ماه بود قم طلبه شده بودم من را می‌شناخت.

ابزار زندگی را باید برای زندگی به کار برد نه برای عاشق شدن

این استاد من، این که مقداری چشمش باز شده بود گفت: آمدند دنبال من در همین تهران که، یک آدم متدينی خانه‌اش طرفهای خیابان مولوی است به شما هم علاقه دارد، - آن ارادت و مریدبازی را اصلاً قبول نداشت، همیشه هم تک و تنها راه می‌رفت و نمی‌گذاشت کسی دنبالش برود، لذا بهش نمی‌گفتند فلانی ارادت دارد، می‌گفتند علاقه دارد، شما را دوست دارد - و این در حال احتضار است و ما هر چی به او می‌گوییم: بگو «أشهد ان لا اله الا الله» نمی‌گویید. ایشان هم فرمودند به سرعت رفتم، آن هم در بستر افتاده بود و دیگر سفر به عالم بعدش داشت آماده می‌شد. مثلاً پنج دقیقه دیگر، ده دقیقه



دیگر می‌رفت، من صورتم را بردم جلوی گوشش خیلی آرام چون مومن بود، متدين بود به او گفتم: داری می‌روی، فرصت تمام است، کاری بعد از رفتن نمی‌شود کرد، هر کاری آدم باید بکند اینجا باید انجام بدهد. یک بار بیشتر هم نه، با توجه دلت بگو «لا اله الا الله». به من با همان صدای بسیار ضعیفیش که دیگر داشت تن صدا هم تمام می‌شد گفت: آینه. خب این دوست من این استاد من، این محظوظ من یک مقدار چشممش باز بود. یک آینه خیلی زیبا در طاقچه بود به خانمش گفت: آن آینه را بیاور پیش من، یک دانه سینی بزرگ هم بیاور، یک سفره هم بینداز یک چکش هم به من بده. گفت: آینه را آورد، سفره را انداخت، سینی را گذاشت من هم با چکش این آیه را خورد خورد کردم. آینه که به کل خورد شد آرام گفت: «لا اله الا الله» من بلند شدم رفتم. بعد فردایش به من گفتند: نمرد، دوباره رفتم پیشش که یک خبر از آن مرز بزرخ از او بگیرم. بلند شدم رفتم. گفتم: دیروز حواست بود من آدم بالای سرت؟ گفت: بله خوب شد نمرد، گفتم: چرا بهت می‌گفتم «لا اله الا الله» یا قبل از من اینها می‌گفتند نمی‌گفتی؟ گفت: من نمی‌دانم چرا عاشق این آینه بودم، تا می‌آمدید بگویید «لا اله لا الله» می‌دیدم یک سیاه چهره هیولا یک سنگ بزرگ دستش است می‌گفت: اگر بگویی می‌شکنمش، این عشق به این آینه نمی‌گذاشت بگوییم. شما فهمیدی آمدی شکستی، دیگر آینه‌ای نبود من عاشقش باشم جلویم را بگیرد. حالا شما گفتی بگو «لا اله الا الله» من گفتم «لا اله الا الله». ابزار زندگی را باید برای زندگی به کار برد نه برای عاشق شدن.

معشوق ماندگار

انسان تو که می‌خواهی عاشق بشوی برو درباره معشوق‌های واقعی بپرس، سوال بکن که چه کسانی هستند؟ که اگر می‌خواهی عشقت را مصرف کنی مصرف معشوق ماندگار کنی، که آن معشوق ماندگار عشقت را مرکبت قرار بدهد و تو را تا لقاء الهی برساند. این معشوق‌های واقعی در رأس شان پروردگار است «يا حبيب من تحبب اليك^۱» ای معشوق

۱. دعای ابو حمزه ثمالي.

آنها بی که تو را شناختند، تو را فهمیدند و عاشقت شدند، خب این عشق حرارت دارد، تحرک دارد آدم را پیش می برد، نمی گذارد آدم یخ کند، نمی گذارد آدم سرد بشود که شیطان باید او را غارت بکند. بعد از پروردگار هم که درباره خودش می گوید ﴿وَالَّذِينَ آتَيْنَا أَشْدُدْ جُنَاحَ اللَّهِ﴾ که اهل دل می گویند: «أَشَدُّ حُبًا» همین عشق است که در شعرها و کتابها هست.

البته این خارجی ها، در مملکت ما هم همینطور، جهت عشق را از بعد از سرکار آمدن رضاخان منحرف کردند. عشق از اول جهت به طرف پروردگار داشت، یا جهت به طرف یک خانه داشت، یا جهت به طرف یک آینه داشت، یا جهت به طرف یک خانه داشت، از وقتی رضاخان آمد و چادر قرآن را از سر زنها برداشت از سر دخترها برداشت، و زنان و دختران این مملکت را به هر شکلی که انگلیس ازش خواسته بود در خیابان ها و در ادارات و در پارکها و در دانشگاهها ریخت، عشق از آن طرف جهت پیدا کرد، عشق متنهی به زنا، عشق متنهی به گناهان کبیره، گناه بالاتر از زنا که حالا می دانید در ذهنتان چیست، گناه بین زنا و بین آن گناه بزرگتر، الان که دیگر این عشق در کشور ما موج می زند. بچه دهاتی ها هم دوست دختر دارند، دختر دهاتی ها هم دوست پسر دارند. قانع به یکی هم نیستند، بعضی دخترها اینجور که گاهی من در حوادث می خوانم شش تا دوست پسر دارند. بعضی از پسرها هشت تا دوست دختر دارند. خب این عشق با اینها چه می کند؟ همه چیزشان را خاموش می کند. تمام ارزشهاشان را به باد می دهد، بعد هم اصل این عشق ماندگار نیست، متأسفانه معشوقه ها و معشوق ها هم ماندگار نیستند. دختر می آید محبت جوان را جلب می کند، یک روز هم یک نامه برای او می نویسد من یکی خوشگلتر از تو را پیدا کردم گورت را گم کن دیگر به من زنگ نزن، دنبال من هم نیا. و اگر او هم نتواند این عشق را در فراق تحمل بکند خودکشی می کند یا دچار بیماری روانی می شود. خب عشق ماندگار و معشوق ماندگار مثل پروردگار مهربان عالم.

کافی است شما جوانها پنج خط دعای کمیل را بفهمید، پنج خط اولش را، تا آخرش نه، فقط پنج خط اول، اگر آن چهار پنج خط اول را بفهمید «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُك بِرَحْمَتِكَ الَّتِي



وَسِعْتُ كُلَّ شَيْءٍ» نه عربی بخوانیدها، بفهمید. احساس می‌کنید که دارید عاشق رحمت فراییر می‌شوید «وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي فَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَّ كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأْتُ أَرْكَانَ كُلَّ شَيْءٍ، وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَصَاءَ لَهُ كُلَّ شَيْءٍ، يَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ وَ يَا آخِرَ الْآخِرِينَ» چون بین ازل بودن تو و ابد بودن تو هر چه آفریدی در کام مرگ و نابودی می‌رود، ماندگار نیست. عشقی که ماندگار نباشد ضرر می‌زند، معشوقی که ماندگار نباشد آدم را غارت می‌کند.

حال گناهکاران هنگام احتضار و در برزخ

خب این یک آیه «رَبِّ ارْجِعُونَ، لَعَلَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» من را برگردان تا گذشته‌ام را جبران بکنم، اینجا مستقیم خود پروردگار با محض حرف می‌زند قال «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَاتِلُهَا» گناهان، معصیت‌ها، عشقهای قلابی چنان در وجودت بتون آرمه شده که اگر تو را برگردانم یک بار به من رو نخواهی کرد، پس این برگشتن تو چه فایده دارد؟ خب تو را که برنمی‌گردانم، چون برگرداندن تو فایده‌ای ندارد، چون من میدانم همه این عشق‌ها، همه این تعلقات غلط، همه این گناهان در تو بتون آرمه شده اگر سر اول تکلیفت هم بگذارمت باز هم دنبال همین‌ها می‌روی نمی‌آیی دنبال من «وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبَعَّثُونَ» پیش روی اینها یک عالم دیگری است به نام برزخ، آن برزخ ادامه دارد تا وقتی قیامت برپا بشود.

یک مقدار قویتر از این آیه در سوره مومن است، سوره غافر که در جزء بیست و سوم است. آنجا خیلی علنی وضع بدان را در برزخ توضیح می‌دهد که یک بخشش این است «النَّارُ يُقْرَصُونَ عَلَيْهَا» این ضمیر «ها» مونت است «عليها» به نفس برمری گردد نه به بدن، اگر به بدن برمری گشت می‌گفت: «النَّارُ يَعْرُضُونَ عَلَيْهِ» من به این مرده، نمی‌گوید:

۱. مومن: ۹۹ و ۱۰۰ «سَخَّنَ إِلَاجَاهَ أَحَدُهُمُ الْمُوتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونَ، لَعَلَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَاتِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُبَعَّثُونَ».

۲. غافر: ۴۶، «النَّارُ يُقْرَصُونَ عَلَيْهَا أَعْدُوا وَعَشِيَا وَتَوْرَثُونَ السَّاعَةَ أَذْخُلُوا إِلَيْنَاهُنَّ أَشَدَّ العَذَابِ».



بدن مرده، چون بدن در قبر پوسیده، نفسش که زنده است و مرگ ندارد «اللَّٰهُ يُعْرِضُونَ عَلَيْهَا غُلْوًا وَ عَشِيًّا» ما در برزخ اینها را یعنی ارواح خبیثه و شریره را در معرض آتش قرار می‌دهیم «يُعْرِضُونَ عَلَيْهَا غُلْوًا وَ عَشِيًّا» هم روزِ برزخ هم شبِ برزخ، چون برزخ جهانی است بین این جهان و بین قیامت. آنجا روز دارد شب هم دارد مثل دنیا، آنجا آتش سنگین دارد اما دنیا ندارد، آن آتش برای آن طرف است. ما آتش را بر روح اینان، خود این ارواح را بر آتش عرضه می‌کنیم تا کی؟ «وَ يَوْمَ تَثُومُ الْسَّاعَةُ» تا قیامت برپا بشود. قیامت دستور می‌دهم که اینها را در سخت‌ترین عذاب بریزید، چون اینها به درد بهشت نمی‌خورند.

گناهکار نعمت‌های بهشت را بر خود حرام کرده است

حالا شمر را ببرند بهشت یا فرعون را یا رضاخان را یا یزید را یا من که یک گناهکار حرفه‌ای بودم تا آخر عمرم، من را ببرند بهشت، من هیچ چیزی ام در بهشت زنده نیست که بتوانم از نعمت‌های بهشت استفاده بکنم. نه چشم دارم نه گوش دارم نه زبان دارم من آن اعضا و جوارح فقط هیزم آتش است. من را ببرند بهشت، من اصلا بهشت را هیچ لمس نمی‌کنم، درک نمی‌کنم لذت نمی‌برم، نمی‌توانم نعمت‌هاییش را بخورم، چون در دنیا خودم فتوا دادم بر خودم حرام کردم. رحمت خدا را حرام کردم، مغفرت خدا را حرام کردم، شفاعت پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را حرام کردم، ورود در بهشت را حرام کردم. خودم برای خودم یک مرجع تقلید گردن کلفتی بودم که پنجاه سال، شصت سال یجوز و لا یجوز را خودم می‌ساختم، یجوز جایز است، زنا بکن ربا بخور رشوه بگیر، نماز لا یجوز نخوان روزه نگیر لا یجوز. من آمدم در برابر پروردگار دو هزار تا یجوز و لا یجوز ساختم یعنی یجوزهای خدا را و لا یجوزهای خدا را با لا یجوز و یجوز خودم جابجا کردم.

بدن انسان در برزخ

خب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: قاضی مرده، وارد برزخ شده، — این مقدمات را گفتیم که به برزخ از طریق قرآن یقین پیدا کنید چون در این دو تا آیه سوره مومنوں و غافر برزخ را

جلسه پنجم / تعریف رستگاری و راه‌های رسیدن به آن، برزخ و قیامت

پروردگار قطعی می‌داند. حالا قاضی مرده است، در برزخ عذاب به روان که می‌خواهد برسد، روان که همه فلاسفه بی‌دین و دیندار می‌گویند یک جنس لطیف است، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: راست است، روح جنس لطیف است، ولی در برزخ یک بدنه شکل این بدن که بی‌وزن است، ولی کاملاً این اعضا و جوارح را دارد به آن روح داده می‌شود، که اگر می‌خواهد از نعمت‌های الهی «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» استفاده بکند با همین ابزار بدن استفاده بکند **﴿وَلَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَغْوَانَ أَبْلَى أَخْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾** ولی روح که دهان و دست و پا ندارد. امام علیه السلام می‌فرماید: یک قالبی، یعنی یک بدنه بدهش می‌دهند به نام قالب مثالی، یعنی شکل این بدن است ولی این بدن نیست. حالا نمی‌دانیم چیست، خیلی‌هایمان دو سه سال دیگر دو سه ماه دیگر می‌رویم این بدن را می‌بینیم، الان که نمی‌توانیم ببینیم. یک قالبی بدهشان می‌دهم، هم به ارواح کفار، هم به ارواح اهل ایمان. نعمت برای آن قالب مثالی قابل استفاده است، عذاب هم به آن قالب مثالی می‌رسد که دردش را خدا می‌داند، ما نمی‌فهمیم یعنی چه.

معرفت دینی

این قاضی که حالا جنازه‌اش را دفن کردند به خودش قالب مثالی دادن. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خداوند متعال بلافصله بعد از مردن و دفن کردنش یک مار زهردار خطرناکی را بر او مسلط کرد، از یک گوش قالب مثالیش برود از اینجا را زهر بزند، نیش بزند تا از آن گوشش درآید، دوباره از آن گوش بباید تو از این گوش درآید. چرا؟ امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: سی چهل سالی که قاضی بود یک بار یک قوم و خویش نزدیکش، پرونده پیش او داشت. قوم و خویشش با یک نفر دیگر دعوای ملکی داشت و این قاضی وقتی قوم و خویشش را دید آمده دادگاه، چون خیلی رو در بایستی داشت پیش خودش گفت ای کاش حکم به نفع این قوم و خویش تمام بشود و ما شرمنده نشویم، اتفاقاً حکم‌ش هم

.۱۶۹ آل عمران:

درست بود به نفع قوم و خویشش بود، خیانت در حکم هم نکرد، اما وقتی وارد بزرگ شد گفتند: تو قاضی بودی به تو چه که در خودت اندیشه بیاوری که این حکم به سود قوم و خویش من تمام شود؟ تو باید مدعی و مداعاً عليه را یک جور می‌دیدی، باید بینشان تفاوت نمی‌گذاشتی، باید به این بیشتر احترام نمی‌کردی به این کمتر، باید جواب سلام قوم و خویشت را شیرین‌تر نمی‌دادی و جواب او را معمولیتر. به تو چه که در مسئله الهی خودت را دخالت دادی؟ حالا پیچش. این نتیجه عشق‌های غلط، فکرهای غلط، درخواست‌های غلط، معشوق‌های غلط، معرفت دینی واجب است. یعنی ما باید یا خودمان از طریق مطالعه یا شرکت کردن در مجالسی که عالم صحبت می‌کند، فرق می‌کند، چون در مجالسی که عالم صحبت نمی‌کند خب عالم نیست چیزی گیر آدم نمی‌آید، در مجالسی هم که غیر عالم را دعوت می‌کنند باز چیزی گیر آدم نمی‌آید. آنجایی که عالم نیست خب گیر دهاتی‌ها گیر قریه‌ای‌ها گیر بخش‌ها هیچی نمی‌آید. آنجایی هم که بی‌سواد در لباس را دعوت می‌کنند باز هیچی گیر آدم نمی‌آید. این است که دعوت‌کنندگان مجالس باید دقت کنند، باید مشورت کنند، باید بگردند افرادی که اسلام‌شناس هستند دعوت بکنند و گرنه تلف شدن وقت مردم، هم گردن آن گوینده است و هم گردن صاحبان مجالس است، قیامت هم قابل دفاع نیست.

فلاح

خب می‌رویم سراغ فلاح، این که از اول قرآن تا آخر قرآن پروردگار فلاح و مشتقاتش را ذکر کرده است و می‌گوید «لعلکم تفلحون» یقیناً به فلاح می‌رسید شک در خدا نیست، که این «لعلکم» را ما ترجمه کنیم: شاید، هنوز ترجمه‌های قدیمی هست در کتاب فروشها من دیدم آنها شاید ترجمه کردند. خدا که علم بی‌نهایت است تردیدی ندارد وقتی می‌گوید این کار را بکن این چند تا کار را بکن، این پنج تا کار، این شش تا کار، این چهار تا کار این یک کار، به فلاح می‌رسی لعلکم خدا یعنی یقیناً، قطعاً و بی‌برو و برگرد به فلاح می‌رسی. درست؟

معنای فلاخ

حالا فلاخ یعنی چی؟ قدیم‌ها من بچه هم بودم زیاد شنیده بودم به کشاورز می‌گفتند فلاخ، اصلاً بیشتر لغت‌ها عربی بود. مثلاً به برنج فروش و نخود و لوبيا فروش، جو و گندم فروش می‌گفتند؛ علاف یعنی چیزهایی که از زمین روئیده شده اینها را می‌فروشد. علف یعنی روئیده شد گندم روئیده شده جو روئیده شده، سبزی و برنج روئیده شده اینها را می‌گفتند علاف. کشاورز را می‌گفتند؛ فلاخ، فلاخ در لغت عرب یعنی چی؟ یعنی کشاورزی که دی و بهمن زمینش را شخم زده اما می‌بینند در این زمین سنگ زیاد است، تیغ زیاد است، خار زیاد است، علف هرزه زیاد است، چیزهایی که در زمین درآمده خشک شده زیاد است، این اگر دانه را بپاشد با این همه موائع دانه درمی‌آید؛ رشد می‌کند؟ یک هکتار زمین مثلاً هزار کیلو گندم می‌دهد؟ می‌داند گندم نمی‌دهد، چی کار می‌کند؟ می‌آید شن‌کش، بیل و کلنگ و تیشه همه اینها را می‌گذارد سر زمین جایی که باید کلنگ بزند می‌زند، جایی که باید بیل بزند می‌زند، جایی که باید شن‌کش بکشد می‌کشد، برای چی؟ موائع رشد و روئیدن گندم و جو و نخود و لوبيا را برطرف بکند. چون می‌بینند این زمین پر از مانع محصول نمی‌دهد. پروردگار در قرآن می‌گوید این چند تا کار در بعضی آیات پنج تا، در بعضی آیات چهار تا، بعضی از آیات شش تا همه را روی هم جمع کنیم می‌شود اخلاق اسلامی، اینها را انجام بدھید تا موائع راه رسیدن به قرب من، به مغفرت من، به رحمت من و به بهشت من برطرف بشود، و گرنه اگر موائع را برطرف نکنید به رحمت خدا و مغفرت خدا نمی‌رسید.

یک آیه برایتان در نظر گرفته بودم برای امشب که مخصوصاً شب شهادت انسانی است که در برابر حکومت هارون و بنی عباس چهارده سال صبر و استقامت کرد و تن به خواسته‌های ستمگران نداد به تناسب شهادت ایشان این آیه را انتخاب کردم بخوانم تا شبهاًی بعد اگر زنده بودم توضیح بدهم.

راه رسیدن به بهشت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» چرا یا ایها الناس نمی‌گوید؟ چون می‌داند همه گوش نمی‌دهند، چون می‌داند یک عده‌ای غافل هستند، چون می‌داند یک عده‌ای تصمیم دارند آدم نشونند،

خدا تنها یاری رسان

یک عده‌ای تصمیم دارند انسان نشوند، یک عده‌ای تصمیم دارند دامن شیطان را رها نکنند بیایند سراغ خدا، یک عده‌ای تصمیم دارند که صدای ماهواره را ترک نکنند بیایند سراغ صدای قرآن و صدای انبیا، لذا می‌گوید «يَا أَئِيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» گوش بدھای به حرف من، باور کنندگان من، «اصْبِرُوا» یک «وَصَابِرُوا» دو «وَرَأَبْطُوا» سه «وَأَنْقُوا اللَّهَ» چهار «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» شما این چهار تا قدم را بردارید موانع رسیدن به رحمت و مغفرت و بهشت برطرف می‌شود.

روضه موسی بن جعفر علیه السلام

خیلی است چهارده سال آدم در زندان‌های گوناگون و سه سال از آن را در زندان بغداد با رئیس شهربانی یهودی. چون هارون الرشید که نمی‌توانست رئیس زندان را یک شیعه بگذارد، نمی‌توانست یک ولی خدا را بگذارد، معمولاً در تاریخ بشر همیشه کسانی را رئیس زندان گذاشتند که بسیار خبیث باشند، معمولاً، حالاً کلی نیست ولی معمولاً اینجوری بوده است. یهودی چه می‌داند موسی ابن جعفر علیه السلام کیست؟ یهودی چه معرفتی به امام علیه السلام دارد؟ یهودی چه می‌داند که این علم الهی است در این زندان، نمی‌داند که. دستور می‌دهند آب و غذا را سخت بگیر، در روشنایی نیاورش، برای قدم زدن در حیاط نیاور، و در اتاق‌های معمولی هم زندانی نکن. زمین را کنده بودند، ته زمین دلالان درست کرده بودند به صورت زیگزال ته آن دلالان یک اتاق بود که هیچ نوری به آن اتاق نمی‌رسید، ته آن دلالان. هوای مناسبی به آن اتاق نمی‌رسید، اما این زندان‌بان یهودی که هیچی خالیش نبود و بسیار خبیث بود می‌دید این آقا بیشتر ساعات شب را در سجده است، بیشتر ساعات روز را در ذکر الهی است، استراحتش کم است، نه شکایت دارد، نه گله:

عار نبود شیر را از سلسله نیست ما را از قضای حق گله

هیچی گله ندارد، اولیاء خدا که چشمشان باز است می‌دانند این زندان نرdban رسیدنشان به رضایت الله است، نرdban رسیدنشان به مغفرت الله، به لقاء الله، به قرب الله، به جنت الله



جلسه پنجم / تعریف رستگاری و راههای رسیدن به آن، برزخ و قیامت

است از چه گلایه بکنند؟ فقط من یک مطلبی را از ایشان دیدم، دیدم در یکی از مهمترین کتابهای پنج شش قرن قبلمان - با کمال تاسف یادداشت نکردم بعد هم در صدد پیدا کردنش برآمدم در هر کتابی که به ذهنم می‌رسید دیدم گشتم پیدا نکردم، نمی‌دانم کجاست الان ولی دیدم - که آخرهای عمر ایشان در زندان در حالی که غیر از وقت غذا خوردن و نماز خواندن و وضو گرفتن دستش بسته بود، پایش بسته بود، و این دانه‌های زنجیر پوست را سائیده بود، سنگینی آن استخوان را کوییده بود، آن لحظات آخرش فقط یک کلمه حرف زد، به پروردگار، گفت: خدایا تمام این سختی‌ها و مصائبی که من کشیدم ثوابش را بین شیعیان من برای امرزیده شدن‌شان تقسیم کن، که قیامت پیش ما خجالت زده نیایند. یهودی چه می‌داند امام کیست. وقتی از دنیا رفت چهار تا حمال را صدا زد گفت تخته بیاورید، تابوت هم نه، تخته! جنازه را بیندازید ببرید در همین قبرستان کاظمین مقابر قریش، دفن بکنید. خب چهار تا حمال آمدند در آن تاریکی، تخته را بلند کردند مگر این آقا چقدر می‌خورده، چند کیلو است چرا اینقدر سنگین است، اما وقتی آوردند در روشنایی دیدند عبایی که رویش کشیدند بدن خیلی لاغر است، سنگینی برای چیست؟ عبا را کنار زدند دیدند از گردن تا پر از زنجیر است. بالاخره مردم جمع شدند جنازه را گرفتند، درجا بغداد تعطیل شد، جمعیت فراوانی آمد. اما حسین جان! دلهای عالمیان برایت بسوزد که این چهار تا حمال هم کربلا نبودند.



جلسہ ششم

پیامبر رحمت، انواع

کتاب ہی جہان

فضائل قرآن

قبل از اینکه مقام نبوت به رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} اعلام بشود، پروردگار مهربان عالم قلب او را آن چنان گنجایش داد که نزول قرآن مجید، این دریای بی‌نهایت علم و حکمت را تحمل کند. ما ابتدای قرآن مجید را می‌بینیم که با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده، تا امروز ثابت شده که قرآن مجید انتهای ندارد. در کتاب با عظمت اصول کافی جلد دوم در باب فضل قرآن رسول خدا درباره قرآن می‌فرماید: «لَا تُخَصِّي عَجَائِبُهُ» شگفتی‌های قرآن به شماره درنمی‌آید، یعنی عددی نیست که شماره شگفتی‌ها را بنمایاند، نشان بدهد. «وَ لَا تُبْلِي عَرَائِبُهُ» گوهرهای قرآن کهنه شدنی نیست که از علم و دانش و عقل حذف بشود. علم بگوید این مطلب کهنه شده ریشه ندارد، پس حذف بشود، چنین بلائی سر قرآن نخواهد آمد.

قرآن ابر رحمت الهی است که تا قیامت می‌بارد

قرآن به گونه‌ای است که بر فراز زمان در حرکت است و ابر رحمت خداست که تا قیامت می‌بارد، تمام هم نمی‌شود. اگر بحث درباره قرآن مجید بود من مسائل مهمی را برای شما عرض می‌کردم تا معلوم بشود که در عالم هستی این کتاب نمونه نداشته و ندارد و نمونه‌اش هم نخواهد آمد.

۱. الكافی(ط_ الاسلامیه)، ج ۲، ص ۵۹۹.



قلب پیامبر ظرف قرآن مجید است

اینجا باید توجه به این نکته داشته باشید که قلب پیغمبر ﷺ ظرف قرآن مجید شد، قرآن مظروف قلب پیغمبر ﷺ بود. خیلی ظرف‌ها مظروفش قیمت دارد خود ظرف ارزش چندانی ندارد. جواهر فروش‌ها، طلافروش‌ها آنهایی که سنگ‌های قیمتی می‌فروشنند گاهی یک گوهری را، یک سنگ قیمتی را، یک الماس پرداخته شده‌ای را در یک ظرف قرار می‌دهند که ظرفش صد تومان است ولی خود آن مظروف میلیون‌ها تومان قیمتش است و در تمام دنیا ظرف‌ها با مظروف‌ها تفاوت دارد، قابل مقایسه با همدیگر نیستند. اما ارزش قلب پیغمبر ﷺ که ظرف قرآن است با قرآن کریم هماهنگ است این قلب یک آسمان بی‌نهایتی است که توanstه خورشیدی مثل قرآن را در خودش طلوع بدهد.

از قرآن بشنوید «نزل بالرُّوحِ الْأَمِينِ عَلَى قَلْبِكَ»^۱ من کل این کتاب را به فرشته امین دادم که ابتدا کل آن را بیاورد در قلب تو قرار بدهد و بعد در طول بیست و سه سال نبوت به تناسب حوادث و جریانات اجازه بدهم که جبرئیل کدام سوره، کدام آیه، چند آیه را برایت بخواند، برای این که این آیات جریان را به یک مرحله مثبتی هدایت بکند و برگ‌های منفی آن را بزیرد.

با مخالفان با تلحی برخورد نکنید

خب این قلب، این ظرف یک گنجایشی است به عظمت هستی گرچه در یک سینه معمولی قرار دارد، و خدا در عالم خلقت از این برنامه‌ها زیاد دارد که قیمتی‌ترین اشیاء را در یک ظرف‌های از نظر ظاهر محدود قیمتی قرار می‌دهد. و اما لحظه اول اعلام نبوت بعد از اینکه پروردگار به این قلب گستردگی داد که موسی ابن عمران در کوه طور در اولین باری که مستقیماً صدای پروردگار را شنید و تنها پیغمبری بود که مستقیماً صدا شنید که پروردگار به او ماموریت داد برود و با فرعون روبرو شود اما نه روپروری فیزیکی، او را راهنمایی نکرد که



تا به مصر رسیدی اسلحه بکش، تا به مصر رسیدی مشت بلند کن، تا به مصر رسیدی درگیر شو، نه! ابتدائاً خداوند متعال در طول تاریخ انسان، چنین ماموریتی را به هیچ پیغمبری نداده. شما هم مواطن باشید اولین بار در برخورد با مخالف، فیزیکی برخورد نکنید، با اسلحه برخورد نکنید، با تلخی برخورد نکنید، با مشت بلند کردن برخورد نکنید.

واعظ! خودم را می‌گوییم و همه شما را که متدين هستید و در خانه، پیش دوستانه دلتان می‌خواهد حرف دین را بزنید که دوستان یا اهل خانه تشویق به دینداری بشوند، واعظ اگر چه امر به معروف واجب است _جزو واجبات اصلی الهیه است، اما_ طوری بگو که قلب گنهکار نشکند، چون اگر درگیری فیزیکی پیدا بکنی اگر هم می‌خواست پذیرد دیگر نمی‌پذیرد، اگر به او تلخی انتقال بدھی بیشتر فرار می‌کند، به موسی ابن عمران و برادرش هارون این گونه دستور داد **﴿إذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ﴾**، شما دو برادر را به عنوان دو پیغمبر ماموریت می‌دهم به طرف فرعون بروید. مگر فرعون چه کرده است؟ از حدود الهی خارج شده، هیچ بیماری دیگری ندارد، یعنی وارد حرامها شده، ریختن خون مردم حرام است فرعون واردش شده، غارت بیت المال حرام است فرعون واردش شده، دزدی از مال مردم روز روشن شب تاریک هر وقت حرام است فرعون واردش شده، جاهل نگاه داشتن مردم حرام است فرعون واردش شده این معنی طغيان است. خب طغيانگر را می‌شود برگرداند سر جای اولش؟ در، بسته نیست، می‌شود. احتمال هم دارد طغيانگر بگويد: نمی‌خواهم برگردم، اما از ده تا طغيانگر ممکن است چهار تايشان قبول بکنند، بيدار بشوند سنگيني طغيانشان را احساس بکنند و بيايند سبکبالي بشوند و صد دفعه هم به شما دعا بکنند که اينها را سبکبالي کردند. وقتی با اين طغيانگر روبرو شدید، حق نداريد عصباني بشويد، اوقاتنان تلخ بشود، بلند بلند حرف بزنيد، تلخ حرف بزنيد، مشت بلند بکنيد، **«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ﴾** سخن نرم، سخن عاطفي، سخن با محبت به اين طغيانگر انتقال بدھيد **﴿لَعْلَةٌ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْتَمِ﴾** نالميد نباشد. اگر قبول کرد به سود خودش است، اگر قبول

۱. طه: ۴۳ و ۴۴.

۲. طه: ۴۴.

نکرد به ضرر خودش است. حالا اگر قبول کرد این تعدادی که کشته بود، این ظلمهایی که کرده بود، آنها چه می‌شد؟ پروردگار عالم موسی و هارون را فرستاد که اگر توبه کند او را ببخشد، چه می‌شود؟ مگر مهربانی خدا قابل حد است؟ مگر رحمت پروردگار و مغفرت او در یک چهارچوب است؟ نه! یک دریای بی ساحل است، یک نمکزار است سگ نجس العینی مثل نمرود، فرعون، شداد در این نمکزار بیفتد پاک پاک می‌شوند، اما خودشان نخواستند در این نمکزار بیفتدند. موسی ابن عمران که از قدرت فرعون باخبر است، چون خودش هم متولد آن منطقه است و بیست سال تمام هم کار فرعون بوده، در دربار فرعون بوده، خبر از همه طغيان‌هايش دارد، وقتی که مامور شد برود به پروردگار گفت: من چند تا مسئله را نياز دارم، می‌خواهم، به من عنایت کن، من بتوانم ماموريتم را خوب انجام بدهم.

خداؤند انسان‌های تلخ را دوست ندارد

اولین خواسته‌ای که از پروردگار داشت این بود «**قَالَ رَبُّ الْشَّرَحِ لِصَدَرِيٍّ**» خدایا به من گنجایش بده که از کوره در نروم، تلخ نشوم، مشت بلند نکنم، چون خدا اینجور آدمها را دوست ندارد، خداوند آدمهای تلخ، آدمهای عصبانی، آدمهای فحاش، آدمهای ناسزاگو آدمهایی که مردم را می‌ترسانند، ولو مردم مقصر باشند، مقصر را نباید ترساند، مقصر را باید خواست با محبت با او حرف زد که این تقصیرها تو را از چشم رحمت خدا می‌اندازد، اين گونه عمل نکن. اما اگر کسی بخواهد مقصری را برگرداند، از تقصیر بترساند و برای او در ذهنش ايجاد هيولا بکند که شبها خوابش نبرد یا مرتب از خواب بترسد و فکر بکند الان در خانه را می‌زنند و دوباره يقهаш را می‌گيرند و با کمال تحقيير او را می‌کشنند، پروردگار اين را دوست ندارد، هبيچ. شما مردم، شما اداري‌ها، شما حکومت، شما اهل لباس نظامي و انتظامي، دلتان می‌خواهد تمام اين جريانات و مشكلات حل بشود؟ وارد محبت قلبي و محبت عملی به اين جامعه بشويد، ده روزه حل می‌شود.



در سخترانی‌هایتان، در نماز جمعه‌ها به مردم محبت کنید، تلخ حرف نزنید، حتی درباره اهل گناه که مسلمان هستند، داخلی هستند، برادرانمان هستند، خواهرانمان هستند تلخ حرف نزنید. از زمان آدم تا حالا تلخی جواب نداده، اما محبت جواب داده، همیشه. به پروردگار گفت: به من گنجایش بده، اگر خداوند متعال به موسی گنجایش نمی‌داد روز چهارم و پنجم با فرعون دست به یقه می‌شد و دیگر هدف الهی از هدایت گمراه، یا اتمام حجت پروردگار با گمراه تحقق پیدا نمی‌کرد.

رفتار پیامبر ﷺ با مشرکان

این گنجایش را اول خدا به پیغمبر ﷺ داد که سیزده سال در برابر مکه‌ای‌ها و قریشیان با آرامش مقاومت کرد، با آرامش. راویان نقل می‌کنند، مسافر نقل می‌کند، به کتابها هم انتقال پیدا کرده می‌گویند: ما در مکه، در بازار می‌دیدیم یک نفر با یک دنیا ادب، آرامش، از جلو دارد می‌رود همین حرف را می‌زند: «قولوا لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» مردم دست از بت بیرون، دست از بدخانه، دست از متولیان بت، دست از بت درون، بردارید و به ذات مستجمع جمیع صفات کمال پیوند بخورید، به آن کسی که شما را ساخته پیوند بخورید، زمین را در اختیار شما قرار داده، هوا و آسمان و گیاهان و آب را در اختیار شما قرار داده. حرش این بود، ولی از پشت سر یک نفر، گاهی دو نفر، گاهی سه نفر سنگ‌های تیز کنار کوه‌های شهر را در یک کیسه پر کرده بودند به او می‌زندند. پوستش می‌ترکید، خون جاری می‌شد ولی او ادامه می‌داد، برنمی‌گشت، باز هم می‌گفت: «قولوا لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا» «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُفْلِحُوا». ما می‌پرسیدیم: این آقا که از همه بیشتر به او سنگ می‌زند، بد هم می‌زند، نشانه‌گیریش هم خیلی دقیق است، کیست؟ می‌گفتند: عمویش ابو لهب است، - عمویش! - آن دو تا دیگر کیستند؟ آنها هم دعوت ابو لهب هستند. گفته من تنها همه بدن این را نمی‌توانم سنگباران بکنم شما هم ببایید کمک بدهید. گاهی در مسجدالحرام در

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲ - مسنند احمد بن حنبل، ج ۲۵، ص ۴۰۴



سینه‌اش پیغمبر اکرم ﷺ می‌زدند می‌افتداد، با پای کفش دار می‌گذاشتند روی گلویش چنان فشار می‌دادند که فکر می‌کردند دیگر جانش درآمد.

سیزده سال در این بساط بود، سیزده سال، تا رفت مدینه. سال هشتم زمینه آماده شد برگردد مکه، این بار با نزدیک به ده هزار نفر مسلح، آمد به طرف مکه، بیرون مکه چادر زد هنوز مکه‌ای‌ها نفهمیده بودند، نمی‌دانستند که ده هزار نفر مجاهز آمدند. ابوسفیان آمده بود بیرون شهر کسی را ببیند چشمش افتاد به این لشگر، همه هم مسلح، و شنید یک نفر هم دارد می‌گوید، یک نفر! شعار می‌دهد بلند «الیوم يوم الملحمة»^۱ سیزده سال چقدر به پیغمبر ﷺ و ما یارانش جنایت کردید، امروز حالا روز انتقام است، پوست از همه تان می‌کنیم، روز ملحمه است، عین گوسفند پوستان را درمی‌اوریم، تکه بزرگ‌تان گوشتان است. ابوسفیان بتپرست، کافر، مشرک، که سیزده سال در آن جنایات دخالت داشته، آمد پیش پیغمبر ﷺ گفت: به داد ما برس، ما الان اسلحه نداریم، نیرو نداریم، جارچی تو دارد صدا می‌زند که ما می‌ریزیم در شهر پوست تک تک شما را غلقتی درمی‌اوریم. پیغمبر ﷺ به یک نفر فرمود: سریع بلند شو برو پرچم را از آن آقا بگیر برو روی بلندی شعار را عوض کن بگوی «الیوم يوم المرحمة» امروز روز محبت است، روز مهروزی است، گوش یک نفر از آنهایی که سیزده سال جنایت کردند را نگرفت بکشد، آنها هم خیلی شرمنده بودند، خیلی‌هایشان آمدند درست مسلمان شدند، پیغمبر اکرم ﷺ هم فرمود: نگران نباشید از من **﴿لَا تَشْرِيبٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمُ﴾**^۲ من همان حرفی را به شما می‌زنم که یوسف به برادرانش گفت، وقتی وارد مصر شدند و یوسف را شناختند درجا قبل از اینکه برادرها دلشان بترسد که این اگر بخواهد از ما انتقام بگیرد چه خواهد شد؟ گفت برادران **﴿لَا تَشْرِيبٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمُ﴾** هیچ باری امروز به دوش شما نمی‌بینم «اذهبا» خیالتان راحت باشد همتان آزاد هستید. این رفتار پیغمبر ﷺ است. از این رفتار چه کسانی درس می‌گیرند؟

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی ابحدید، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

۲. یوسف: ۹۲.



خب بیایید همه ما درس بگیریم، بیایید همه ما ظرف عشق به مردم بشویم، عشق خدایی. بیاییم همه ما منبع مهربانی بشویم منبع مهروزی بشویم، درست است که حالت عصبانیت و خشم و کینه هم عارض ما می‌شود، اینها را از درونتان پاک نکنید، حالت خشم را پنهان نگه دارید، حالت کینه را پنهان نگه دارید، حالت عصبانیت را پنهان نگه دارید که این را خرج کافران و مشرکان زمان مان مثل داعش و اسرائیل و امریکا کنیم نه خرج زن و بچه و مسلمان‌ها، جای خرجش اینجا نیست «رُحْمَةُ يَنْهَمُ، أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» جای خرج مهربانی را بفهمم کجاست، جای هزینه کردن سخت‌گیری را بفهمم کجاست، تا به وسیله ما هفتاد میلیون نفر، اسلام به تمام جهان بدرخشد.

نزول قرآن بر پیامبر ﷺ

خب گنجایش به او داد برای اینکه در همان لحظه اول کل قرآن را که دانش بی‌نهایت است، حکمت بی‌نهایت است، روشنایی بینهایت است در این قلب جا بددهد، خب جا گرفت. اول صبح است چهل سال است پیغمبر عظیم الشأن اسلام یک دانه خط نخوانده، یعنی چشمش به یک خط نیقتاده که بعد با زبانش آن خط را بخواند، در ملتی زندگی می‌کرد که یک مکتب که یک معلم معمولی داشته باشد با چهار تا محصل نداشت، امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: مکه‌ای‌ها نه خواندن بلد بودند نه نوشتن. در این ملت بزرگ شده، استادی نبود که پیشش خواندن یاد بگیرد، پروردگار هم رضایت نداده بود که این منبع ارزش‌ها برود در یک مکتب خانه که شش تا مشترک و یک معلم بتپرست معلمش باشد، اصلاح مکتب نبود. اول صبح است، به عمرش یک خط نخوانده، اما کل قرآن در قلب قرار داده شده، خودش اجازه ندارد بخواند، امین وحی آمد، به شکل اصلیش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اقْرَأْ بِخُوانِ»، برادران و خواهرانم اعتقاد یقینی من است، یعنی دنبالش هم رفتم برایم هم ثابت شده از این عقیده‌ام هم بر نمی‌گردم، این «اقرأ»، «اقرأ» تشریعی نبوده، یعنی نیامده

۱. فتح: ۲۹

انگشتش را بگذارد روی یک خطی و به پیغمبر ﷺ بگوید: من کلمه به کلمه می خوانم این هم با انگشتمن نشانت می دهم تو هم بعد از خواندن من تکرار کن که یاد بگیری، این نبوده، این را ما مدرسه رفتیم، دبیرستان یا دانشگاه تشریعی به ما خواندن را یاد دادند. به محض اینکه جبرئیل گفت «اقرأ» بخوان، این امر، امر تکوینی بود، یعنی این اقرئی بوده که خدا گفته، این اقرأ حرف جبرئیل که نیست، اولین آیه سوره علق است، اقرأ تکوینی. این را در ذهن مبارکتان داشته باشید.

سه کتاب جهان

قرآن مجید می گوید: جهان سه تا کتاب دارد اسم هم میبرد:

۱. کتاب آفاق

﴿سَرُّ يَهْرَبُ إِلَيْنَا فِي الْأَفَاقِ﴾ آفاق یعنی عالم هستی، یعنی جهان بالای سر ما که مجموعه‌ای از میلیاردها کهکشان و تریلیاردها ستاره است، و انتهاش هم تا الان برای کسی معلوم نشده از زمان آدم تا الان. یک محدوده‌ای را علم بشر توانسته پیدا بکند محدوده‌ای، خیلی اندک، قرآن به جامعه جهانی می گوید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ کل دانستنی‌های کل شما یک ذره است، اینقدر در این عالم حقایق هست که از زمان پدرتان آدم تا حالا هنوز به یک دانه‌اش هم نرسیدید، خیلی علمتان کم است، سینه‌تان را ندهید جلو، چیزی نمی‌دانید، اینهایی هم که می‌دانید از خودتان نیست، با ابزار، با میکروسکوپ، با تلسکوپ موجودات من را نگاه کردید، تحقیق کردید، این شده علم شما، تازه همین اندک علم هم برای من است که به شما دادم، از خودتان نیست. یک کتاب، کتاب آفاق است یعنی هستی.

۱. فصلت: ۵۳

۲. اسراء: ۸۵



۲. کتاب انفس

آیات بدنی

یعنی کتاب وجود انسان. در کتاب وجود انسان خدا چند تا آیه دارد؟ چند تا؟ آیه یعنی نشانه، که آدم آن یک نشانه را ببیند از طریق آن نشانه به ربوبیت، به حکمت، به عدالت، به رحمت پروردگار پی ببرد. من آخرین مسئله‌ای که به دست آوردم این است نمی‌دانم عوض شده یا نه، ولی داشمندان می‌گویند: تعداد سلولی که یک هیکل دارد سلول‌های پوست، سلول‌های عصب، سلول‌های گوش، سلول‌های دندان، سلول‌های مری، سلول‌های دستگاه گوارش که حالا تعبیر فارسیش این است آجرهایی که خدا روی هم گذاشته این هیکل را درست کرده، می‌گویند تعداد این آجرها که موجود زنده است، سلول است و با چشم غیرمسلح هم دیده نمی‌شود با میکروسکوپ باید آنها را ببینند، همان ریز و ذره را خدا از شصت و سه عنصر با هم قاطی کرده، جان هم بهش داده، زنده است، شعور هم دارد، خوردن بلد است، آشامیدن بلد است، کار بلد است. وقتی که غذا در جگر سیاه یعنی پالایشگاه بدن تبدیل به سلول می‌شود، او سلول‌ها را می‌فرستد، تمام سلول‌ها شعور دارند، سلول چشم می‌رود سراغ چشم، برای گوش می‌رود سراغ گوش، برای مو می‌رود سراغ مو هیچکدام راهشان را اشتباه نمی‌کنند، آنی که اشتباه کار است این جنس دوپای صد کیلویی و نود کیلویی است این هر روز اشتباه می‌کند، اما یک دانه سلول اشتباه نمی‌کند. می‌گویند اگر کسی بنشیند ثانیه‌ای، یک دقیقه شصت ثانیه است، یعنی ساعتتان را بگذارید در گوشتان یک تیک که می‌کند می‌شود یک ثانیه، اگر کسی بنشیند ثانیه‌ای هزار عدد سلول بدنش را بشمارد آب نخورد، نان نخورد، سفر نزود، بلند نشود، جایی نزود، با کسی حرف نزند فقط بشمارد، فقط. ثانیه‌ای هزار تا را، نخوابد، فقط بشمارد سه هزار سال شمردنش طول می‌کشد، اینها آیات کتاب نفس است. آیه‌ها مختلف است، قرآن مجید به خورشید می‌گوید آیه، به شب می‌گوید آیه، به روز می‌گوید آیه «وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَحُ مِنْهُ النَّهَارَ» آیه! آیه یعنی نشانه، یعنی دقت کن می‌فهمی که این سازنده دارد، سازنده عالم دارد، سازنده حکیم دارد، سازنده دقیق دارد، سازنده طریف دارد.



آیات روحی

آیات بدنی کتاب نفس سلول‌هاست، اما روحی آن، روان آیات عجیبی دارد، در یکی از کتابهای مهمی که در ایران تالیف شده، من با صاحبش هم آشنا بودم و بسیار انسان فرهیخته‌ای بود، ایشان آنجا نوشت: هر یک نفر انسان در مسیر تحقیق هفت میلیون رشته است هر یک نفر، انسان. خب این هم یک کتاب. البته یکی از بزرگترین دانشمندان اروپا فرانسه پاریس، کارل، که برنده جایزه نوبل شد — آن وقت‌هایی که جایزه را درست می‌دادند، آن وقت‌ها که جایزه را به یک دانشمند، به یک کاشف، به یک مخترع می‌دادند، نه جایزه را برند به رئیس جمهور اسرائیل بدھند بگویند جایزه صلح است! واقعاً چقدر دنیا عوض شده و لجن شده که به قاتل چهل ساله ملت مظلوم فلسطین جایزه نوبل می‌دهند به عنوان صلح — آلكسیس کارل یک کتاب نوشت، جوان‌ها بخرید بخوانید، همه کتابهای خارجی‌ها بد نیست، دو تا کتاب ناب دارد، یکی راه و رسم زندگی که ثابت می‌کند من راه و رسم زندگی اروپا و غرب را که خودم هم جزوشان هستم اصلاً قبول ندارم، می‌گوید این راه و رسم شیطان است و راه و رسم باطل است، و راه و رسم شهوترانان بد مست کثیف است. ما حالا یک عده‌ای جوان که با عالم، با منبر، با مسجد سروکار ندارند فکر می‌کنند آنجا بهشت است، این نگاه خود دانشمند جایزه نوبل گرفته است که می‌گوید: غرب جهنم است نه بهشت. و یک کتابش هم انسان موجود ناشناخته است. یعنی هنوز آیات این کتاب کاملاً کشف نشده است. این دو تا کتاب. کتاب آفاق، کتاب نفس. نفس یعنی وجود انسان.

کتاب قرآن مجید

و اما کتاب سوم قرآن مجید است که گسترده‌گی آیاتش با هستی و با وجود انسان قابل مقایسه نیست.

برادران مومن، باور کنندگان حقایق، به محض اینکه جبرئیل گفت: «اقرأ» پیغمبر اکرم ﷺ دید تمام آیات کتاب آفاق و نفس و قرآن مجید را به راحتی می‌تواند با کل معانی و مفاهیم بخواند، با یک اقرأ تکوینی، حالاً دنباله آیاتش که عجیب است، کنار بیان و کوه «اقرأ آیاسیر



رَبُّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلْقٍ^۱ این هم از عجایب قرآن مجید است که بسیاری از دانشمندان می‌گویند: ترجمه خارجی علق اسپرم است، از یک اسپرم یعنی یک زالویی که دیدنی نیست، سر گرد و دم درازی دارد، از سلب مرد وارد رحم زن می‌شود و با یک دانه از عقول‌های زن هم آغوش می‌شود در سه تاریکی پشت سر هم انسان به این زیبایی درست می‌شود. این را خدا روز اول بعثت دارد به پیغمبر ﷺ می‌گوید. **﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلْقٍ، أَفَرَا وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾** بخوان! بخوان خود خدا را، خود پروردگارت را که فوق همه ارزشهاست، اکرم! **﴿الَّذِي عَلِمَ بِالْقَلْمَرِ﴾** به خدا یک دانه مداد در کل مکه پیدا نمی‌شد که اول صبح بیست و هفتم رجب در بیابان پروردگار به او گفت: من با قلم به بشر آموختم. می‌دانید از زمانی که قلم اختراع شده تا حالا چند میلیون کتاب با قلم نوشته شده؟!

﴿عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ﴾^۲ بخوان به نام پروردگارت که برای انسان که جاهل به دنیا آمده زمینه عالم شدن قرار داد. خدایا پیغمبر را به ما بشناسان، خدایا به کل این مردم و به کل دولتی‌ها و به کل نهادها اخلاق پیغمبر ﷺ، اخلاق مهربانی و رحمت عنایت کن، خدایا دل همه ما را با هم مهربان کن، خدایا به جای مشت بلند کردن و زدن همدیگر مشت ما را دست نوازش همدیگر قرار بده. خدایا گذشتگان ما را به آبروی پیغمبر ﷺ ببخش.



۱. علق: ۱ و ۲.
۲. علق: ۳.
۳. علق: ۴.
۴. علق: ۵.

جلسه، مقدمہ

گھک خداوند سجان بے انسان،

ویترکی های بندگان محبوب خدا

یقینا هیچ یاری دهنده‌ای، کمک‌کننده‌ای، و به قول قرآن مجید ناصری غیر از خداوند مهربان وجود ندارد.

ابزارهای کمک خداوند به انسان

انواع کمک‌هایی که به ما و به موجودات عالم می‌رسد از راه‌های مختلفی می‌رسد، و همه جهان هم ابزار دست قدرت اوست که برای یاری دادن به عالم و آدم به کار می‌گیرد. اگر اراده او تجلی نکند کسی یک لحظه هم نمی‌تواند به انسان کمک بکند، و اگر یاری او به موجودات نرسد هیچ موجودی نمی‌تواند ظهور بکند.

جمله ذرات زمین و آسمان لشگر حق‌اند گاه امتحان

با اراده او جماد هم می‌تواند به انسان کمک بدهد، نه به استقلال، نبات و زنده‌ها هم به استقلال نمی‌توانند به انسان کمک بدهند. یک شعر بلندی جلال الدین دارد که میلیون‌ها بار در زندگی بشر اتفاق افتاده، که می‌گوید: از قضا سرکنگین صفرا فزود، یک ماده‌ای که باید دستگاه گوارش را روان کند، همان ماده وقتی که خواسته او، اجازه او، اراده او، به آن گره نخورد عکس کار می‌کند. آنچه که در کتابها نوشته اند، از قدیمی‌ترین کتابها تا جدیدترینش، نه تنها در بین مسلمان‌ها، کتابهایی هم که در غرب نوشته شده، کمک‌هایی و یاری‌هایی از پروردگار مطرح است که شگفت‌آور است. یکی از مراجع می‌گفتند، از دنیا رفته، شخصیت هم علمی بود هم تقوایی بود و هم پشتوانه مردم ناتوان بود، پشتوانه قوی. تا او زنده بود خیلی از گرفتاران دغدغه‌ای نسبت به گرفتاریشان نداشتند، چون وجودش



کلید حل بود، و کلیدهای حل بود. من موفق نشدم جوانی‌هایم درسش بروم، چون درسم به آنجا نرسیده بود، ولی الان که گاهی یادش می‌کنم، در بعضی از شباهای احیا هم یکی دو تا جریان ازش گفتم، یاد این کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام می‌افتم که اگر یادم باشد در خطبه هشتاد و هفت میفرماید.

بندگان محبوب خدا

خطبه، چهل خصلت درباره بندگانی است که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب خدا هستند، دقیق چهل خصلت است. این خطبه را من یک سال، یک سال درسی، قم در فیضیه درس دادم و بعد به صورت یک کتاب هفتصد صفحه‌ای چاپ شد که این کتاب یکی از الطاف خدا به من بود.

این خطبه از نظر بار معنوی با دیگر خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام تفاوت دارد، همان شرابی است که خودش می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَابًا لِّوْلِيَائِهِ» شرابی را برای عاشقانش آماده کرده و این یکی از آن قدح‌های شراب است، که انکاس قیامتی آن در آیه بیست و یکم سوره مبارکه انسان است «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا» خیلی آیه عجیبی است. ساقی یعنی خورانده، هیچکدام از فرشتگان نیستند، یعنی حد فرشتگان آن نیست که ساقی این شراب باشند. ساقی خودش است، در آیه هم می‌بینید که «رَبُّهُمْ» مرفوع است «رَبُّهُمْ»، نه «رَبِّهِمْ»، نه «رَبِّهِمْ». آنجایی که اسم در جمله عربی مرفوع است اسمش فاعل است، کننده کار، ساقی این شراب خودش است، «هُمْ» ضمیر جمع است، ضمیر جمع غایب است یعنی اولیائش، عاشقانش، آنها یکی که دلشان و عشقشان و محبتشان را آنجا بردنده هزینه کردند، چون دیدند در این عالم یک متشوق ماندگار بیشتر نیست این را فهمیده بودند، «هُمْ» اشاره به آنهاست، ممکن است همه شما هم داخل در این «هُمْ» باشید، شاید بعضی‌هایمان نباشیم و بعضی‌هایمان باشیم. یک صفت هم برای این شراب در آیه آورده است «طَهُور» بر وزن فعل، یعنی این شراب در کمال پاکی است، در نهایت پاکی است، در ذهنتان با شراب دنیا مقایسه



جلسه هفتم / کمک خداوند سبحان به انسان، ویژگی‌های بندگان محبوب خدا

نکنید! چون قرآن، روایت، فقهای بزرگ انواع شراب‌های دنیا را نجس می‌دانند. آن کسی که نجاست‌خوار است دیگر قیامت طهارت‌خوار نخواهد بود، آن کسی که در دنیا لقمه پاک می‌خورد حالا زحمت هم برایش دارد، سخت است، محدود است، هر جا هم می‌رود به داد او نمی‌رسند، به او محل نمی‌گذارند، کسی باید به آدم محل بگذارد که انسان‌شناس باشد، رحم داشته باشد، وجودش رشحهای از رحمانیت خدا باشد، آن که رحم ندارد انسان نیست.

مهرورزی عام

محبت، مروت، مهرورزی، عاطفه عام! ممکن است بگویید به زن و بچه‌اش محبت دارد، این کافی نیست. مثل اینکه یک کسی یک برگ از یک گل به آدم بدهد بگویید این گل تقدیم شما، این که گل نیست این توهین است، خب آدم آن برگ را می‌اندازد دور. همه حرفهایی که درباره انسان دارد حرف جامع است، نه اینکه محبت جزئی داشته باشد خب تمام خرس‌ها، خوکها، شترها، گاوها، گوسفندها، مارها، رتیل‌ها، جوجه‌تیغی‌ها، بچه‌ایشان را دوست دارند، یک چیز مهمی نیست، یک امر طبیعی است. اما اگر انسان دیگر دوست باشد، یعنی همه را انسان بداند همه را بنده خدا بداند، و بداند که خدمت به عباد‌الهی خدمت به خود پروردگار است، این انسان است.

همین حالا در این کشور از نظر اقتصادی به یک عده‌ای که کم هم نیستند سخت می‌گذرد، ممکن است یکی بگویید به خود شما هم سخت می‌گذرد، ما سختی‌های سنگین را پشت سر گذاشتیم، اینقدری که باید محبوب از باب محبتش به ما فشار بیاورد آورده، دید در نرفتیم، بی‌دین نشدیم، برای حل مشکل به یهودی و مسیحی و زرتشتی و لائیک و بی‌دین و متکبر متولّ نشدیم، دید ایستادنی هستیم بند مشکل را باز کرد، اما یک مشکلی کنار این آسانی هست و آن غصه مردم است، که یک آدمی که یک ذره دین دارد نمی‌تواند نسبت به این مردم حتی اگر کاری نمی‌تواند بکند، بی‌تفاوت باشد، رنج می‌برد. ناراحت است. چشمش به لقمه سفره‌اش که می‌افتد می‌گوید: دیگران چی کار دارند می‌کنند؟ الان بچه‌ایشان چه می‌کنند؟ دختر چهار پنج ساله‌ای که به پدرش می‌گوید یک وعده سیب زمینی برای من بیز، ندارد. یک کسی چند وقت پیش به من گفت من

دارم از پای منبر شما می‌روم کارمند هم هستم، الان بیستم ماه است پولی که حقوقم را اول برج گرفتم الان بیستم است، ندارم نون خالی بخرم ببرم خانه، گفتم حالاً من تا در محل منبر می‌روم این ده روزت را، بیست روز دیگر را می‌دهم، نگران نباش. خب غصه اینها خیلی آدم را رنج می‌دهد، چند نفر مگر می‌توانند بروند با سینه سپر به قصاب بگویند: شش کیلو راسته بکش بده ببینیم، نمی‌گویند هم کیلو چند است؟ بعد به قصاب می‌گوید چقدر می‌شود؟ می‌گوید دو میلیون، می‌گوید این کارت را بکش جنس را بده برویم.

رعایت حلال و حرام در عین تنگ‌دستی

یکی هم می‌آید به قصاب می‌گوید یک سیر گوشت به من بده، می‌گوید مادر آخر یک سیر در مقابل چه پولی؟ این هم هست. البته من خیلی دوستانم را آماده کردم در خیلی شهرها دارند کار می‌کنند، به خصوص ماه رمضان، آنها بی کم و ضعی ندارند می‌آیند گوشت می‌خرند می‌گوید دو سیر، یک سیر شما یک کیلو بهش بده، اگر در ترازو یک کیلو را دید گفت: آقا چه کار می‌کنی؟ من پول یک سیر را با جان کنند می‌خواهم به تو بدهم، الان چهل تومان پول یک کیلو گوشت؟ پنجاه هزار تومان! بهش بگو خانم، پدر، برادر، مگر پول گوشت را فقط تو باید بدهی؟ دیروز خدا به من پول گوشت تو را داده گفته: رفیق من، بنده من می‌آید، با احترام یک کیلو گوشت به او بده. هنوز در قصاب‌های قدیم رفیق دارم که دائم با ساطور و کارد و بردین و زدن سروکار دارد که آدم خیال می‌کند این کارها آدم را بی‌رحم می‌کند، هنوز هستند از آنها، که من گاهی یک نمازی که خدا قبول بکند می‌خواهم، می‌روم به آنها اقتدا می‌کنم. خب رنجش که می‌ماند، ولی یک کسی که در دنیا با سختی، در مذیقه، در تنگنا حلال می‌خورد با خون دل، با اشک چشم، و تحمل هم می‌کند تا از دنیا برود این را در روایات خیلی بالایمان، یک مشتی هم پیدا شدند می‌گویند ما از صد تا روایت نود و شش تا را قبول نداریم، از هزار تا روایت نهصد و نود تایش را قبول نداریم، هم در لباس ما هستند هم در لباس شما، اینها را من به نتیجه رسیدم سر در آخر صهیونیسم آمریکا دارند که این دین را از شما بگیرند - پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اینگونه انسان‌ها قیامت که وارد می‌شوند پروردگار به آنها می‌گوید: هشت راه بهشت - بهشت در ندارد، مجازی می‌گویند



هشت تا در، قرآن دو جا در سوره آل عمران و سوره حديد می‌گويد عرض بهشت، از اين طرف بهشت تا آن طرف بهشت، پهنياش نه طوش به اندازه کل آسمان‌ها و زمين است. نه به اندازه اينکه ستاره کثار هم بچينيم، با فاصله‌ها، پهنا، به اندازه هفت آسمان و زمين است بدون اينکه فاصله دو تا ستاره را کم بکنيم، چه دری به اين باع به اين پهناوري می‌خورد؟ کدام نجار می‌تواند اين در را بسازد؟ در ندارد، راه است. پروردگار می‌فرماید: «ادخل في الجنة من اى باب شئت» از هر راهی در هر بهشتی که خودت دلت می‌خواهد برو، هيچکس نیست جلویت را بگیرد، آدمی که يك عمر لقمه پاک خورده باید تمام لقمه‌های پاک آنجا را به او بدنهند. اگر ندهند که ظلم است. آدمی هم که يك عمر است شبانه روز دو بار، سه بار عرق خورده، مشروب نجس خورده، اين را که قیامت در حلقومش شراب طهور نمی‌ريزند، آن هم ساقیش خدا باشد، خدای پاک، منزه از هر عيب و نقص، باید شراب طهور را بریزد در يك مشت دهان‌های آلوده نجس.

کمک خدا به بندگان محبوبش

خطبه ۸۷ همين جمله اولش آدم را مست می‌کند «إِنَّ» اين کلام، کلام دل اميرالمؤمنين علیه السلام است، کلام عقل اميرالمؤمنين علیه السلام است، کلام ايمان اميرالمؤمنين علیه السلام است، کلام علم الله است، کلام عين الله است، کلام اذن الله است. «إِنَّ مِنْ أَحَبَّ عِبَادَ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ» محبوبترین بnde پروردگار پيش پروردگار کسی است که، خدا او را کمک داده که راه فکر و نیت و عمل و حرکت و برخورد با زن و بچه و با مردم را درست برود.

۱. اين عبارت در روایات متعدد از حضرات معمصومین رسیده است : «قال جعفر بن محمد.. فلیدخل من اى ابواب الجنة الشمانية شاء» طبری آملی، عماد الدين محمد، بشارة المصطفى لشيعة المرتضى، ج ۲، ص ۱۷۶ (نحو المكتبة الحيدرية ط الثانى ۱۳۸۳ق) - قال رسول الله ﷺ: «أذا عرفتِ المرأة رتها... دخلتْ من اى ابواب الجنة شاءت» دعائيم الإسلام محقق أصف فيضي، ج ۲، ص ۲۱۶، (ط مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق).

قال رسول الله ﷺ: «من صام من رجب ثمانية أيام.. و قال تعالى له أدخل من اى ابواب الجنان شت...» صدوق الأمالی، ص ۵۳۵، بيروت الاعلمی، ج پنجم، ۱۴۰۰ق و ثواب الأعمال، ص ۵۵ دارالشیرف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

خودت را در معرض یاری پروردگار قرار بده

اعانه یعنی کمک، من باید خودم رادر معرض کمک الهی قرار بدهم، کمک که دارد می‌آید، آفتاب که دارد طلوع می‌کند، اگر من پنج صبح بلند شوم یک دانه قلموی نقاش‌ها را بردارم با یک رنگ بسیار تیره، سیاه، شیشه‌های پنجره اتاق را تیره کنم بعد هم پرده سیاه آنجا آویزان کنم، آفتاب که نگاه نمی‌کند من چه کار کردم، تا پشت پنجره من می‌آید، می‌خواهد بیاید داخل، من نمی‌گذارم. یاری خدا بغل گوشم است، من پشت به یاری خدا می‌کنم، بعد هم همچنانه می‌زنم، چرا اینجور است؟ چرا اوضاع این است؟ خب خودت را در معرض یاری پروردگار قرار بده.

محبوبان خدا همه وجودشان برای مردم است

در این خطبه یک جمله‌اش این است ضار، این محبوبان خدا، «صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أُبُوابِ الْهَدَى» همه وجودشان برای مردم تبدیل به کلید شده، برای مردم کلیدهای درهای نجات هستند، خب اینها مورد کمک خدا هستند. چون اینها عاشقانه به همه مردم و امور مثبت کمک می‌کنند، هر جا که هستند، هرجا.

در یک شهری شهرباز آمده بود پای منبر، به من گفت: من در شهرداری گاهی گیر می‌کنم، نمی‌دانم چه کار کنم؟ گفتم: اسلام بن بست ندارد گیرت چیست؟ گفت: خانواده شهید می‌آید باید دو متر بیشتر مجوز بدهم می‌بینم قانون نمی‌گذارد، پیززن قد خمیده می‌آید که می‌خواهد عوارض جواز را بدهد، باید دو میلیون بددهد از قیافه و قد خمیده‌اش معلوم است صد هزار تومان هم نمی‌تواند بددهد. می‌گوییم: باید بدھی قانون است. در کشور ما بیشتر قوانین انسان را فدای قانون می‌کنند در حالی که خدا قانون را گذاشته که قانون فدای انسان بشود. ما یک همچنین حالت عکسی در کشور داریم و همه کشورها. دلم می‌سوزد، رنج می‌کشم، قانون است نمی‌دانم قیامت اشک چشم اینها را چه جواب بدهم، خانواده‌ای است دو متر باید اضافه بنا بدهم، یا بیست سانت سقف زیرزمین را می‌خواهد بلندتر بگیرد روضه بگیرد، دو تا هم شهید داده، این خون بچه‌اش را داده ما سر دو متر یا چهار سانت گیر هستیم، می‌گوییم قانون است، نمی‌شود.

یاری خدا

گفتم یک آیه قرآن یادت بدھم؟ ما بن بست نداریم خدا وظیفه تو را معلوم کرده، گفت:
بگو، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» خدا شما را فرمان واجب می‌دهد مز قانون را رعایت بکنید
«وَالْإِحْسَانِ» اگر قانون نتوانست مشکلی را حل بکند برو سراغ احسان، نیکی کن،
گسترده‌تر کار کن، یک خرد فکر کرد و گفت: من را راحت کردی، برای قیامت هم
راحتم کردی، برای دنیا می‌راحتم کردی، برای بازنشستگیم هم راحتم کردی، که بعد از
سی سال که از خواب مدیریت بیدار شدم هزار جور چهره با اشک چشم جلویم رژه نرود و
همه به من بگویند: نزدیک مرگ است آنجا یقهات را می‌گیریم.

ما می‌خواستیم یک مرجع تقلید بسیار عالم با تقوا، و پشتوانه مردم را برایتان بگوییم که یک
چیزی برای ما گفته، رفته در آیات و روایات و مسائلی که در اسلام جداً راهگشا است، کلید
است. ایشان درباره یاری خدا می‌فرمود: یکی از علمای بزرگ نجف، هنوز در نجف کارخانه
برق نیامده بود، یک برق‌هایی بود، موتورش را من دیده بودم، لیسترانگلیسی بود می‌توانست
دویست تا خانه را برق بدهد. این هم اول اذان روشن می‌کردند ده شب هم خاموش
می‌کردند، چون کشش نداشت، هزینه پیدا می‌کرد. سه چهار ساعت مردم برق داشتند، مردم
هم در خانه‌شان فقط در مهمانخانه‌شان یک دانه لامپ می‌گذاشتند. بقیه اتاق‌ها با همان
چراغ قدیمی بود که قبض برق زیاد برایشان نیاید. یک ماه که آن یک دانه لامپ را شبها
صرف می‌کردند پنج زار قبض برق برایشان می‌آمد، پنج تا یک قرآنی. این عالم گفت: سی
سال با خانواده‌اش قرار گذاشته بود اگر شما رفندی مهمنانی، مهمنانی که من نمی‌شد بیایم یا
من دعوت نداشتم، در را بیندید، کلید در را بگذارید در چاله زیر چهارچوب در - درهای
قدیمی درهای ضخیمی بود. چهارچوبش الوار بود و لولا هم نداشت، لولا را در خود همان در
درمی‌آوردند، یک پنج سانت از بالا می‌گذاشتند بعد آن چهارچوب را سوراخ می‌کردند اینی
که پنج سانت اضافه بود می‌رفت در سوراخ الوار بالا، یک دانه هم می‌رفت در پایین باز و

۱. نحل: ۹۰

بسته می‌شد، قفلشان هم چوبی بود اسمش کلون بود، یادتان است پیرمردها؟ یک تخته پهنه بود که به طرف داخل خانه این را یک قسمتی را میخ می‌زدند به یک در، یک بخشی هم داشت که می‌زدند به آن یک دانه در، بعد این کلید را که می‌زدند به در، باز می‌کردند، زندانه زندانه بود، آن چوب ضخیم در آن زبانه می‌رفت، در بسته می‌شد، این هم می‌رفتند می‌خریدند پنج زار الان باید برویم یک قفل بخریم یک میلیون تومان، الان باید برای خانه‌مان اف اف دوربینی بگذاریم که اول بلندش کنیم بینیم سگی، گربه‌ای، ظالمی، خوکی، آدم نابابی دم در نیامده باشد، بشناسیم و در را باز کنیم، زندگی داستانی شده، در کل دنیا. یک چاله بود زیر آن چهارچوب زمین، بگذارید آنجا.

سی سال اگر من خانه نبودم آنها می‌خواستند از بیرون بیایند کلید زیر آن چاله بود، اگر من می‌خواستم بیایم آنها کلید را گذاشته بودند. در نجف یک شب ما یک جلسه علمی داشتیم طول کشید، زن و بچه هم نبودند، حالا مهمانی بودند، خانه پدرشان بودند، نبودند. برق هم نیست، به شدت هم تاریک است شباهی آخر ماه است ما هم نمی‌تابد، خب من می‌دانم کلید کجاست، بعد از سی سال که هر بار می‌آمدم سریع دست می‌کردم کلید را بیرون می‌آوردم، این مرتبه که نشستم دیدم انگار دستم جلو نمی‌رود، خب ما که دستمان سالم است هیچ چیزش نیست، راحت باید بروز زیر چهارچوب کلید را درآورد، دست جلو نمی‌رود، ذهنمان هم اجازه نمی‌دهد دستمان را زیر در بدھیم، ذهن دارد به من می‌گوید کبریت بزن، کبریت برای چه؟ ولی ذهن دارد به من فشار می‌آورد کلید را می‌خواهی دربیاوری، کبریت بزن. ما هم یک دانه کبریت زدیم، خم شدیم چاله را نگاه کردیم، یک عقرب به اندازه نصف کف دست روی کلید خوابیده، سیاه، که اگر من را زده بود مرگم حتمی بود. این اسمش یاری خداست، و از این یاری‌ها که هشت شب است دارم برایتان می‌گوییم در زندگی همه ما میلیون اتفاق افتاده و نفهمیدیم که چه کسی به ما کمک کرد، گاهی که نفهمیدیم هیچی، سینه‌مان هم سپر کردیم، چقدر زرنگ هستم. چرا دروغ می‌گویی؟ کجایت زرنگ است؟ تو پنجاه سال است با مرگ یک پلک به هم زدن فاصله داشتی و خدا نگذاشته که ده هزار بار مرگ، تو را بگیرد.



چند شب پیش گفتم در قرآن علی می‌گوید: بیست و چهار ساعته فرشتگانی را مامور کردم شما را از حوادث محافظت بکنند. نه مومن، نه مرجع تقلید، هر انسانی در زمین زندگی می‌کند فرشته محافظت دارد. او از باب رحمتش این کار را می‌کند، کاری به این ندارد که این فرشته ای که باید این را محافظت بکند، این بدتر از سگ، بدتر از خوک و بدتر از مار و عقرب ترامپ است، یا نتانیاهو است، کاری به این ندارد که این سگ است، آن کار خودش را می‌کند، محافظ می‌گذارد.

اگر یاری خدا نباشد، یک لحظه اصلاً همه چیز زندگی آدم به هم می‌ریزد. خب این متن زیبا که در چهار بخش است، شب اول برایتان خواندم لا معین الا الله، یاری در این عالم جز خدا وجود ندارد و یاری‌ها یش عجیب است، بماند تا جلسه بعد.

انتخاب نام نیک برای فرزندان

امشب قبل از منبر خیلی حرف امیرالمؤمنین علیه السلام را و ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام زده شد، خیلی مجلس نورانی شد، امام حسین علیه السلام عاشق این اسم بود، سه تا پسر خدا به او داد نام هر سه را علی گذاشت، عاشق بود. امام، علی علیه السلام شناس بود، اسم شناس هم بود. خانواده‌های شیعه اسم ائمه علیه السلام را چه دخترهایشان را و چه پسرهایشان را حذف نکنید، بگذارید این اسم‌ها زنده بماند در خانواده‌تان. اسم علی، اسم حسن، اسم حسین، چه مشکلی دارد؟ که اسم بچه‌ات را می‌گذاری پاشا، هوشنگ، هرمز، رستم، شهراب، افراسیاب، این اسم‌هایی که خدا برای اولیائش گذاشته، چون خدا خودش هم اسم‌گذار است، در قرآن می‌گوید. اینها چه عیبی دارد؟ اسم فاطمه چه عیبی دارد؟ فهیمه و صدیقه چه عیبی دارد؟ که دخترها را یک اسم‌هایی می‌گذارید که ما آخوندهای درس‌خوانده هم معنیش را نمی‌فهمیم. چه عیبی دارد این اسم؟

در روایت دارد خدا سه هزار اسم دارد، هزار تایش را عمومی بیان کرده در جوشن کبیر است، هزار تایش هم فقط به انبیا یاد داده، هزار تا را هیچکس نمی‌داند. در این روایات دارد وقتی وجود مقدسش می‌خواست برای خودش اسم انتخاب بکند اولین اسمی که

انتخاب کرد علی بود، که ما سی روز ماه رمضان این اسم را به زبان جاری می‌کنیم «يا علی يا عظیم يا غفور يا رحیم» این اسم خداست، چه عیبی دارد روی بچه‌هایتان بگذارید؟ اسم حسین که من یک بار روی منبر از مردم پرسیدم، هفت هشت هزار نفر پای منبر بودند گفتم؛ نمی‌خواهم جوابم را بدھید خودم جواب می‌دهم، فقط سوال می‌کنم که عشق چند حرفي است؟ هیچ کس نگوید به من، گفتم همه در ذهنتان گفتید: این چه جای سوال است؟ معلوم است عشق سه حرفي است، عین شین و قاف، گفتم همتان در ذهنتان اشتباه کردید، عشق چهار حرفي است حسین علیه السلام، چه عیبی دارد روی بچه‌هایتان بگذارید؟

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

سه تا پسر داشت نام هر سه را علی گذاشت، پسر بزرگش علی اکبر علیه السلام است، وسطی علی او سلط علیه السلام است که زین العابدین علیه السلام است، آخرین بچه‌اش هم که دل دنیا را سوزاند علی اصغر علیه السلام است، بیشتر شما کربلا رفتید، در کربلا شعبه رودخانه دجله و فرات را دیدید، خیلی رودخانه پنهانی است، آب فراوانی هم دارد، لشگر همین محدوده حرم بودند. یعنی صحن حرم، محدوده لشگر بود پشت لشگر رودخانه بود، امام آمد جلوی لشگر، این بچه با چقدر آب سیراب می‌شد؟ یک رودخانه به آن باعظمتی که دست دشمن بود، این بچه نصف استکان آب هم نمی‌خواست، چون بچه شش ماهه را تازه دکترها اجازه می‌دهند آب بدھید، آن هم قدیم‌ها مادرها در یک نعلبکی یک خرد آب می‌ریختند یک پنبه تمیز بر می‌داشتند می‌زدند در این آب نعلبکی می‌مالیدند روی لب بچه، بیشتر از این که آب نمی‌خواست. چه آبی به او دادند! در تاریخ بشر سابقه ندارد، نداشت، که بچه شش ماهه را با تیر سه شعبه سیراب کنند. بچه روی دستش داشت دست و پا می‌زد، که رو کرد به پروردگار خدایا شاهد باش این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردن.

خدایا ما را با پیغمبر علیه السلام و علی علیه السلام محسور کن، خدایا ما را از اهل بیت علیه السلام جدا نکن، خدایا قلب ما را معدن عشق و محبت به خودت و اولیائت قرار بده، خدایا در این فساد شدید زمان ایمان ما، عمل ما را حفظ فرما.



جلسه هشتم

یاری رسانی دائمی خداوند به

موجودات و وظیفه مادر برابر آن

بدون یاری خدا زندگی موجودات محال است

تمام آفرینش، موجودات، مخلوقات، همه در دایره یاری و کمک پروردگارند، اگر به مخلوقی، به موجودی یاری نرسد در حالی که به وجود آمده باشد، راهی را که برایش مقرر کرده نمی‌تواند طی کند. محال است، غیرممکن است.

دانه‌های مختلف میوه جات را فرض کنید پرتقال، نارنگی، سیب، گلابی و امثال اینها، اگر آینده هر یک عدد دانه را ببینید یک درخت کامل است. تنه و ریشه و صدھا شاخه و هزاران برگ و شکوفه و میوه. این مجموعه در دل همین دانه است، هم ریشه، هم تنه، هم شاخه‌ها، هم برگ‌ها، هم شکوفه‌ها، هم میوه‌ها، اگر خدا به این دانه یاری ندهد دانه، دانه می‌ماند، بعد از مدتی هم می‌پوسد و از بین می‌رود.

ابزار یاری رساندن خدا به موجودات

وقتی که این دانه در خاک قرار می‌گیرد خداوند ابزاری را برای رشد دادن آن به کار می‌گیرد، که آن ابزار در حقیقت لشگر پروردگار هستند برای اینکه یاری خدا را به آن دانه برسانند. تعداد این لشگر را هم کسی خبر ندارد، ما یک چهره کلی از این لشگر الهی می‌بینیم که خاک، آب، هوا و نور است. اما این نوری که به این دانه می‌رسد، این خاکی که دانه را در آغوش می‌گیرد، این هوایی که به دانه می‌رسد، این آبی که کنار دانه جاری می‌شود چند میلیارد میلیارد اتم است، بالاخره می‌گویند هوا ترکیبی از اکسیژن و ازت



است، آب ترکیبی از اکسیژن و هیدروژن است، خاک ترکیبی از عناصر است، نور ترکیبی از انرژی هاست و همه اینها ترکیشان اتم است. شما بخواهید تعداد اتم یک استکان آب را حساب کنید، می‌گویند یک پنج بگذار، بالای بیست تا صفر هم جلویش بگذار، اینها همه بستر یاری پروردگار برای دانه هستند.

عجائب رشد گیاهان

وقتی که این یاری از این مسیرها مسیر نور، خاک، آب، هواء، به دانه می‌رسد دانه در زمین می‌شکافد **﴿إِنَّ اللَّهَ فَالْحَقُّ الْحَقِيقَةُ وَالْوَوْيَ﴾** این متن قرآن است من دانه را می‌شکافم، من هسته را هم می‌شکافم، هسته زردآلوا، هسته هلوا، بادام، گردو، اینها باید شکافته شود، دانه‌های نباتی مثل گندم، جو، ذرت، ارزن، عدس، نخود، لوبیا باید شکافته شود، کار شکافندگی، کار اوست. وقتی می‌شکافد عجایبی را نشان می‌دهد، شگفتی‌هایی را نشان می‌دهد، از خودش ریشه می‌دهد بیرون، ریشه با خاک هماهنگ می‌شود و اینقدر قدرت دارد که بخش دوم دانه را که ساقه است روی خودش نگه دارد. ریشه فرو می‌رود، ساقه بالا می‌آید. فرو رفتن ریشه یک امر طبیعی است چون زمین دارای جاذبه است هر چیزی را در حدی که به آن نزدیک باشد به طرف خودش می‌کشد، شما یک ریگی را بیندازید هوا زمین آن را پایین می‌آورد، اگر ریشه فرو می‌رود کار جاذبه زمین است، بعد یک ساقه خیلی نازک از خاک بیرون می‌آید. چه قدرتی در این ساقه است که ده سانت، هشت سانت، بیست سانت این خاک سنگین آب داده شده و گل شده را رد می‌کند و بالا می‌آید. اگر به طور طبیعی می‌خواهد محاسبه شود باید بگوییم جاذبه، ساقه را هم باید پایین می‌کشید در حالی که این ساقه نازک اولیه ده بیست گرمی، دو سه مثقالی بر علیه قدرت جاذبه زمین کار می‌کند، می‌آید بالا و قدرت جاذبه در مقابل او هیچ مقاومتی نمی‌تواند بکند. به قول لاتهای قدیم تهران از اول کره زمین در مقابل ساقه‌ای که بر علیه جاذبه بالا می‌آید زمین خورده‌اش است، لگ انداخته و کاری نمی‌تواند بکند. زمین با این عظمت و با این



قدرت جاذبه‌اش نمی‌تواند ساقه را به طرف خودش بکشد. خب می‌آید بالا، چقدر ریشه شعور دارد که غذای ساقه و تنہ و برگ‌ها و شکوفه‌ها و میوه را می‌شنناسد، چقدر باید آب بدهد به این درخت، چقدر باید املاح برساند بلد است، می‌فهمد.

کل موجودات صاحب شعور هستند

این قرآن مجید است که در سوره مبارکه اسراء و سوره نور می‌گوید: تمام موجودات جهان هم شعور دارند هم علم، در سوره اسراء می‌گوید: «وَلِكُنْ لَا تَقْهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» شما شعور، فهم و ذکر الهی را در آنها درک نمی‌کنید، شما اینقدر محروم نیستید که شعور موجودات را لمس کنید و گفتگوی کل موجودات را با خدا درک کنید، ولی شعور دارند.

این ریشه که حالا برای سیب است، برای پرتفال است، برای لیمو است، برای نارنگی است، برای گلابی است، برای گردو است، تنہ درخت گردو را الان به یاد بیاورید، صدها شاخه ریز و درشت‌ش را به یاد بیاورید، الان هزاران برگش را در ذهنتان بیاورید، قد درخت گردو را تماشا بکنید چهل متر، پنجاه متر ریشه در زمین، ریشه‌های تا حد ریشه موئی، آب را و املاح را چنان قدر تمدنانه پمپاژ می‌کند که تا آخرین برگ درخت گردو برسد.

چه کسی این کار را می‌کند؟ می‌گوید: من. «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبَّ وَالنَّوْيِ» چه کسی اینها را از دل زمین درمی‌آورد، رشد می‌دهد که بشود یک درخت کامل گردو، پرتفال، سیب، نارنگی، می‌گوید: «وَأَتَبَتَّنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ رَوْحٍ نَهْبِيجُ» «مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رَوْجَجِينَ» این کار من است. شما میلیاردها تومان هم کنار یک هسته یا یک دانه خرج بکنید نمی‌توانید از آن ریشه درآورید، نمی‌توانید تنہ دربیاورید، نمی‌توانید چنین قدرت پمپاژی را به ریشه بدھید. حالا جالب این است که من دورنمایی از بعضی از روایات را می‌گویم با یک شعر از سعدی که می‌گوید:

۱. اسراء: ۴۴

۲. ق: ۷

۳. ذاریات: ۴۹

خداآوند برای رساندن یک لقمه به انسان، عالم هستی را به کار می‌گیرد

ابر و باد و مه و خورشیدو فلک در کارند، خب بله در کارند، جلوی چشمنان است که در کارند، الان هم بهار است جلوی چشمنان است که تمام هسته‌ها و دانه‌ها دارند بیرون می‌آیند، دو روز دیگر هم تابستان جلوی چشمنان هستند که تنہ ضخیم می‌شود و شاخه‌های متعددی درمی‌آورد، پروردگار عالم برای رساندن یک لقمه نان، یک سیر گوشت، یک نیم کیلو سبزی خوردن، دو سیر پنیر، یک بسته کره، یک مقدار بالنگ برای مربا، چند میلیارد چرخ را به کار می‌گیرد تا اینها سر سفره ما و این هفت میلیارد نفر زمان ما بیاید، الا یک تعداد اندکی که قابل مقایسه با عدد هفت میلیارد نیست، بدترین مفت‌خورها هستند، و بدترین نمک به حرام‌ها هستند.

دزد هم دزدهای قدیم

باریک الله به دزدهای قدیم، آنها یک رگ مردانگی داشتند، در جامع الحکایات عوفی^۱ که چند قرن قبل نوشته شده می‌گوید: یک نفر_آن وقت‌ها ساعت نبود_از خواب بیدار شد، نویتش بود که حمام برود. هفته‌ای یک بار، دو بار برای شستشو و تمیز کردن خودشان می‌رفتند. وقتی که راه افتاد برود حمام_حمامها هم چیزی در آنها نبود، یک ساختمان بود یک گرم خانه بود یک سردهخانه بود یک خزینه بود، مردم هم کمد و اینها نداشتند، لباسی که می‌خواستند عوض بکنند در یک بقچه می‌پیچیدند گره می‌زدند با خودشان به سردینه حمام می‌بردند، معمولاً در حمامها هم اگر خود حمامی هم نبود قابل باز کردن بود، دیده بود من حمام‌های قدیم را. تهران هم تا این آخری‌ها هشت، نه تا مانده بود خراب کردند و پاساز ساختند.

۱. کتاب جوامع الحکایات و لواحم الروایات اثر سید الدین محمد عوفی است. این کتاب مجموعه‌ای از داستان‌های دارای نکات تاریخی، اخلاقی، مذهبی و پر از لطیفه‌های پارسی است. کتاب گوشاهی از تاریخ تمدن و ادبیات جهان اسلام و ایران و یکی از بزرگترین مجموعه‌های داستانی قرن هفتم هجری قمری می‌باشد.

جلسه هشتم / یاری رسانی دائمی خداوند به موجودات و وظیفه ما در برابر آن

این وقتی بیدار شد به خیال این که تقریباً نزدیک اذان صبح است و می‌رسد برود شستشو بکند، نمازش را بخواند، سفیده صبح هم به خانه برگردد، اینجوری فکر کرد. ولی نفهمید که نصف شب است اصلاً هنوز کسی از خانه‌اش بیرون نیامده. مشتری‌های حمام راه نیفتادند. نزدیک حمام دید که کیسه پوش آن وقت‌ها همه کیسه داشتند همه، حالا بیست دینار، پنجاه دینار، صد دینار به تناسب وضعشان در این کیسه پول بود دید کیسه را خانه نگذاشت، ولی یک نفر هم نزدیک حمام در حرکت است، گفت: حتماً یکی از همسایه‌های مومن همین طرفهای خودمان است، این زودتر از من آمده حمام شستشو کرده دارد می‌رود. خیلی هم تاریک بود، به او گفت: مشتی این کیسه را پیش تو امانت بگذارم، از حمام که درآمدم می‌آیم می‌گیرم. گفت: بگذار، امانت گذاشت، رفت، شستشو کرد و استراحتش را کرد و لباس‌هایش را پوشید و از در حمام بیرون آمد. هوا گرگ و میش بود، می‌شد چهره را تشخیص بدهد، دید که این مرد غریبیه است، اول نمی‌دانست کیسه را به این داده است، سلام کرد جواب سلام را داد، گفت: آقا این کیسه‌های را بگیر و برو، امشب ما را از کارمان به کل انداختی، ما الان باید گرسنه خانه برویم. گفت: کارت چه بود؟ گفت: کار ما دزدی شبانه است، این طرف و آن طرف می‌رویم یک چیزی گیر بیاوریم خرج روزمان را اداره کنیم. خیلی دزدی‌های قوی نمی‌کنیم، مثلاً سه هزار میلیارد روز روشن نمی‌دزدیم، چون خیلی است نمی‌توانیم خرج کنیم، هزار میلیارد نمی‌دزدیم. یک آفتابه‌ای، یک کیسه کوچک گندمی، نخودی، از خانه‌ها بر می‌داریم می‌رویم یک بخور و نمیری به زن و بچه‌مان می‌دهیم. تو امشب ما را به کل از کار انداختی. من دزد هستم. خب این کیسه من صد دینار، پنجاه دینار یک پول حسابی در آن بود چرا نبردی؟ دزد می‌برد. گفت: تو وقتی می‌خواستی بروی حمام به من گفتی امانت، من دزد هستم، خائن در امانت نیستم. من یک خرد گندم و جو گیرم بیاید می‌دزدم اما من در امانت مردم خیانت نمی‌کنم. که جامع الحکایات عوفی می‌گوید: در آن زمان این مرد به طرار امین معروف شد، البته بعد دست از دزدی برداشت اما مردم می‌دیدند می‌گفتند: دزد امین.



نمک به حرامی

اینجور که در روزگار ما در غرب و شرق خورنده‌گان نعمت الهی با این یاری گستردہ‌ای که خدا به دانه‌ها و هسته‌ها و درخت‌ها و به حیوانات اهلی می‌دهد و سفره مردم را رنگین می‌کند، قدیم اینقدر مثل حالا نمک به حرام نبودند. الان شب گران‌ترین شام را می‌خورد، گران‌ترین لذت هم می‌برد، گران‌ترین الكل را هم که گیر همه نمی‌آید می‌خورد، حالا خدا را شکر گیر همه نمی‌آید اگر می‌آمدکه خورنده خیلی بود، و بعد هم کله‌اش که داغ شد می‌گوید چهار صبح! پانزده تا، بیست تا موشک روی سر مرد و زن مردم مظلوم بیاندازید که هیچ تقصیری ندارند.

این نمک به حرامی است، این بدترین نمک به حرامی است. یا در محدوده کمتر می‌آید شکمش را سیر می‌کند، خوب می‌خورد، هضم می‌کند، سلامت بدنش را تامین می‌کند، انرژی پیدامی کند این انرژی را می‌برد خرج زنا می‌کند، خرج روابط نامشروع می‌کند، این مقدار خوش و بشی که داری با یک دختر نامحرم، با یک زن نامحرم، با یک زن شوهردار می‌کنی کل این انرژی برای پروردگار است که به تو رسیده، چرا برای او را داری خرج جنایت و خیانت و نجاست و آلودگی می‌کنی؟ به قول حضرت سیدالشهدا علیهم السلام این انرژی را از یک جای دیگر تامین کن، برای چه برای خدا آنجا را می‌بری؟ بگرد یک خدای دیگر پیدا کن از او انرژی پیدا کن، که مجوز زنا و کار خلاف دیگر هم به تو بدهد.

یک روزی نوچه‌های یعقوب آمدند به او گفتند: یعقوب الان ما در سیستان و بلوچستان کارهای پرزمتی به دوشمان است، خودت که شاگرد بابایت هستی مس سفید می‌کنی، ما هم هر کدام یک کار سنگینی داریم، پول حسابی گیرمان نمی‌آید، آنچه که ما از کارکردمان به دست می‌آوریم خیلی به دردمان نمی‌خورد. گفت: بیایید برویم در کوه قافله بزنیم، شبها دزدی کنیم، گفتند: خوب است. یک شب اندازه یک سال کار کردن گیرمان می‌آید. یک مدتی این کارشان بود یک روز نوچه‌ها را صدا زد گفت: اینجوری نمی‌شود، من طرح این است که خزانه امیر سیستان را بزنیم، آنجا هم پر از طلا و جواهر و اشیاء



قیمتی است، پول زیادی است، گفتند: یعقوب خزانه در محاصره پاسبانها و محافظان بسیار قوی است و خزانه را نمی‌شود زد، علاوه بر این که در خزانه دری است که باز کردنش کار ما نیست.

شهرها هم آن وقت محدود بود، من شهرهای محدود را یادم است. من اولین سفری که مشهد رفتم، یک اتاق در یک مسافرخانه گرفتم شبی پنج ریال، گرم هم بود. صاحب مسافرخانه گفت می‌توانید بروید روی پشت بام بخواهید یک متکا و یک پتو ببرید. ما روی پشت بام مشهد می‌ایستادیم همه شهر را می‌دیدم، همه شهر اطراف حرم بود. من قم که طلبه شدم، قم چهل هزار جمعیت نداشت، شهرها کوچک بود. یعقوب گفت: اگر به من کمک بکنید من از بیرون شهر یک کanal می‌زنم تا زیر کف خزانه. این هم ممکن است چند ماه طول بکشد، گفتند عیوب ندارد کanal می‌زنیم، هوا که تاریک می‌شد دیگر بیابان‌ها که رفت و آمد نبود و در دروازه را هم می‌بستند و کسی نمی‌فهمید اینها کanal زده اند، تا شش ماه رسید کف خزانه، آن شبی که دیگر می‌خواستند جنس‌ها راجمع بکنند گفت: هفتاد هشتاد تا کیسه کوچک که قابل حمل و نقل باشد با خودتان بیاورید، کف را سوراخ کردند آرام، چون داخل هم محافظ نبود، وارد خزانه شدند گفت: سر و صدا نکند جنس‌ها، همه را بزیزید در کیسه، کل خزانه را خالی کردند. وقتی می‌خواستند حمل بکنند یعقوب در آن تاریکی مغض چشمش به یک چیزی افتاد می‌درخشید گفت: صبر کنید این آخرین شیء قیمتی را هم برداریم، رفت. شیء قیمتی در طاقچه بود. – صبح این بیان‌های خزانه، پاسبان‌های خزانه، پاسدارهای خزانه آمده بودند خزانه را تر و تمیز بکنند خیار نوبر آورده بودند، تر و تمیز می‌کردند و می‌خوردند. این شیء‌ای که روشنایی می‌داد از این نمک‌های بلوری بود که روی خیار می‌مالیدند و می‌خوردند، همه پوست خیارها را برده بودند، نمک بلوری را یادشان رفته بود، در تاریکی هم پیدا نبود این چیست؟ – یعقوب بهش زبان زد دید شور است فهمید نمک است. به نوچه‌ها گفت: کیسه‌ها را بگذارید بروید در کanal و برویم. گفتند: یعقوب! گفت: یعقوب ندارد، هیچی را نبرید، من اگر نمک امیر سیستان را نچشیده بودم همه را می‌بردیم، اما الان که نمکش را چشیدم اصلاً مردانگی نیست مالش را بذدم و کیسه‌ها را گذاشتند و رفتند.



معصیت در برابر نعمت‌های خدا!

الان در کل کره زمین یک همچنین دزدی چندتا پیدا می‌شود؟ خیلی راحت بگویید هیچکس، هیچی، چند تا ندارد. روز روشن مملکت‌ها را دارند می‌خورند، هم خارجی‌ها می‌خورند هم داخلی‌ها. چرا این ملت با این همه مشکلات رو برو هستند؟ چون در صد بالای پولشان را دزدیدند و برند.

اگر از دست اندر کاران درباره تکلیف اینها یکی که هشت نه میلیون، ده میلیون حساب سپرده داشتند و الان به مالشان نمی‌رسند، پرسید: خب چه کسی بقیه مال مردم را می‌دهد؟ می‌گویند وجود ندارد، خوردن و بردن چقدر نمک به حرامی؟ که روز روشن مال یک پیرزن قد خمیده راه مال یک زنی که سه تا بچه یتیم دارد، مال یک بازنشسته‌ای که این همه جان کنده، حالا صد تومان گذاشت، دویست تومان برای عروسی بچه‌اش، دخترش، زندگیش، چقدر نامردی است، چقدر روح کثیفی می‌خواهد که مال این مردم مظلوم را بخورد و بعد هم یک سر و گدن کله‌اش را بیاورد بالا و بگویید: وجود ندارد، او با زبان حال می‌گوید: که وجود ندارد، یعنی خوردم و بردم به جهنم که هر بلائی سرتان آمد، آن دست اندرکاری هم که دلش می‌سوزد می‌خواهد مال مردم را بدهد، حالا یا در دولت است یا در مجلس است یا در بانک است می‌گوید: نیست که الان بدهم. یک دزد هم مثل یعقوب در ایران پیدا نمی‌شود که بگوید من نمک این ملت مظلوم را خوردم، مالشان را نبرم.

بگوید من روی این صندلی که نشستم صندلی روی موج سیصد هزار خون شهید جبهه و حرم است، مالشان را نبرم

رحمتی نیست در این قوم خدا یا مددی

اگر کمک پروردگار نباشد در کره زمین یک دانه نخود یک دانه عدس، یک دانه برگ، یک دانه گل، یک گندم، یک ذره گوشت، یک قطره شیر پیدا نمی‌شود. این شیری که در سینه گاو و گوسفند است کارخانه این کجای بدن گاو و گوسفند و بز و شتر است؟ این کارخانه کجاست؟ چرا بشر تا حالا نتوانسته نمونه آن کارخانه را بیرون از حیوانات درست



جلسه هشتم / یاری رسانی دائمی خداوند به موجودات و وظیفه ما در برابر آن

بکند و صد برابر حیوانات شیر بدهد؟ چرا نتوانسته؟ نمی‌تواند، تا قیامت هم نمی‌تواند. و بعد هم پروردگار عالم در این کارخانه چه می‌ریزد؟ که شیر سپید گوارای خوشمزه خوش خوراک انرژی‌زا از آن بیرون می‌آید که اگر مادر شیر نداشته باشد نزدیکترین شیر حیوانات اهلی به شیر مادر، شیر گاو است. می‌تواند از همان روز تولد به بچه‌اش شیر گاو بدهد، بعد از دو سال یک انسان قوی استخوان‌بندی‌دار تربیت بشود، رشد کند. فکر این را کرده خدا که اگر شیر مادران خشک بود و یا اگر یک مادری نتر بازی درآورد گفت: من بچه‌ام را شیر نمی‌دهم به زیباییم لطمه می‌خورد، یک دروغ شاخدار، شوهر هم نتواند کاری بکند. حداقل با شیر گاو، نه این شیرخشک‌ها که معلوم نیست مواد خارجی آن چیست و چه روحیاتی برای بچه می‌سازد.

این شیر را با چه موادی درست می‌کند؟ آن هم در تاریکی بدن گاو که هیچ نوری در آنجا نمی‌تابد، قرآن می‌گوید: مواد کارخانه شیرسازی دو تا ماده است، سومی ندارد. ماده‌ای سرگین، یعنی فضولات گاو، فضولات گوسفند، همانی که غذایش هضم می‌شود و در شکمبه جمع می‌شود، جویده شده، می‌آید بیرون بدبو و زرد رنگ است، این یک ماده، یک ماده هم خون بدن خود حیوانات است که پروردگار می‌فرماید: **﴿مِنْ بَيْنِ فَرِثٍ وَدَهٍ﴾** از خون که قرمز سیر و سرگین که زرد روشن است. این سرگین و خون را قاطی می‌کنم و از درون این مخلوط شیر گوارای پروتامین سازنده بدن به شما میدهم.

نمک حرامی چقدر، گناه چقدر معصیت چقدر، طغیان چقدر، جفتگاندازی چقدر، بازی با قوانین الهی و با حلال و حرام چقدر؟

جواب نعمت‌های خدا چیست؟

و اگر خدا قیامت این گنهکاران حرفة‌ای، این مجرمین داخلی و خارجی را در دادگاه بیاورد بگوید: فقط جواب نعمت شیر من را به من بدهید، جواب ندارند بدهند. حالا نعمت‌هایی که هفتاد سال می‌خورند، نه وزنش معلوم است، نه کمیتش نه کیفیتش، حالا همین جواب

یک دانه شیر را، جواب همین دندان در دهانت را بده، جواب اینکه من دو تا پیه در حدقهات گذاشتم، این دو تا پیه چربی هم نیست، دنبه هم نیست پیه است، می بیند. جواب این دو سه تا استخوان گوش داخلی را که با آن استخوان‌ها صدا را می‌شنوی بده. جواب همین دماغت که انواع بوها را می‌توانستی استشمام بکنی، آنجایی که باید در بروی در بروی آنجایی که باید بمانی بمانی را بده. جواب همین گوشت نوک زبانت را، نه همه زبان را که با آن حرف میزدی، عربی فارسی، انگلیسی، روسی، جواب این را بده.

آن وقت چقدر خودت را با این همه گناه یاری کردم که به زبانت و به دندان‌های گفتم کمک بدھید لقمه را بجود، به زبان گفتم کمک بده لقمه را بیلعد، به مری گفتم راحت لقمه را در معده بدھد، به معده گفتم لقمه را هضم کن، به روده گفتم، به روده کوچک گفتم، بعد گفتم این هضم شده‌ها را در پالایشگاه بدن جگر سیاه، کبد بفرستید، به کبد گفتم شروع کن سلول‌سازی، الان این بدنی که زخم شده صد و بیست و یک هزار سلولش کشته شده، دقیق صد و بیست و یک هزار سلول بفرست جای زخم را پر و ترمیم کند. چقدر به خودت دارم کمک می‌دهم. این است معنای یکی از آن چهار جمله‌ای که شب اول مطرح کردم.

«لا معین الا الله و لا دليل الا رسول الله و لا زاد كالثقووا و لا عمل كالصبر عليه» حالاً من یکی اش را توانستم نه شب توضیح بدهم، خود این لا معین الا الله یک کتاب اندازه عالم خلقت است.

گر بماندیم زنده، بردوزیم جامه‌ای کز فراق چاک شده
ور بمردیم، عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شده

اگر خدا من را نگه داشت که فردا شب باز همین را دنبال می‌کنم، اگر هم رقم رفتن زده بود که هیچ کاری در مقابلش نمی‌شود کرد، باید رفت.

روضه قمر بنی‌هاشم

قمر بنی‌هاشم علیه السلام چه انسان غیرقابل شناختی است، کربلا سی و دو سالش بوده ولی کتاب وجود این انسان و آیات ارزش‌های این کتاب نه قابل محاسبه است نه قابل شناخت

جلسه هشتم / یاری رسانی دائمی خداوند به موجودات و وظیفه ما در برابر آن

است، فقط آنقدر هست که بانگ جرسی می‌آید، ما هزار و پانصد سال است فقط می‌شنویم قمر بنی هاشم ﷺ همین. یک چند تا زیارت‌نامه هم دارد، مگر دورنمایی از آن شخصیت را در آن زیارت‌نامه ببینیم، دورنمایی. کسی که در پنجاه و هفت سال عمرش ابی عبدالله ﷺ به احدی این حرف را نزد، یک بار در دوره عمرش ابی عبدالله ﷺ این حرف را زده آن هم به ایشان، بنا به نقل شیخ مفید بزرگترین مرجع و فقیه و اصولی و متکلم هزار و دویست سال پیش که به عصر امام عسکری ﷺ نزدیک بوده. و آن هم این است که می‌گوید: عصر تاسوعاً وقتی جارچی صدا زد به خیمه‌ها حمله کنید، قمر بنی هاشم ﷺ ایستاده بود ابی عبدالله ﷺ برگشت به ایشان فرمود: «بِسْقِيٰ أَنْتَ» جان من فدای تو باد.

نگرفتید، من هم نگرفتم. امام معصوم با پنجاه و هفت سال سن، به قمر بنی هاشم ﷺ سی و دو ساله می‌گوید: جان من فدای تو باد، برو ببین اینها چه می‌گویند. روز عاشورا هم که با چه اشتیاقی از ابی عبدالله ﷺ اجازه گرفت، با چه اشتیاقی، رفت.

چنان ساقی نمود از باده مستش
که داد از فرط مستی هر دو دستش
در آن مستی که حالی این چنین داشت
زبان حال با معشوق این داشت
الهی عاشقم عاشق ترم کن
سرم را غرق خون چون پیکرم کن
اگر دستم ز دستم رفت غم نیست
سرم را می‌دهم کز دست کم نیست
بزن تیری به چشم نازینم
که غیر از دوست چیزی را نبینم

خبر شهادتش را به زن و بچه صریحاً نداد، وقتی از کنار بدن برگشت بچه‌ها دور بابا را گرفتند، به بابا گفتند: أين عمي العباس؟ بابا عمومیمان کجاست؟ ابی عبدالله ﷺ به جای اینکه بگوید دیگر بی عمود شدید، منتظر عموم نباشد، دیدند آمد خیمه‌ی قمر بنی هاشم ﷺ را خواباند، یعنی دخترها، بچه‌ها، خانم‌ها این خیمه دیگر صاحب ندارد.

جلسہ نهم

یاری رسانی خاص و عام

یاری خداوند در امور طبیعی به همه انسان‌ها می‌رسد

کمکهای مربوط به امور طبیعی زندگی به همه انسان‌ها می‌رسد، در یاری رساندنِ خداوند این که کسی حتما باید مومن باشد تا خدا او را یاری بکند لحاظ نشده است. هر کسی انسان است. یک سلسله یاری‌های طبیعی در ارتباط با زندگی جسمی انسان است که به همه می‌رسد. به قول سعدی ادیم زمین، ادیم یعنی سفره، ادیم زمین سفره عام اوست، خصوصی نیست یک کسی را راه بدھند کسی را راه ندهند.

ادیم^۱ زمین سفره عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست

نقل می‌کنند _ من پیگیر این نقل نبودم، دیدم در کتاب، کتابی که تقریباً دویست سال پیش در سبزوار یکی از علمای بزرگ شیعه نوشته، اما فرصت این که مدرک اصلیش را پیدا بکنم نداشتمن، ولی به نظرم هم می‌آید یک مسئله طبیعی است، باید درست باشد_ حضرت موسی ابن عمران بعد از نالمید شدن از توبه و هدایت فرعون، به پروردگار عالم عرض کرد: نابودش کن. همان نفرینی که نوح بعد از نهضد و پنجاه سال به قومش کرد، آنها هم حقشان بود نابود بشوند، چون خدا هم می‌دانست اینها بنای توبه ندارند.

فیوضات خدا به چه کسانی می‌رسد

پروردگار عالم در قرآن درباره منافقین مدینه می‌گوید: من اگر خیری در باطن شما می‌دیدم، ایمان، قصد توبه، نیت آدم شدن، نیت دست برداشتن از نفاق، نیت رو آوردن به ایمان واقعی

۱. خوان – سفره.

در شما می‌دیدم فیوضاتم را نصیب شما هم می‌کردم، اما هیچ خیری در وجود شما دیده نمی‌شود. آن چیزی که من از شما خبر دارم این است که تا لحظه آخر عمرتان می‌خواهید ظلم بکنید و پیغمبر ﷺ و مردم مومن را آزار بدهید. می‌خواهید بر ضد پیغمبر ﷺ و قرآن با دشمن پنهانی رابطه داشته باشید، برای چه من فیوضاتم را به شما برسانم؟ بهترین فیض خود پیغمبر اکرم ﷺ است که قبولش ندارید. بهترین فیض قرآن است که منکرش هستید. دیگر چه فیضی به شما برسانم؟ غیر از پیغمبر ﷺ و قرآن یک فیوضات ملکوتی، ربانی، الهی، غیبی هم هست که شما شایستگی نشان نمی‌دهید، ضد آن رانشان می‌دهید. من برایتان هم بفرستم، همان را بر ضد پیغمبر ﷺ و قرآن به کار می‌گیرید.

مرگ حتمی و مرگ تعلیقی

موسی ابن عمران دیگر نالمید است. نالمیدی او هم درست است، اما هنوز زمان مرگ حتمی فرعون نرسیده، آن مرگ حتمی که بیاید **﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً﴾** چون خدا دو مرگ مقرر کرده است که از یک مرگش به مرگ تعلیقی تغییر شده، اگر این کار را نکند مرگش می‌رسد، اگر این کار را بکند این مرگ از او برداشته می‌شود تا مرگ اصلی برسد، آن مرگ اصلی که برسد دیگر هیچ علاجی ندارد، درمانی ندارد، دعائی هم ندارد. مثلاً پیغمبر ﷺ می‌فرماید: شما با پولتان، با آبرویتان، با زیانتان به مستحق کمک بکنید، مرگ معلقتان برداشته می‌شود، به تاخیر می‌افتد یا سراغتان نمی‌آید. حالا در علم پروردگار مرگ حتمی فرعون نرسیده، مثلاً ده سال دیگر باید بمیرد، اما خداوند علم به مرگ فرعون را که به موسی ابن عمران نداده، الان می‌گوید: این ظالم را از سر راه مردم بردار.

خدا عذاب گناهکاران و نعمت مومنان را کامل می‌دهد

اگر بر می‌داشت بهتر نبود؟ نه، قرآن مجید می‌گوید: من به ظالم مهلت می‌دهم تا هر اسبی دارد بتازاند که عذابش را تکمیل بکند و مومن هم در کنار او با استقامت در راه دین نعمت



آخرتش را تکمیل بکند. ما سفره ناقص، سفرهای که کمبود دارد نه برای جهنمی‌ها، نه برای بهشتی‌ها می‌اندازیم. ما هم عذابمان را کامل به تبهکاران می‌دهیم هم نعمت‌مان را کامل به مردم مونم. چون اگر نعمت را ناقص کند کم بگذارد، جا دارد که مومن بگوید محبوب من همینقدر حق من بود؟ خدا نمی‌خواهد مومن در قیامت دچار غصه بشود، ، قرآن مجید می‌گوید: سفره خودش را که می‌بیند کاملاً خوشنود است «فَأَمَّا مَنْ تَقْلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»^۱ اما اگر برایش کم بگذارم، حق دارد که عاطفی از من بپرسد: چرا از من کم گذاشتی؟ من حقم بود کم بگذاری؟ نه حق مومن نیست برایش کم بگذارند. فرعون، نمرود، آتیلا، نرون، تیمور، چنگیز، معاویه، یزید، بوش و این خوک فعلی آمریکا و این عربستان حقشان نیست خدا از عذابشان کم بگذارد. یک جوان جلف شهوتران بی‌دین کثیف خبیث باطن سه سال است درین دارد بی‌گناه زن حامله را، بچه شیرخواره را، پیرمرد را، مريض را می‌کشد، آزاد را می‌کشد، بیمارستان را بمباران می‌کند این حق او است که خدا عذابش را کم بگذارد؟

اصلاً ما چرا سراغ خدا رفتیم! فکر کنید شما می‌خواهید مجرم را جرمیه کنید، آن مجرمی که کامل مجرم است به نظر شما حق او است برایش کم بگذاریم؟ یا کسی که نسبت به شما نیکی کامل داشته حق او است شما در تلافی کردن برایش کم بگذارید؟

از عینک نعمت‌ها منع را ببین

حالا یک حرفی خود پروردگار دارد در تلافی نیکی خیلی جالب است، چه اخلاقی خدا دارد، این کلام خدا را ضمن یک داستان از ابی عبدالله^{علیه السلام} برایتان بگویم. اول بهار بود مدینه هم کشاورزی آبادی دارد، الان هم دارد. آن وقت‌ها هم مردم در خانه‌هایشان درخت داشتند، گل و سبزی داشتند، اول بهار است، آنجا چون زودتر گیاهان سر از زمین بیرون می‌کند، امام خسته از کار کنار پنجره اتاق نشسته اند چند دقیقه استراحت کنند و دارند با چه خانه را تماشا می‌کنند. خیلی خوب است آدم تماشاگر ساخته‌های خدا باشد.

۱. قارعه ۶ و ۷.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
چه می‌بینی؟ می‌گوید: نعمت را می‌بینم برای اینکه منعم را ببینم، ساخته شده را می‌بینم
برای اینکه سازنده را ببینم.

و ما باید شبانه روز این چشم را داشته باشیم. الان منبر تمام می‌شود می‌خواهیم برویم
خانه‌مان، آسمان را ببینیم، ابر را ببینیم، باران به این زیبایی را ببینیم، درختان کاشته شده
دو طرف خیابان‌ها را ببینیم، پارک‌ها را ببینیم، خدا را ببینیم. چون ندیدن خدا دلیل بر کور
بودن دل است، چرا آدم از عینک نعمت‌ها، منعم را نبیند؟ چرا؟ این کار خوبی نیست که
آدم یکسو نگر باشد، فقط درخت را ببیند جلوتر نرود، گل را ببیند جلوتر نرود، لقمه را سر
سفره‌اش ببیند جلوتر نرود، این خوب نیست.

چشم آدم باید بشود چشم باباطاهر. باباطاهر برخلاف اینکه در ذهن‌ها معروف به این است
که اصلاً سواد نداشته و یک روز می‌آید مدرسه طلبه‌ها، زمستان هم بوده، به طلبه‌ها
می‌گوید: شما چطوری باسواند شدید؟ می‌گویند: ما سحر بخ این حوض را شکستیم رفتیم
در این حوض درآمدیم باسواند شدیم. این دروغ‌ها را هم کنار او ساختند، در حالی که ایشان
یک آدم عالم و دانشمند بوده، نزدیک به بالای سیصد کلمه قصار عربی دارد، که تا حالا
بیش از ده دانشمند قوی عرفانی این سیصد تا را شرح داده، تفسیر کرده‌اند. یکی از آن‌ها
همین تفسیر عین القضاط همدانی است. آدم با سوادی بوده، مغز خوبی داشته. ولی به علم
و کلمات قصارش شهرت ندارد، به دو بیتی‌هایش مشهور است.

من فکر کنم کلاس هفتم بودم، دو سوم دویتی‌هایش را حفظ داشتم، چشم آدم بشود
چشم او.

به صحرا بنگرم صحرا ته^۱ وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم^۲

نشان از قامت رعنا ته وینم به هرجا بنگرم کوه و در و دشت

این زیباترین چشم است.

۱. تو.

۲. بینم – ببینم.

خدا برای بندگانش همه کار می کند

یا آدم یک کلمه یاد بگیرد که همه رشته‌های علمی از این یک کلمه شعله می‌کشد، که حافظ می‌فرماید:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دیگر یاد نداد استادم

این ترجمه یک جمله قرآن است که خدا به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ» فقط بگو خدا «فُرْدَأَمْوَأْ» هر چه غیر از خداست دور بریز. خیال نکن کاری برایت می‌کند، هیچ کاری نمی‌کند. کار هر چیزی در این عالم خیلی کوچک است و آن هر چیز هم تازه ساخت پروردگار است. لباس برای من چه کار می‌کند؟ بدن من را در سرما و گرما می‌پوشاند، کاری دیگر نمی‌کند. حالا ماشینم را سی و پنج میلیون، چهل میلیون بخرم یا یک میلیارد، هر دو یک کار می‌کنند، جنازه من را از خانه می‌آورند تا خیابان عدل و دوباره برمی‌گردانند، کاری دیگر نمی‌کنند. و همه موجودات همین هستند. یک تعدادیشان شکمم را سیر می‌کنند، یک تعدادی سیرآبم می‌کنند، تشنگیم را برطرف می‌کنند، کاری دیگر نمی‌توانند بکنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: نهایت لذت انسان، نهایتش، که در امور طبیعی مردم بالاتر از آن را نمی‌توانند پیدا کنند ازدواج است، که مرد و زنی پنجاه سال، شصت سال، ده سال، بیست سال، کنار هم دیگر باشند، با هم مباشرت داشته باشند. حضرت می‌فرمایند این دیگر نهایت لذت بدن مردم است و این لذت کار دیگری نمی‌تواند بکند، دو دقیقه سه دقیقه آدم را در عالم هپرتوت می‌برد و بعد هم ولش می‌کند، هیچ کاری دیگر نمی‌کند.

اما اگر آدم سراغ الف قامت یار برود، او همه کاری می‌کند. همه لطفی می‌کند، همه احسانی می‌کند، کارهایش هم نمی‌شود شمرد. مثلاً من می‌روم در یک خلوتی می‌گوییم: محبوب من! من زبان حرف زدن با تو را ندارم، فقط خبر داری که من از اول تکلیفم تا

۱. رعد: ۱۶.

۲. انعام: ۹۱.

الان هیچ بیست و چهار ساعتی نگذشته جز اینکه یک دانه دو تا سه تا پنج تا گناه نکردم، تو را نافرمانی نکردم، چه کسی می‌تواند از این گناه ما گذشت کند؟ کار دست هیچکس نیست. حالا پشمیمان هستم، حالا دیگر دلم نمی‌خواهد گناه کنم. «با سریع الرضا» را که در کمیل خواندید، خدا نمی‌گوید برو فردا صبح بیا، می‌گوید: گناهانی که بین من و خودت هست همین الان که پشمیمان شدی من از همه گذشت کرم. این کار را غیر از خدا کسی نمی‌تواند بکند. زیاد اتفاق افتاده خود آدم، بچه آدم، همسر آدم مریض شده و دکتر گفته که کاری از دست ما برنمی‌آید، ولی خود مریض، کسان مریض به پروردگار متول شدند بیماری رد شده، کامل.

من یک رفیق داشتم دخترش سلطان خیلی سختی گرفت، دخترش هم هفده هجده سال اش بود، همین یک دختر هم داشت. تا از دنیا رفت هم با من رفیق بود، گفت ایران که موج سلطان بدن بچه من پایین نیامد، من را راهنمایی کردند دخترت را ببر آلمان. خودش برایم تعریف کرد، گاهی جویای حالت بودم، گفت: دخترم را ببردم آلمان. دو، سه نفر از متخصص‌ترین دکترهای آلمان معاينه‌اش کردند و گفتند: تمام کشور بدن این بچه شما را سلطان گرفته. حالا ما کاری که بتوانیم انجام می‌دهیم ولی خیلی به ما امید نداشته باش. اما بالاخره انسان امید دارد. می‌گوید حالا هر چی خرجش است می‌دهم هر دوای مهمی دارید بدھید. گفت: یک شب بچه‌ام در بیمارستان بود و نالهای که می‌کرد جگر من را تکه تکه کرد، آمدم هتل، اتاق تنها گرفته بودم — آدم متدينی بود، از پامنبری‌های خودم بود، خیلی مرد بزرگواری بود، در کار فرش هم بود، هیچ خریداری نیامد از او فرش بخرد مگر اینکه تمام اوصاف فرش را می‌گفت، این رنگش طبیعی است، این رنگش شیمیابی است، این خامه‌اش این است، این پشمش این است، این کرکش این است دلت می‌خواهد بخر، من هیچی را گردن نمی‌گیرم، من همه چیز این فرش را می‌گوییم که قیامت گریبان من را نگیری که فرشی را با شش تا دروغ به من فروختی، من این پول را چه کار می‌خواهم؟— گفت در اتاق هتل نشسته بودم گفتم: خدایا مهمترین دکترهای ایران که بچه من را دیدند، مهمترین دکترهای آلمان هم که بچه من را دیدند، این پیشنهاد خودت است، وقتی

بیماری موسی ابن عمران سه روز طول کشید گفت: چرا من را خوب نمی‌کنی؟ خطاب رسید: برای خوب شدن هم دکتر گذاشتیم هم دوا، من مستقیم که برای عموم کاری نمی‌کنم مگر یک مورد خاصی پیش بیاید.

گفت به پروردگار گفتم: این بچه من مال من که نیست، مملوک تو است. تو بیشتر از من به او محبت داری. نگذار من این پولی که صدرصد از راه حلال به دست آورده ام در شکم این آلمانی‌ها بریزم، من برگردم ایران در یک منطقه فقیرنشین یک درمانگاه، صدرصد با پول خودم می‌سازم که این درمانگاه غم و غصه مریض‌دارها را برطرف کند، تو هم اگر مصلحت می‌دانی یک لطفی به بچه من بکن، خوب هم گریه کردم. تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار. فردا رفتم بیمارستان دکترها گفتند: پول بیمارستان نمی‌خواهیم، پول تخت هم نمی‌خواهیم، پول دوا هم نمی‌خواهیم، امروز ده جور بچهات را آزمایش کردیم هیچ اثری از سرطان در بدن این نیست. ببرش ایران، شوهرش هم بده، نگران هم نباش. آن هم هست هنوز. و گفت دکترها گفتند برای ما حل نیست؛ بله معلوم است برای یهودی و مسیحی آیات قرآن حل نیست.

یک رفیق داشتم سواد نداشت ولی سه جلد دیوان شعر دارد، جزو دیوان‌های رده اول است، در شعر غوغا بود. وقتی هم شعرش می‌آمد، یک قلم در جیش بود هر کسی را می‌دید می‌گفت این خودکار را بگیر اینهایی که من می‌گوییم بنویس. اصلاً خودش به عمرش یک خط شعر هم بلد نبود بنویسد. پیش او می‌رفتم. اهل حال بود، اهل دل بود، اهل خدا بود، اهل صفا بود، اینهایی که این حال را دارند در همین مملکت با همه این مشکلات، با همه این فسادها، راحت‌ترین بندگان خدا هستند، چون تکیه‌گاهشان در قدرت بی‌نهایت است.

گفتند ما حالیمان نمی‌شود، اما بچهات هیچی مشکلی ندارد. تمام گلبلوهای قرمز و سفید سر جایش است، آن درختی که از سرطان در بدنش بوده ریشه‌کن شده، هیچ اثری از آن نیست.

رفت در یک منطقه فقیری در شهر خودشان در دو هزار متر زمین یک درمانگاه پنج، شش طبقه ساخت، برای افتتاحش هم من را دعوت کرد. به هیچکس هم اجازه نداد پول بدهد.

گفت من این پول را یک شب با خدا معامله کدم، هیچی را نمی‌توانم برگردانم. من بهش



خدا تنها یاری رسان

گفتم قبر خودت هم بگذار گوشه حیاط درمانگاه گفت: نه گفتم؛ چرا. تو که با آخوندها خوب هستی حرفشان را گوش می‌دهی، گفت: چشم، یک قبر هم برای خودش زمان زنده بودنش کند و درست کرد و آماده کرد و لحدش هم گذاشت. گفتم: برای اینکه مریضها که می‌آیند اینجا قبرت را ببینند به خاطر این کار با عظمت فاتحه برایت بخوانند، گرچه درمانگاه، مرتب برایت لطف خدا را می‌رساند، گفت: چشم. همین کار را هم کرد قبرش الان آنجاست.

این رفیق بی‌سجاد من یک خط شعر دارد به درد جوان‌ها می‌خورد، خیلی زیباست، که جوان‌ها! کجا بروید خوب است، زلتان به زلف کی گره بخورد خوب است، دلتان کجا مقیم بشود خوب است، عشقتان کجا خرج بشود خوب است، یک خط هم هست. دیوانش را من دارم، اینها جزو تک بیتی‌های دیوانش است.

در میخانه که باز است چرا حافظ گفت

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
کی این در بسته بوده، که حالا من بروم بزنم که صاحبخانه باز کند، این در که از ازل باز بوده تا ابد هم باز است، معلوم می‌شود تیپ روحیه و عرفانش از حافظ جلوتر بوده، بیشتر گیرش آمده بود.

در امور طبیعی یاری خدا به همه میرسد، ﴿مَتَاعَ الْكُوْنِ وَلَا تَعَامِكُو﴾ یاری من در امور طبیعی فرقی نمی‌کند، به شما برسانم یا به گاو و گوسفندهایتان، آنها خوراک می‌خواهند می‌رسانم، شما هم خوراک می‌خواهید می‌رسانم.

حالا بشنوید از موسی. موسی نالمید است، خدا هم خیری در فرعون نمی‌بیند، می‌داند هدایت را قبول نمی‌کند ولی مرگ اصلی اش نرسیده، مثلاً چند سال دیگر تا آن مرگ خنمی مانده، چرا نگهش می‌دارد بماند؟ چون از کافر عذاب کم نمی‌گذارد، از شما هم قیامت در پاداش کم نمی‌گذارد، نه اینکه کم نمی‌گذارد، اضافه به شما می‌دهد، مطابق عملتان نمی‌دهد اصلاً.



هر کار خیرتان را چندین برابر جواب می‌دهم

امام حسین علیه السلام از پنجره دارد حیاط را نگاه می‌کند. یک کنیز دارد، خانم بسیار با ادب، با وقار، اهل خدا، با جان و دل هم در این خانه دارد کار می‌کند. تازه در یک با غچه ریحان درآمده بود، این آمد آرام نشست یک ده پانزده تا ساقه ریحان آرام از با غچه درآورده، خیلی تمیز یک نخ هم به دسته ریحان بست، آمد کنار پنجره گفت: یابن رسول الله من می‌خواهم این را به شما هدیه کنم، امام گرفت، ریحان خوشبو خوارکی، وقتی امام ریحان را گرفت به کنیز فرمود: «انت حَرَّ فِي سَبِيلِ اللهِ أَزَادْ هَسْتِي، مَىْخَواهِي بُرُوِيْ بِهِ پَدِرْ وَ مَادِرْتْ بِرَگَرْدِيْ، بِهِ شَهْرَتْ بِرَگَرْدِيْ، بُرُوِيْ. یک کسی به حضرت گفت: در مقابل یک دسته ریحان مختصر برای چه کنیز را آزاد کردی؟ فرمود: خدا به من یاد داده، در قرآن **﴿وَإِذَا
حُكِيَتْ مِنْتَهِيَةِ فَهْيَوْا بِأَحْسَنِ مِنْهَا﴾** هر کسی برایتان کار خوبی کرد، بهتر از آن را در حقش انجام بدھید. حالا خودش هم همینطور است. شما شصت سال نماز و روزه داری بھشت ابدی می‌دهد، اگر بخواهد به اندازه عبادتمان بدهد خب شصت سال ما را می‌گذارد در یک با غی می‌گوید بخور، بگرد، کیف کن، بعد از شصت سال هم می‌گوید: آماده باش می‌خواهم خاموشی بزنم، عدمت کنم، دیگر نباشی. ولی این کار را نمی‌کند چون این اخلاق را ندارد. اخلاقش این است که هر کسی برایش یک کار می‌کند او در قرآن می‌گوید: هفتصد برابر آن یک کار را جواب می‌دهم و بعضی از کارهایتان را بی‌عدد جواب می‌دهم، ابدی، اینجور است.

طعم زندگی با خدا

خب جوان‌ها بروید با او زندگی کنید، من این را لمس کردم که دارم به شما می‌گویم من در عمرم خیلی بلا و مصیبت کشیدم، تهمت زیادخورده ام، غیبت من را زیاد کردند، یک

۱. المناقب لإبن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۸ – کشف الغمة، ج ۲، ص ۲۴۳ – بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۵، ح ۸.

۲. نساء: ۸۶.

دریا، ولی اصلا ناراحت نشدم چون دارم با کسی زندگی می‌کنم که می‌دانم همه کاره من است و همه کاری هم از دستش بر می‌آید، برای چه به خودم غصه بدهم؟ من که یار دارم، احساس تنها بی نمی‌کنم، غصه برای چه؟ حتما به من می‌گویید: حالا از او چقدر می‌خواهی؟ من کتبی هم نوشته ام داده ام به بچه‌هایم که هیچی از او نمی‌خوام، اصلا خودم را طلبکار نمی‌دانم، در آن نوشته، نوشته ام: من کل عمرم و همه وجودم را به تو بدهکار هستم و خودت گفتی کسی که ندارد بدهی اش را بدهد بیخشید. من قدرت پرداخت بدهی تو را ندارم، خودت گفتی ببخش، خب ببخش.

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

راست است، درست است. چیزهایی من از این خدا در زندگی خودم دیده ام که اصلا قابل بیان نیست، برای خودم هم همش حیرت و شگفتی ایجاد می‌کرد. یعنی چی؟! نمی‌فهمیدم، حالا هم نمی‌فهمم.

اینهایی هم که می‌گوییم برای اینکه شما بدانید کجا بروید، چون من خودی از خود ندارم که بخواهم خودنمایی بکنم. خودی ندارم. من شناسنامه خودم را امیرالمؤمنین علیه السلام یادم داده، پنجاه سال است دارم دائم شناسنامه را می‌خوانم «وَ أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الذَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمِسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ»^۱ این شناسنامه ما است.

موسی از جانب خدا خبر از لحظه مرگ حتمی فرعون ندارد ولی می‌گوید خدای داغونش کن، خطاب رسید من طرح نابودی فرعون را واگذار به خودت می‌کنم طرح بد، گفت: چشم. از امروز جلوی آب و نانش را بگیر، نه یک قطره آب گیرش بیاید نه یک لقمه نان. خطاب رسید: موسی او فرعون است و من رزاق هستم این هنوز وقت دارد، من از رزاقیت ام الی الابد دست نمی‌کشم، تا هست هم آیش را می‌دهم و هم نانش را، شماها حوصله کنید تا وقت مردن قطعی او برسد. لا معین الا الله، حتی به فرعون هم کمک



طبعی می کند و حاضر نیست با درخواست پیغمبر اول العزمش کمک طبیعی را قیچی کند، می گوید نه. بخورد حالا، نان چه هست که فرعون بخورد؟ حالا چه ارزشی دارد این صبحانه و نهار و شامی که در شکم این بابا میرود، چه ارزشی دارد این دو تا لیوان آب که من ازش ببرم، چقدر مهربان است، چقدر.

محبت دو طرفه

اما شما بچه‌ها، مردها، زنها! نگذارید این مهربانی یک طرفه باشد فقط او مهربانی کند، شما هم به او مهربان باشید. باز بباباطاهر می گوید:

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی دردسر بی
برای ما که دردسر است برای خودش نه؛
اگر مجنون دل شوریدهای داشت دل لیلی از آن شوریدهتر بی
و گرنه مجنون و لیلی نمی شدند، اگر عشق یک طرفه بود اسمی از آن نمی ماند. این عشقی
که خدا به شما دارد شما هم عشقش را جواب بدھید، شما هم عشق به او بورزید.
خیلی حرف ماند، خیلی. در توضیح این لا معین الا الله بیست شب دیگر حرف ماند که
دیگر زمان تمام شد و امشب پایان مجلس است.

روضه مادر

یک زبان حالی هم از دختر پیغمبر ﷺ برایتان بگویم آن وقتی که دیگر در بستر افتاده و
قدرت حرکت ندارد.

می کند زین دو یکی در دل جانان، اثری
با شب افغان شبی یا سحر آه سحری
به هوای سر کویت بزنم بال و پری
خرم آن روز که از این قفس تن برهم
تا بروی دلم از غیب گشودند دری
سالها حلقه زدم بر در میخانه عشق
حالیا بر سر راهت منم و چشم تری
آنچه خود داشتم اندر سر سودای تو رفت
بچه ها می خواهند وارد اتاق شوند ام سلمه جلویشان را گرفت، گفت: عزیزانم مادرتان در
حال استراحت است، گفتند: ام سلمه! فکر می کنی ما نمیدانیم مادرمان را از دست دادهایم؟



خدا تنها یاری رسان

در را باز کردند، چهارتا بچه چهار طرف بدن نشستند، امام مجتبی علیه السلام بالای سر، زینبین علیه السلام
دو طرف بدن، ابی عبدالله علیه السلام پایین پای مادر، مادری که تا صدایش می‌زند بچه ها را بغل
می‌گرفت، می‌بوسید. حالا هرچه صدایش می‌زند جواب نمی‌دهد. ابی عبدالله علیه السلام از جا بلند
شد، گفت: برادر، خواهران بروم مسجد بابامو خبر کنم، آمد مسجد، بابا شتاب کن، معلوم
نیست دیگر مادر ما را زنده ببینی، چنان از جا بلند شد عبایش افتاد، بر نداشت. کفش پا نکرد،
با پای برhenه دوید آمد سر دختر پیغمبر علیه السلام را به دامن گرفت. سلام بر تو ای دختر
پیغمبر علیه السلام بر تو دختر کسی که زکات را خودش در خانه فقرا می‌برد، دید جواب
نمی‌دهد، السلام علیک یا فاطمه الزهرا، جواب نمی‌دهد، بچه ها دیدند بابا چنان گریه کرد،
اشک چشم ریخت رو صورت دختر پیغمبر علیه السلام، چشمش را باز کرد: علی جان سلام من را
به بچه هایم تا قیامت برسان، علی جان من را شب غسل بد، شب کفن کن، شب دفن
کن. بین بچه هایش فقط اسم ابی عبدالله علیه السلام را گفت، علی جان کشته کربلا را....

